

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راه روشن حنفی

تألیف:

اسد اللہ پقہ

سرشناسه	:	پقه، اسدالله، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور	:	راه روشن حنفی / تالیف اسدالله پقه.
مشخصات نشر	:	گرگان: انتشارات نوروزی، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	:	۱۷۸ص.
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۴۴۹-۷۲۰-۶
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	فقه حنفی
موضوع	:	Islamic law, Hanafi*
رده بندی کنگره	:	۱۷۱BP۱۳۹۶ ۲پ/
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۳۳۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۰۶۴۷۹۳

راه روشن حنفی

تالیف: اسدالله پقه

نوبت چاپ: اول-۱۳۹۶

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص

شمارگان: ۱۰۰۰

شماره شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۴۹-۷۲۰-۶

چاپ و نشر: نوروزی-۰۱۷۳۲۲۴۲۲۵۸

قیمت:

حق چاپ برای نویسنده محفوظ می باشد.



نشانی: گلستان، گرگان، خیابان شهید بهشتی، بازار رضا(ع). ۰۱۷-۳۲۲۴۲۲۵۸
دورنگار: ۰۱۷-۳۲۲۲۰۰۴۷ آدرس الکترونیکی: Entesharate.noruzi@gmail.com
سایت انتشارات: www.Entesharate-noruzi.com

فهرست مطالب:

تعریف مشروعات و غیر مشروعات.....	۵
اوقات نماز	۷
رؤیت هلال ماه رمضان	۱۸
مصرف زکات (مستحقّ زکات و کسانی که زکات به آن‌ها داده می‌شود)	۲۰
پر کردن دندان	۲۵
زنان و جماعت.....	۳۶
حکم نماز جمعه و عیدین در روستاها.....	۴۱
توسل (وسیله قرار دادن مخلوق).....	۵۰
آداب و رسوم مشروع برای میت و چگونگی احوال میت پس از مرگ.....	۵۷
بهاءالدین نقشبندی را بهتر بشناسیم (بحث تصوف).....	۶۹
ذکر چیست؟.....	۷۲
حکم مولود خوانی در اسلام	۸۰
۱۵ گروه تصوف (ترجمه صفحات ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ رساله عزیزیه).....	۸۶
أجرت گرفتن قاری برای خواندن قرآن و حج از طرف دیگری (حج بدل).....	۸۹
تحلیل و احکام آن	۹۷
مقدار مکث بعد از سلام نماز فرض.....	۱۰۰
منابع و مأخذ.....	۱۰۲

﴿بر گرفته از کتاب های اسلام المسلم بإسلام خاتم الأنبياء ﷺ، قول الفصل فی شبهات الوهابیه،

احسان المحسن یا حسان خاتم الأنبياء ﷺ تألیف دکتر عبدالصدیق آخوند کشمیری﴾

بسمه تعالی

تعریف مشروعات و غیر مشروعات

تعریف مشروعات:

مسئله ۱ < مشروع آنچه که در شرع انجام آن روا باشد و غیرمشروع مقابل آن است.

(۱) فرض: آنچه که انجام آن ثواب دارد و ترک آن عقاب دارد و منکر آن (کسی که آن را بر خود فرض نداند) کافر است.^۱

در بعضی از کتب بجای لفظ فرض، واجب را می آورند که منظورشان همان فرض است.

مسئله ۲ < **(۲) واجب:** وجوب عمل به آن با شبهه ثابت شده است و حکم آن در عمل مانند فرض است ولی در اعتقاد چنین نیست.^۲

حکم واجب: انجام آن ثواب دارد و ترک آن موجب عذاب است ولی منکر آن کافر نمی گردد.

مسئله ۳ < **(۳) سنت (مؤکده - سنۀ الهدی):** آنچه از عمل که رسول الله ﷺ بر آن مداومت کرده است با ترک آن احياناً. (یعنی تقریباً همیشه آن را انجام می داده و در بعضی از اوقات آن را ترک کرده است) و حکم آن: ثواب است با انجام دادن آن و انجام ندادن آن فعل، عتاب دارد (مؤاخذه شدن به اینکه چرا انجام نداده ای).^۳

مسئله ۴ < **(۴) مستحب (سنت زائده - نفل - تطوع):** آنچه که پیامبر ﷺ بعضی مواقع آن را انجام می داده و بعضی مواقع آن را ترک می کرده است. حکم آن: ثواب با فعل و عدم عذاب با ترک آن.^۴

مسئله ۵ < **(۵) مباح:** آنچه از عمل که انجام و ترک آن یکی باشد و حکم آن عدم ثواب و یا عذاب با انجام یا ترک آن است.^۵

تعریف غیر مشروعات:

مسئله ۶ < **(۶) حرام (منهی - منهی عنه):** آنچه از عمل که نهی از آن با دلیل قطعی ثابت شده است. حکم آن: اگر برای رضای الله ﷻ آن کار را انجام ندهد و ترک کند، ثواب دارد و انجام آن عذاب دارد و کسی که آن را حلال بداند (عمل به آن را جائز بداند) مسلمان نیست و کافر است.^۱

۱- التوضیح، عبیدالله بن مسعود، ۲(ج) آرام باغ، پاکستان، تجارتخانه کتب، ج ۲ ص ۶۸۰- نورالانوار و قمرالانوار، (۱ج)، ملتان، پاکستان، کتب خانه مجیدیه، ۱۴۰۷، ص ۱۷۰

- الإحکام فی أصول القرآن ابن حزم ج ۳ ص ۳۴۱ باب الثانی عشر فی الاوامر والنواهی فصل فی الأمر بعد الحظر - مراتب الشریعة وحاشیه البنانی ج ۱ ص ۷۱- روضه الناظر ج ۱ ص ۱۶- شرح المحلی علی جمع الجوامع الجلال المحلی ج ۲ ص ۴۳ و البحر المحیط بدرالدین زرکشی فصل فی الواجب - التقرير والتحییر فی شرح التحرير ابن امیر حاج ج ۲ ص ۹۸ باب اول فی الاحکام و المستصفی فی أصول الفقه محمد بن محمد الغزالی القطب الاول فی الثمره ج ۱ ص ۵۲ - اللمع فی أصول الفقه، ابی اسحاق شیرازی، ج ۱ ص ۲۱- شرح المحلی علی جمع الجوامع، محمد بن أحمد بن محمد بن هاشم المحلی، ج ۲ ص ۳ - فقه کیدانی، نسفی، تعریف مشروع، مشروع اول

۲- التوضیح، ج ۲ ص ۶۸۲- نورالانوار ص ۱۷۰- فقه کیدانی مشروع دوم - اللمع فی أصول الفقه ابی اسحق شیرازی، ج ۱ ص ۲۱

۳- التوضیح ج ۲ ص ۶۸۱- نورالانوار ص ۱۷۰ و ۱۷۱- فقه کیدانی مشروع سوم

۴- التوضیح ج ۲ ص ۶۸۱ و ۶۸۲- نورالانوار ص ۱۷۱- فقه کیدانی مشروع چهارم

۵- التوضیح ج ۲ ص ۶۸۱- فقه کیدانی مایلی مشروع

مسئله ۷ < ۷) مکروه: آنچه از عمل که بر آن نهی وارد شده ولی دلیل حرمت (حرام بودن) آن قطعی نیست. نزد امام محمد رحمته الله حرامی است که بخاطر نبودن دلیل، به آن حرام گفته نشده است؛ و نزد امام اعظم رحمته الله و امام ابویوسف رحمته الله به حرام نزدیک است.^۲

مسئله ۸ < ۸) البته مکروه را به دو گروه تقسیم می کنند: (۱) مکروه تحریمی که حکمش حکم حرام است. (۲) مکروه تنزیهی که خلاف اولی و ترک مستحب را گویند که حکم آن تقریباً با مباح یکی است.^۳

۱- التوضیح ج ۲ ص ۹۸۱- فقه کیدانی غیر مشروع اول
 ۲- التوضیح ج ۲ ص ۶۸۵ و ۶۸۶- فقه کیدانی غیر مشروع دوم - مختصر الوقایه (النقایه) کتاب الکراهیه ص ۱۳۹ و ۱۴۰- المدخل إلى مذهب الإمام أحمد، ابن بدران، ج ۱ ص ۵۳
 ۳- المستصفی فی أصول الفقه محمد بن محمد بن محمد الغزالی، ج ۱ ص ۵۲ - روضه الناظر عبد الله بن أحمد بن قدامة الجماعیلی المقدسی، ج ۱ ص ۱۶ - البحر المحيط محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی، مساله تعریف حسن وقبح وفصل فی المکروه

اوقات نماز

فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا^۱

وقتی که نمازتان را خواندید پس الله ﷻ را در حالت ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده یاد کنید و وقتی آرامش یافتید (بعد از جنگ) پس نماز را بر پادارید همانا نماز بر مؤمنان فرضی است دارای وقت معین.

در بین نمازهای پنج‌گانه که هر کدام دارای وقت معین شده از طرف شرع می‌باشند یکی از نمازهایی که در این زمان در وقتش انجام نمی‌شود و قبل از آمدن وقت آن اذان گفته می‌شود نماز صبح می‌باشد درحالی که در کتب فقهی ما احناف در هر کتابی ذکر شده است که اگر اذانی قبل از وقت آن نماز گفته شود باید دوباره تکرار شود.

و علت این گمراهی اعتماد به جدول نمازهایی که از طرف جوامع و دانشگاه‌های مختلف ارائه می‌شود می‌باشد و گفته می‌شود که آنان دقیق حساب می‌کنند پس دلیلی ندارد که مورد اعتماد نباشد ولی واقعیت امر این است که این جدول‌های ارائه شده دقیق نیستند بلکه بین آن‌ها اختلافات فاحشی وجود دارد و برای روشن شدن توضیحی ارائه خواهد شد و همچنین مقایسه بین این جدول‌ها و دیگر اینکه آیا از لحاظ شرع و دین که اساس نماز خواندن بر آن است این قول را تأیید می‌کند یا که خیر؟

مبحث اول: اذان گفتن قبل از وقت یک نماز برای آن نماز به‌طور عموم بین تمام نمازها:

مبسوط للسرخی:

قَالَ (وَإِنْ أَذَّنَ قَبْلَ دُخُولِ الْوَقْتِ لَمْ يُجْزِهِ وَيُعِيدُهُ فِي الْوَقْتِ) لِأَنَّ الْمَقْصُودَ مِنَ الْأَذَانِ إِعْلَامُ النَّاسِ بِدُخُولِ الْوَقْتِ فَقَبْلَ الْوَقْتِ يَكُونُ تَجْهِيلًا لَا إِعْلَامًا وَلِأَنَّ الْمُؤَذِّنَ مُؤْتَمِّنٌ قَالَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - «الْإِمَامُ ضَامِنٌ وَالْمُؤَذِّنُ مُؤْتَمِّنٌ اللَّهُمَّ أَرْشِدْ الْأَنْمَةَ وَاغْفِرْ لِلْمُؤَذِّنِينَ» وَفِي الْأَذَانِ قَبْلَ الْوَقْتِ إِظْهَارُ الْخِيَانَةِ فِيمَا اتُّمِّنَ فِيهِ وَلَوْ جَازَ الْأَذَانُ قَبْلَ الْوَقْتِ لَأَذَّنَ عِنْدَ الصُّبْحِ خَمْسَ مَرَّاتٍ لِخَمْسِ صَلَوَاتٍ وَذَلِكَ لَا يُجُوزُهُ أَحَدٌ.^۲

گفت (امام محمد ﷺ): و اگر قبل از دخول وقت نماز اذان گفته شود این اذان جایز نیست و باید در وقت آن نماز اعاده شود و دوباره گفته شود.

زیرا مقصود از اذان اعلام داخل شدن وقت یک نماز برای مردم است پس اگر قبل از وقت گفته شود این عمل به گمراهی انداختن است نه اعلام.

و زیرا مؤذن امانت‌دار مردم است؛ حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: امام ضامن است و مؤذن امانت‌دار؛ بار الها امامان را هدایت کن و مؤذنان را مغفرت نما.

و زیرا در اذان گفتن قبل از داخل شدن وقت خیانت است به مردم بر آنچه وی را بر آن امانت‌دار قرار داده بودند.

۱- النساء/۱۰۳

۲- المبسوط للسرخی ج ۱ ص ۱۳۴

اگر اذان قبل از وقت یک نماز جایز می‌بود، پس می‌شد که در نماز صبح برای نمازهای پنج‌گانه یک روز پنج بار اذان گفته شود و این عمل را کسی روا نمی‌داند.

مبحث دوم وقت نماز صبح:

۱- آیه ۱۸۷ سوره البقره:

أَحَلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ^۱

آمیزش جنسی با همسرانتان، در شب‌ روزهایی که روزه می‌گیرید، حلال است. آن‌ها لباس شما هستند؛ و شما لباس آن‌ها (هر دو زینت هم و سبب حفظ یکدیگرید). خداوند می‌دانست که شما به خود خیانت می‌کردید (و این کار ممنوع را انجام می‌دادید)؛ پس توبه‌ی شما را پذیرفت و شما را بخشید. اکنون با آن‌ها آمیزش کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته طلب نمایید و **بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد!** سپس روزه را تا شب تکمیل کنید؛ و درحالی که در مساجد به اعتکاف پرداخته‌اید، با زنان آمیزش نکنید! این، مرزهای الهی است؛ پس به آن نزدیک نشوید! خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می‌سازد، باشد که پرهیزکار گردند!

۲- طبری:

معنی خیط الابيض و خیط الاسود:

الف: روشنی روز و تاریکی شب؛ یعنی بخورید و بیاشامید در طول شب تا وقتی که سفید و روشنایی روز با طلوع فجر از سیاهی شب جدا شود و بر شما آشکار شود.

از قتاده رضی الله عنه: این دو (خیط الابيض و خیط الاسود) دو علامت هستند و دو مرز هستند پس اذان مؤذن ریاکار و کم‌عقل از سحری خوردنتان (کل مسلمانان) منع نکند؛ زیرا آنان در قسمتی دراز از شب اذان می‌گویند و همانا در شب سفیدی دیده می‌شود که به آن صبح کاذب گفته می‌شود، پس آن نیز شما را از سحری خوردن بازدارد زیرا فجر را خفایی در شناخت آن نیست؛ راهی است عریض در افق پس وقتی آن را دیدید از خوردن بازایستید.

از ابوبکر عیاش رضی الله عنه پرسیدند که خیط الابيض و خیط الاسود چیست؟ وی جواب داد تو احمق هستی (زیرا این که معنی اش روشن است)؛ این یعنی رفتن شب و آمدن روز.

علت اینکه این مفسرین چنین می‌گویند این است که خود رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: آن سفیدی روز و تاریکی شب است. از عدی بن حاتم رضی الله عنه: از رسول الله صلی الله علیه و آله اوقات نماز را فراگرفتم و در مورد نماز صبح که می‌گوید خیط الابيض و خیط الاسود، دو ریسمان یکی سیاه و دیگری سفید را گرفتم و با آن خواستم فجر را بشناسم ولی نشد و این را به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خبر دادم و ایشان خندیدند و گفتند: منظور سفیدی روز و تاریکی شب است.

صفت سفیدی روز این است که منتشر شود و فراخ گردد و پخش شونده است در آسمان که سفیدی اش راهها را پر می‌کند اما سفیدی که در آسمان دراز می‌شود پس آن مراد الله ﷻ نیست.

از ابن عباس رضی الله عنهما: فجر دو نوع است اما آن فجر که در آسمان به درازی دیده می‌شود چیزی را حرام یا حلال نمی‌گرداند و اما آن فجری که در سر کوه‌ها دیده می‌شود همان است که خوردن و آشامیدن را حرام می‌گرداند.

رسول الله ﷺ: فجر دو نوع است یکی مانند دم گرگ که چیزی را حرام نمی‌گرداند و اما فجر منتشر شوند و پخش شونده که افق را پر می‌کند پس آن نماز صبح را حلال و روزه را حرام می‌گرداند.

رسول الله ﷺ: شمارا از سحری منع نکند اذان بلال و فجر مستطیل لیکن فجر منتشر و پخش شونده در افق منع می‌کند.

{وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ}:

روشن و آشکار شد؛ و بر این دلالت دارد که سفیدی است که با سرخی درآمیخته است.

علامت صبح کاذب:

مستطیل است و ازدیاد نمی‌یابد و بیشتر و بیشتر نمی‌شود و در یک حالت باقی می‌ماند و با آن روز آشکار نمی‌شود و همراه با سرخی نیست.

و این برعکس فجر صادق است که عریض است و روشنی آن رفته‌رفته بیشتر می‌شود و با آن روز آشکار می‌شود و همراه با سرخی است.^۲

رسول الله ﷺ: بلال رضی الله عنه در شب اذان می‌گوید پس بخورید و بیاشامید تا ابن ام مکتوم رضی الله عنه اذان بگوید. پس ابن ام مکتوم اذان ﷻ (اذان) نمی‌گفت تا وقتی که بگویند: صبح شد صبح شد.

رسول الله ﷺ: وقت نماز صبح از وقت طلوع فجر است تا طلوع خورشید.

جبریل (ع) وقتی فجر ساطع شد حضرت رسول الله ﷺ را بیدار کردند و نماز صبح را خواندند.

ساطع به غبار و برق و صبح گفته می‌شود و آن از پایین به بالا ارتفاع گرفتن است.

ساطع یعنی پخش شونده.

رسول الله ﷺ: فجر آن نیست که این‌طوری باشد و در این حالت انگشتان خود را جمع کردند و بر زمین فروکردند و گفتند فجر آن است که این‌گونه باشد و انگشت اشاره را روی انگشت اشاره گذاشتند و دستان خود را به دو طرف کشیدند.

از بلال رضی الله عنه: رسول الله ﷺ فرمودند برای نماز صبح اذان نگو تا اینکه فجر این‌گونه برای آشکار شود و دستان خود را به عرض کشیدند.

۱- ۳۴ المذثر

۲- السُّيُوفُ الْبَوَاتِرُ لِمَنْ يُقَدِّمُ صَلَاةَ الصُّبْحِ عَلَى الْفَجْرِ الْآخِرِ ص ۱۳۳

و در حدیثی دیگر: اذان نگو تا فجر را چنین ندیدی و دستان خود را جمع کردند و بعد آن‌ها را از هم دور کردند. رسول الله ﷺ: هر نمازی را اول و آخری هست و اول وقت نماز صبح وقتی است که فجر طلوع کند و آخر وقت آن وقتی است که خورشید طلوع کند.^۱

فجر صادق آن است که در افق به عرض (نه طول) پخش می‌شود و هرچه از طلوع آن بگذرد روشن‌تر می‌شود تا اینکه خورشید طلوع می‌کند.^۲

مبحث سوم: مقایسه جدول‌های مختلف ارائه‌شده از طرف بنیادها و جوامع مختلف:

اختلاف جدول‌های ارائه‌شده بسیار می‌باشد و در طول سال این اختلاف کم‌وزیاد می‌شود و دیگر اینکه بعضی از فاکتورهای شرعی تعیین‌کننده وقت نماز صبح نادیده گرفته‌شده است؛ و این اختلاف جدول‌ها را برای این بیان می‌کنیم زیرا که بعضی می‌گویند این جدول‌ها خیلی دقیق محاسبه‌شده است پس اگر دقیق بود که بین خود جدول‌ها این اندازه تفاوت یافت نمی‌شد.

جدول اوقات نماز:

به چند نمونه از هر فصل چهارگانه سال ۱۳۹۳ اکتفا کرده می‌شود:

شماره	تاریخ	موسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران	مرکز مطالعات مصر	دانشگاه ام‌القری مکه	باشگاه مسلمانان دنیا	شیعه دوازده‌امامی موسسه لواء قم	دانشگاه علوم اسلامی کراچی	جامعه علوم اسلامی شمال آمریکا	اختلاف به دقیقه
۱	۱۳۹۳/۱/۱۰	۵:۱۲	۵:۲	۵:۷	۵:۱۰	۵:۲۱	۵:۱۰	۵:۲۶	۲۴
۲	۱۳۹۳/۱/۲۰	۴:۵۵	۴:۴۵	۴:۵۱	۴:۵۳	۵:۴	۴:۵۳	۵:۱۰	۲۵
۳	۱۳۹۳/۲/۱۰	۴:۲۱	۴:۱۰	۴:۱۶	۴:۱۹	۴:۳۱	۴:۱۹	۴:۳۷	۲۷
۴	۱۳۹۳/۲/۲۰	۴:۰۶	۳:۵۳	۴:۱	۴:۴	۴:۱۷	۴:۴	۴:۲۳	۳۰
۵	۱۳۹۳/۳/۱۰	۳:۴۴	۳:۳۰	۳:۳۸	۳:۴۱	۳:۵۶	۳:۴۱	۴:۲	۳۳
۶	۱۳۹۳/۳/۲۰	۳:۳۹	۳:۲۴	۳:۳۲	۳:۳۶	۳:۵۱	۳:۳۶	۳:۵۹	۳۵

۱- المبسوط للسرخی ج ۱ ص ۱۴۱

۲- البنایه ج ۲ ص ۹

۷	۱۳۹۳/۴/۱۰	۳:۴۲	۳:۲۸	۳:۳۶	۳:۴۰	۳:۵۵	۳:۴۰	۴:۲	۳۴
۸	۱۳۹۳/۴/۲۰	۳:۵۰	۳:۳۶	۳:۴۴	۳:۴۸	۴:۲	۳:۴۸	۴:۹	۳۳
۹	۱۳۹۳/۵/۱۰	۴:۱۴	۴:۱	۴:۸	۴:۱۲	۴:۲۵	۴:۱۲	۴:۳۱	۳۰
۱۰	۱۳۹۳/۵/۲۰	۴:۲۶	۴:۱۴	۴:۲۱	۴:۲۴	۴:۳۶	۴:۲۴	۴:۴۲	۲۸
۱۱	۱۳۹۳/۶/۱۰	۴:۵۰	۴:۴۰	۴:۴۶	۴:۴۸	۴:۵۹	۴:۴۸	۵:۵	۲۵
۱۲	۱۳۹۳/۶/۲۰	۵:۰۰	۴:۵۱	۴:۵۶	۴:۵۹	۵:۹	۴:۵۹	۵:۱۵	۲۴
از این به بعد ساعت یک ساعت به جلو کشیده می‌شود و به اصطلاح ساعت به قدیم برمی‌گردد									
۱۳	۱۳۹۳/۷/۱۰	۴:۲۰	۴:۱۱	۴:۱۶	۴:۱۹	۴:۲۹	۴:۱۹	۴:۳۴	۲۳
۱۴	۱۳۹۳/۷/۲۰	۴:۲۹	۴:۲۰	۴:۲۵	۴:۲۸	۴:۳۸	۴:۲۸	۴:۴۳	۲۳
۱۵	۱۳۹۳/۸/۱۰	۴:۴۷	۴:۳۸	۴:۴۳	۴:۴۵	۴:۵۵	۴:۴۵	۵:۰۰	۲۲
۱۶	۱۳۹۳/۸/۲۰	۴:۵۶	۴:۴۷	۴:۵۲	۴:۵۴	۵:۵	۴:۵۴	۵:۱۰	۲۳
۱۷	۱۳۹۳/۹/۱۰	۵:۱۳	۵:۴	۵:۹	۵:۱۲	۵:۲۲	۵:۱۲	۵:۲۷	۲۳
۱۸	۱۳۹۳/۹/۲۰	۵:۲۱	۵:۱۲	۵:۱۷	۵:۲۰	۵:۳۰	۵:۲۰	۵:۳۵	۲۳
۱۹	۱۳۹۳/۱۰/۱۰	۵:۳۱	۵:۲۲	۵:۲۷	۵:۳۰	۵:۴۰	۵:۳۰	۵:۴۵	۲۳
۲۰	۱۳۹۳/۱۰/۲۰	۵:۳۳	۵:۲۳	۵:۲۸	۵:۳۱	۵:۴۱	۵:۳۱	۵:۴۷	۲۴
۲۱	۱۳۹۳/۱۱/۱۰	۵:۲۶	۵:۱۷	۵:۲۲	۵:۲۵	۵:۳۵	۵:۲۵	۵:۴۰	۲۳
۲۲	۱۳۹۳/۱۱/۲۰	۵:۱۹	۵:۱۰	۵:۱۵	۵:۱۷	۵:۲۷	۵:۱۷	۵:۳۲	۲۲
۲۳	۱۳۹۳/۱۲/۱۰	۴:۵۶	۴:۴۷	۴:۵۲	۴:۵۵	۵:۵	۴:۵۵	۵:۱۰	۲۳
۲۴	۱۳۹۳/۱۲/۲۰	۴:۴۲	۴:۳۲	۴:۳۸	۴:۴۱	۴:۵۱	۴:۴۱	۴:۵۶	۲۴

جدول با استفاده از نرم‌افزار باد صبا تهیه و تنظیم شده است. بر اساس افق اعلام شده برای گنبد قابوس - گنبد قابوس می‌باشد.

با توجه به اختلافاتی که در این جدول بین اوقات نماز صبح وجود دارد چگونه یک فرد مسلمان امانت‌دار و همچنین علمای اسلام که خود مسئول دین هستند به راحتی این جداول را قبول می‌کنند و بین مردم اجازه پخش آن‌ها را می‌دهند.

پس باید و فرض و ضرور است که جلوی این چنین جدول‌ها گرفته شود و بر مؤذن فرض است که اوقات نماز را یاد بگیرد و به‌خوبی بشناسد و طبق شرع اسلام عمل کند.

مبحث چهارم: مضرات اذان گفتن قبل از وقت یک نماز خصوصاً نماز صبح:

- ۱- مؤذن خیانت کار است و در امانت خیانت کرده است طبق حدیثی که بیان شد.
- ۲- کسی که نماز تهجد می‌خواند و می‌خواهد با اذان قبل از وقت وی را بی‌جهت از خواب بیدار کرده می‌شود و این آزار رساندن به مسلمان بدون جهت شرعی.
- ۳- کسانی که به مسجد نمی‌روند با شنیدن اذان نماز را می‌خوانند و با این کار نماز صبح آنان فوت می‌شود و گناه تارک نماز بسی بزرگ است خصوصاً زنان مسلمان که برای آماده کردن سحری زود بیدار می‌شوند و برای همین به‌محض شنیدن اذان، نماز صبح را می‌خوانند.
- ۴- کسانی که به مسجد می‌روند به‌محض ورود به مسجد سنت صبح را می‌خوانند و با این کار سنت قبل از وقت اداء می‌شود و سنت مؤکده که به واجب نزدیک است و رسول الله ﷺ بر آن مداومت می‌ورزیدند طوری که به هنگام قضای نماز صبح سنتش را نیز قضا کردند ترک می‌شود.
- ۵- کسانی که در ماه مبارک رمضان دیر سحری بیدار می‌شوند با شنیدن اذان بی‌وقت مجبور می‌شوند دست از خوردن بکشند که همراه با ضررهای بسیار می‌باشد.

مبحث پنجم: به چند قول از علمای معاصر در این مورد اشاره می‌شود:

- ۱- وقال الشيخ محمد حسان: فللخروج من الشك إلى اليقين - وهذا هو الأحوط - فعلينا أن نُؤخِّر إقامة الصلاة عن وقت الأذان الحالي إلى نصف ساعة والأحوط للمصلي أن يؤخر الصلاة عن وقت الشك، فمن أمسك عن الطعام والشراب قبل دخول الوقت فصيامه صحيح، ومن صلى قبل دخول الوقت فصلاته باطلة.^۱
- شيخ محمد حسان: برای خارج شدن از شک به‌سوی یقین _ این احتیاط است _ پس بر ما واجب است که اقامه نماز را از وقت اذان حالی تا نیم ساعت تأخیر کنیم پس هر کس از طعام و نوشیدن قبل از وقت دست بکشد پس روزه‌اش صحیح است و هر کس نمازش را قبل از وقتش بخواند نمازش باطل است.
- ۲- من السعودية: الشيخ/ محمد بن إبراهيم، والشيخ/ عمر بن عبد العزيز العثمان، والدكتور/ سعيد آل زعير، والشيخ/ عبد العزيز السدحان، والشيخ/ سليمان الدهمان، والشيخ/ عبد الله السلطان، وغيرهم كثير
- ومن مصر: الشيخ / جاد الحق حيث أوصى قبل موته بتعديل التقويم كما ذكر في فتوى من فتاوى صوت السلف.
- وأيضاً الشيخ/ محمد عبد المقصود، والدكتور / سيد العربي، والشيخ / ياسر برهامي، والشيخ / هاني حلمي، والشيخ/ محمد صفوت نور الدين، وغيرهم كثير .ومن السودان: أخوة من أنصار السنة .

۱- من شريط للشيخ محمد حسان بتاريخ ۱۰/۲۴/۱۹۹۹- بعنوان الفجر الصادق

از عربستان سعودی و از مصر و از سودان این اشخاص (در متن عربی موجود است) و جمع کثیری از علماء بر درست نبودن جدول اوقات نماز تأکید کرده‌اند.

۳- بالفعل شُکلت تلك اللجنة المقترحة - وأُطلق عليها (لجنة تحقيق مواقيت الصلاة) - بقرار من رئيس أكاديمية البحث العلمي، وأسهم الشيخ جاد الحق في دعمها

۴- وقد أسفرت هذه الدراسات والتجارب - على مدى عامين - عن أن الفجر الصادق يكون قبل شروق الشمس بحوالي (٦٤ دقيقة) في أسوان والمناطق المحيطة بها، أما في باقي أنحاء الجمهورية فإن الفجر الصادق يكون قبل شروق الشمس بحوالي (٥٧ دقيقة). وهذه الدراسة نشرتها جريدة اللواء الإسلامي في ١٩ جمادى الآخرة ١٤٠٩ هـ الموافق ١٢/٢٩/١٩٨٨.

وحيث أن فتوى الشيخ جاد الحق كانت في ١٩٨١ م وقرار " لجنة تحقيق مواقيت الصلاة " الذي أثبت خطأ توقيت الفجر في التقاويم كان في ١٩٨٨ م، فإن قرار اللجنة يُعتبر ناسخاً لتلك الفتوى، وعليه فلا يصح الاحتجاج بها على صحة التقاويم. وهو ما حدث بالفعل فقد رجع الشيخ جاد الحق شيخ الأزهر عنها وأوصى قبل موته بلزوم تعديل توقيت النتيجة بعد تقرير اللجنة التي شكّلها لبحث هذه المسألة إبان كونه شيخاً للأزهر - رحمه الله -، كما نقل ذلك عنه الشيخ علي الخطيب رئيس تحرير مجلة الأزهر - سابقاً - . كما جاء ذلك في فتاوى صوت السلف في آخر هذه الرسالة .

ونشرت مجلة الأزهر في عدد شوال ١٤١٧ هـ / فبراير ١٩٩٧ م، بحثاً مفصلاً بعنوان (تصحيح وقت أذان الفجر) وفيه: " من المتفق عليه في علم الفلك والملاحاة والعلوم الجوية أن الظلام يكون دامساً عندما يكون انخفاض الشمس ١٨ درجة تحت الأفق وأن أول خيط من الفجر يظهر بعد دقائق ليست بالقليلة من الوقت الذي يكون فيه مركز الشمس عند الدرجة ١٨ وتقاويم الصلاة في جميع أنحاء العالم الإسلامي اليوم تحسب الفجر الصادق عندما يكون انخفاض الشمس ١٩ درجة و ٣٣ دقيقة تحت الأفق - ومعنى (١٩) أي درجة أكبر، بمعنى أن الليل لا يزال موجوداً لأن الظلمة تقل كلما جاء النهار-، ففي هذا الوقت يكون الظلام دامساً^١ .

بالفعل کمیته‌ای در این خصوص (جدول نماز) تشکیل شد و اسمش را کمیته تحقیق مواقیات صلاة نام‌گذاری کردند- توسط رئیس آکادمی تحقیق علمی و در آن شیخ جاد الحق نیز حضور داشتند.

و نتیجه این تحقیق که در مدت دو سال انجام پذیرفت، این بود که فجر صادق قبل از طلوع خورشید در حوالی ۶۴ دقیقه در شهر اسوان و محیط پیرامون آن بوده است و اما در بقیه مناطق جمهوری (مصر) فجر صادق در حوالی ۵۷ دقیقه مانده به طلوع خورشید گزارش شده است. این تحقیق در روزنامه اللواء الاسلامی در فی ۱۹ جمادی الآخرة ۱۴۰۹ هـ الموافق ۱۲/۲۹/۱۹۸۸ به چاپ رسیده است.

طوری که فتاوی شیخ جاد الحق در سال ۱۹۸۱ میلادی و تحقیق کمیته تحقیق مواقیات الصلوات که خطای اوقات نماز صبح را اثبات کرده است و این عمل یعنی برگشت شیخ جاد از حکم بر صحت جدول اوقات صلوات بالفعل نیز به وقوع پیوست چراکه شیخ الازهر (شیخ جاد الحق) از قول خود برگشتند و در زمانی که وی شیخ الازهر بود قبل از فوتشان وصیت کردند که تعدیل اوقات نماز لازم است بعد از تقرير کمیته تحقیق که برای همین موضوع تشکیل

داده بود همچنان که خطیب رئیس تحریریه مجله الازهر قبلاً اعلام کرده بود و همچنان که در فتاوی صوتی سلف که در آخر این رساله آمده است.

مجله الازهر در شماره شوال ۱۴۱۷ هـ / فرایر ۱۹۹۷م، خود بحث مفصلی را به چاپ رساند تحت عنوان تصحیح وقت اذان فجر و در آن چنین آمده است: آنچه متفق علیه است این موضوع می باشد که تاریکی مطلق وجود دارد وقتی که خورشید در ۱۸ درجه در افق می باشد و اولین رشته ی صبح بعد از چندین دقیقه نمایان می شود که دقائق کمی هم نمی باشد از وقتی که مرکز خورشید در ۱۸ درجه واقع است این درحالی است که تقویم های اوقات نماز در جمیع عالم اسلامی در این زمان وقت نماز را در ۱۹ درجه انخفاض خورشید بنانهاده اند و معنی این درجه نوزده این است که درجه ای بالاتر از ۱۸ می باشد و به معنی این است که در این وقت تاریکی شب هنوز پابرجاست زیرا تاریکی با آمدن روز کمتر می شود پس در این وقت (که جدول ها بر آن اساس بنا شده اند) تاریکی مطلق و شدید موجود است.^۱

تحقیق بیشتر و اطلاع از بحث مفصل رجوع شود به **وقت صلاة الفجر وماذا يفعل من أراد الحیطه لدینه؟؟ در سایت ملقتی اهل الحدیث به تاریخ: AM ۰۲:۳۲, ۱۱-۰۹-۲۳**

نتیجه اقوال علمای معاصر کشورهای عربستان و مصر.

یکی از بانیان این جدول که شیخ جاد الحق از مصر می باشد قبل از مرگش توبه کرده است و توصیه می کند که این جدول ها باید اصلاح شود به ترجمه و متن بالا توجه کنید.
بر اشتباه بودن جدول اوقات نماز اذعان دارند و با تحقیق اثبات کرده اند.

وقت نماز هر مکان نسبت به مکان دیگر متفاوت است حتی اگر در یک مکان بوده و اختلاف ارتفاع داشته باشند:

وَحُكِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مُوسَى الضَّرِيرِ أَنَّهُ أُسْتُفْتِيَ فِي أَهْلِ إِسْكََنْدَرِيَّةَ أَنَّ الشَّمْسَ تَغْرُبُ بِهَا وَمَنْ عَلَى مَنَارَتِهَا يَرَى الشَّمْسَ بَعْدَ ذَلِكَ بَزْمَانٍ كَثِيرٍ.
فَقَالَ: يَحِلُّ لِأَهْلِ الْبَلَدِ الْفَطْرُ وَلَا يَحِلُّ لِمَنْ عَلَى رَأْسِ الْمَنَارَةِ إِذَا كَانَ يَرَى غُرُوبَ الشَّمْسِ لِأَنَّ مَغْرِبَ الشَّمْسِ يَخْتَلِفُ كَمَا يَخْتَلِفُ مَطْلُعُهَا فَيُعْتَبَرُ فِي أَهْلِ كُلِّ مَوْضِعٍ مَغْرِبُهُ.^۲

از ابی عبدالله بن ابی موسی ضریر حکایت شده است که از وی در مورد اهل اسکندریه سؤال شد که خورشید در آن غروب می کند و کسی که بر بالای مناره ی اسکندریه باشد، خورشید را تا مدتی زیاد (بعد از غروب بر اهل آن) می بیند. پس جواب دادند: برای اهل آن شهر فطر حلال است ولی برای کسی که بر بالای مناره باشد تا وقتی خورشید را می بیند

۱- شبکه أنا المسلم للحوار

۲- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع (۲/ ۸۳)

حلال نیست؛ زیرا زمان غروب خورشید مختلف است همچنان که زمان طلوع آن مختلف است پس برای هرکس مغرب خود آن شخص اعتبار کرده می‌شود.

[تَنْبِيْهٌ] قَالَ فِي الْفَيْضِ: وَمَنْ كَانَ عَلَى مَكَانٍ مُّرْتَفِعٍ كَمَنَارَةٍ إِسْكَندَرِيَّةٍ لَا يُفْطِرُ مَا لَمْ تَغْرُبِ الشَّمْسُ عِنْدَهُ وَلِأَهْلِ الْبَلَدَةِ الْفِطْرُ إِنْ غَرَبَتْ عِنْدَهُمْ قَبْلَهُ وَكَذَا الْعِبْرَةُ فِي الطُّلُوعِ فِي حَقِّ صَلَاةِ الْفَجْرِ أَوْ السُّحُورِ.^۱

آگاهی: در (کتاب) فیض گفته است: کسی که بر مکان مرتفعی باشد مثلاً در مناره‌ی اسکندریه، وی نباید افطار کند تا وقتی که خورشید در نزد وی غروب نکرده باشد و برای اهل آن شهر همین که نزد خودشان غروب کرد، قبل از غروب نزد شخص بالای مناره، افطار شده است و همچنین است در مورد طلوع فجر در حق نماز صبح و همین‌طور در مورد سحری خوردن.

كما أن دخول الوقت وخروجه يختلف باختلاف الأقطار حتى إذا زالت الشمس في المشرق لا يلزم منه أن تزول في المغرب وكذا طلوع الفجر وغروب الشمس بل كلما تحركت الشمس درجة فتلك طلوع فجر لقوم وطلوع شمس لآخرين وغروب لبعض ونصف ليل لغيرهم. (تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشیة الشلبی (۱/ ۳۳۱))

همچنان که داخل شدن وقت و خارج شدن آن با اختلاف اقطار مختلف می‌گردد حتی اگر در مشرق زوال نیمروز باشد این الزام نمی‌کند که در غرب نیز چنین باشد و همچنین است در مورد طلوع فجر (دانگ) و غروب خورشید بلکه همین که خورشید درجه‌ای حرکت کند پس آن زمان برای قومی وقت طلوع فجر بوده و برای دیگری طلوع خورشید و برای بعضی دیگر غروب و برای بعضی دیگر نصف شب خواهد بود.

در مورد مکان مرتفع متراژی مطرح نمی‌باشد و در مورد مناره‌ی اسکندریه که بعضی آن را غلو و افسانه‌ای دانسته‌اند بعضی گفته‌اند که در زمان آبادی آن بیش از صد متر بوده است و در ویکی‌پدیای فارسی به تاریخ ۱۳۹۶/۱۰/۱۰ آمده است که در وقت ورود اعراب به اسکندریه شانزده متر آن باقی بوده است.

پس باید توجه داشت کسانی که ادعا می‌کنند طلوع فجر گنبد را در بالای زیارتگاه خالد نبی دیده‌اند و یا برای دیدن طلوع فجر گنبد مثلاً به صحرا می‌روند و یا بر بالای کوه می‌روند و یا برای دیدن طلوع فجر بندر ترکمن به صحرای پشت گمیشان می‌روند، سخت در اشتباه بوده و توجیه شرعی ندارند و بر آنان توبه واجب است و باید که توبه‌ی خود را به مردم اعلام کنند که باعث گمراهی عوام شده‌اند و این توبه با پیام دادن به فلان عالم درست نمی‌شود و آن عالم نیز اختیاری ندارد که از پیش خود خلاف شرع را بپذیرد پس بر آن عالم نیز واجب است که خلاف شرع بودن این جدول‌ها را اعلام کند و همچنین خلاف شرع بودن بیرون رفتن از مکان خود برای دیدن فجر و یا غروب و همچنین خلاف شرع بودن رفتن بر بالای مکان مرتفع برای رؤیت فجر صادق را اعلام کند.

مبحث آخر: نتیجه‌گیری از موضوع:

جدول اوقات نمازی که از طرف مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران و مرکز مطالعات مصر و جامعه ام القرای مکه و شیعه دوازده‌امامی مؤسسه ولاء قم و باشگاه مسلمانان دنیا و دانشگاه علوم کراچی و جامعه‌ی اسلامی شمال آمریکا عرضه

۱- الدر المختار وحاشیة ابن عابدین (رد المحتار) (۲/ ۴۲۰)

کرده‌اند هیچ‌یک مطابق طلوع فجر صادق و وقت نماز صبح شرعی هیچ‌کدام از مذاهب اسلامی نیستند و از لحاظ شرع اعتباری ندارند.

قول منجمین (ستاره‌شناسان) به اجماع مسلمین غیر معتبر است. هر کس به قول آنان رجوع کند همانا با شرع مخالف کرده است و همانا رسول الله ﷺ فرموده‌اند: هر کس نزد کاهن و یا منجمی بیاید و آنان را تصدیق کند، وی کافر شده است به آنچه بر محمد نازل شده است.^۱

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَبِيصٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو - يَعْنِي ابْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ - عَنْ ابْنِ عَمْرٍو، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: "إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ، لَا نَكْتُبُ، وَلَا نَحْسُبُ، الشَّهْرُ هَكَذَا وَهَكَذَا وَهَكَذَا" وَخَنَسَ سُلَيْمَانُ إِصْبَعَهُ فِي الثَّالِثَةِ، يَعْنِي تِسْعًا وَعَشْرِينَ وَثَلَاثِينَ.^۲

رسول الله ﷺ: همانا ما امتی عامی هستیم نه می‌نویسیم و نه حساب می‌کنیم و ماه این‌گونه است و این‌گونه و این‌گونه و سلیمان راوی حدیث در بار سوم که انگشتانش را نشان می‌داد انگشتان خود را جمع کرد یعنی ماه بیست‌ونه روز و یا سی روز است.

هر کس مدعی است که منجمین این زمان با منجمین زمان حضرت رسول الله ﷺ فرق دارند پس بر وی لازم است که از کتب شرع آن را اثبات نماید؛ زیرا ما علماء را دوست داریم و احترام می‌گذاریم ولی مجبور هستیم حق را بپذیریم نه قول علماء را.

پس بر همه‌ی ما مسلمانان اعم از مرد و زن و عالم و عامی فرض است که در تعیین وقت درست نماز خصوصاً صبح بکوشیم تا ناخواسته مورد عذاب الهی واقع نشویم.

مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.^۳

گفت: ای قوم من، چه می‌گویید اگر با من، از جانب پروردگارم حجتی باشد و او مرا رزقی نیکو عطا کرده باشد؟ اگر شمارا نهی می‌کنم برای آن نیست که خود سودی ببرم. تا آنجا که بتوانم قصدی جز به صلاح آوردنتان ندارم. توفیق من تنها با الله ﷻ است. به او توکل کرده‌ام و به درگاه او روی می‌آورم.

۱- البنايه ج ۴ ص ۱۷ - البحر الرائق ج ۲ ص ۲۸۴

۲- سنن ابی داود ج ۴ ص ۱۲

۳- سوره هود آیه ۸۸

رؤیت هلال ماه رمضان

مسئله ۱ ◀ روزهی یوم‌الشک برای خواص و برای کسی که عادت دارد روز معینی را روزه بگیرد و با یوم‌الشک موافق آمده باشد بهتر است.

مثلاً شخصی هر دوشنبه را روزه است و اتفاقاً روزه یوم‌الشک هم روز دوشنبه می‌شود پس بر وی روزه گرفتن بهتر است.

خواص: کسانی که می‌دانند باید روز یوم‌الشک را به نیت نفل گرفته شود و می‌دانند که اگر هلال رؤیت نشود از فرضشان نخواهد بود.

و غیر این اشخاص تا نصف‌النهار (گون‌اُورتا)، از ممنوعات روزه خود را نگه‌دارند و بعد از نصف‌النهار اگر رؤیت هلال رمضان ثابت نشد، اعمال منافی روزه انجام دهند.

دلیل: حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ حَبِيبٍ، وَالْوَلِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنِ الْأَوْزَاعِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي كَثِيرٍ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَقْدُمُوا صِيَامَ رَمَضَانَ يَوْمٍ وَلَا يَوْمَيْنِ، إِلَّا رَجُلٌ كَانَ يَصُومُ صَوْمًا فَيَصُومُهُ»^۱

رسول الله ﷺ: کسی از شما یک یا دو روز قبل از ماه رمضان روزه نگیرد مگر کسی باشد که آن روز با روزهی عادت وی موافق آمده باشد.^۲ (در این صورت بر آن کس اشکالی وارد نیست).

توضیح اینکه مثلاً کسی در هر پنجشنبه عادت دارد که روزه باشد و اتفاقاً یوم‌الشک نیز روز پنجشنبه باشد، پس بر وی اشکالی ندارد که روزه بگیرد.

اهمیت این فرمایش حضرت رسول الله ﷺ در این زمانه به‌خوبی آشکار شده است؛ زیرا کسانی که در این زمانه روزهی یوم‌الشک (یا به‌عنوان پیشواز) را می‌گیرند آن را از فرضشان حساب کرده و در اواخر رمضان مدعی می‌شوند که سی روز آن‌ها تمام شده و اقدام به افطار می‌کنند که این عمل فساد عظیم در دین است. توفیق ملت مسلمان و همچنین علماء را از الله تعالی مسئلت داریم.

مسئله ۲ ◀ در یوم‌الشک نیت کردن برای روزهی واجب مکروه است؛ یعنی اینکه بگوید: روزهی رمضان را می‌گیرم.

مسئله ۳ ◀ اگر نیت کند که اگر فردا از رمضان باشد من روزه‌ام و اگر از رمضان نباشد روزه نیستم، روزهی وی صحیح نیست.

دلیل: اقتداء بعائشة وعلي - رضي الله عنهما - فإيهما كانا يصومانه.^۳

از حضرت علی رضی الله عنه و حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده است که یوم‌الشک را با نیت نفل روزه می‌گرفته‌اند.^۴

مسئله ۴ ◀ اگر در آن روز چنین نیت کند که اگر فردا از رمضان باشد من روزهی رمضان گرفته‌ام و اگر رمضان نباشد من روزهی قضا گرفته‌ام؛ اگر با این نیت روزه بگیرد و رمضان بودن آن روز ثابت شود، از روزهی رمضان محسوب خواهد شد و الاً روزهی وی نفل محسوب می‌شود نه از روزهی قضا یا روزهی دیگر.

۱- سنن ابن ماجه ۱/ ۵۲۸

۲- صحیح البخاری ج ۳ ص ۲۸ - صحیح مسلم ج ۲ ص ۷۶۲ - سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۲۸ - مسند احمد ج ۱ ص ۱۹۱

۳- البنایة شرح الهدایة (۲۱ / ۴)

۴- المبسوط للسرخی ج ۳ ص ۶۰ - بدایع الصنائع ج ۲ ص ۷۸ - البنایة ج ۴ ص ۲۱ - نصب الرایة ج ۲ ص ۴۱

مسئله ۵ ◀ اگر کسی به تنهایی هلال رمضان یا هلال شوال را ببیند (هرچند رؤیت وی مردود شمرده شود)، در هر دو صورت روزه بگیرد و حق افطار ندارد و اگر افطار کند باید قضای آن را بجای آورد ولی کفاره ندارد. دلیل: قال: "ومن رأى هلال رمضان وحده صام وإن لم يقبل الإمام شهادته" لقوله عليه الصلاة والسلام "صوموا لرؤيته وأفطروا لرؤيته" وقد رأى ظاهراً وإن أفطر فعليه القضاء دون الكفارة.^۱

زیرا رسول الله ﷺ فرموده‌اند که رمضان را با دیدن هلال رمضان شروع به روزه گرفتن کنید و افطار را نیز با دیدن هلال شوال آغاز کنید و آن شخص هلال را دیده است ولی در دیدن وی با مردود اعلام شدن از طرف قاضی شبهه‌ای وارد شد. از این جهت بر وی کفاره نیست ولی بر وی لازم است که روزه بگیرد.^۲

مسئله ۶ ◀ در رؤیت هلال رمضان اگر هوا ابری باشد قول یک نفر عادل را که می‌گوید هلال را دیده است قبول کرده می‌شود (چه مرد باشد چه زن باشد). دلیل: أَخْرَجَهُ أَبُو دَاوُدَ فِي "سُنَنِهِ" عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ وَهْبٍ ثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ نَافِعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: تَرَأَى النَّاسُ الْهَلَالَ، فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنِّي رَأَيْتُهُ، فَصَامَ، وَأَمَرَ النَّاسَ بِصِيَامِهِ، انْتَهَى. سنن ابی داود

از ابن عمر رضی الله عنه: به رسول الله ﷺ خبر دادم که هلال رمضان را دیدم. پس رسول الله ﷺ روزه گرفتند و به مردم امر کردند که روزه بگیرند.^۳

مسئله ۷ ◀ برای فطر در روز ابری شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن لازم است و همچنین لفظ شهادت نیز شرط است؛ یعنی بگوید که من شهادت می‌دهم که هلال شوال را دیدم و همچنین عدالت شاهد نیز شرط است. دلیل: حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ، وَخَلْفُ بْنُ هِشَامٍ الْمُقَرِّيُّ، قَالَا: حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ، عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ، عَنْ رَجُلٍ، مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنْ رَمَضَانَ، فَقَدِمَ أَعْرَابِيَانِ، فَشَهِدَا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِاللَّهِ لَأَهْلًا الْهَلَالَ أَمْسَ عَشِيَّةً، «فَأَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّاسَ أَنْ يَفْطُرُوا»^۴

در زمان حضرت رسول الله ﷺ مردم درباره‌ی رؤیت و عدم رؤیت هلال شوال اختلاف کردند و در این هنگام دو بادی‌نشین پیش رسول الله ﷺ شهادت دادند که هلال شوال را دیده‌اند و حضرت ﷺ قبول کرده و افطار کردند و به آن امر کردند.^۵

مسئله ۸ ◀ اگر رمضان را با قول دو شخص عادل شروع کرده باشند و سی روز کامل شده باشد، پس افطار حلال است ولی اگر رمضان را با قول یک نفر عادل شروع کرده باشند و به حساب آن سی روز کامل شده باشد، افطار حلال نبوده بلکه با رؤیت افطار کنند. دلیل: ولأن الفطر لا يثبت بشهادة الواحد.^۶

۱- الهداية في شرح البداية

۲- صحيح البخاری ج ۳ ص ۲۷ - صحيح مسلم ج ۲ ص ۷۶۲ - سنن الترمذی ج ۳ ص ۵۹ - هداية ج ۱ ص ۱۱۸

۳- سنن ابی داود ج ۲ ص ۳۰۲ - نصب الراية ج ۲ ص ۴۳۶

۴- سنن أبی داود (۳۰۱ / ۲)

۵- سنن ابی داود ج ۲ ص ۳۰۱ - سنن الدار قطنی ج ۳ ص ۱۲۳ - السنن الصغری للبيهقي ج ۲ ص ۹۱ - نیل الاوطار ج ۴ ص ۲۲۳ - مرعاة المفاتيح ج ۶ ص ۴۵۰

۶- الهداية في شرح بداية المبتدى (۱۱۹ / ۱)

زیرا فطر با خبر یک فرد ثابت نمی‌شود. همچنین است اگر با قول یک فرد، سی روز روزه بگیرند. (الهدایه ج ۱ ص ۱۱۹ - تبیین الحقائق ج ۱ ص ۳۲۰).

مسئله ۹ ◀ شرایط رؤیت هلال ماه ذی‌الحجه برای عید قربان نیز مانند بحث رؤیت هلال شوال (عید فطر) می‌باشد.^۱
دلیل: (والأضحی کالفطر) أي هلال الأضحی کهلال الفطر حتی لا یثبت إلا بما یثبت به هلال الفطر لأنه تعلق به حق العباد وهو التوسع بلحوم الأضاحی فصار کالفطر.^۲

زیرا در اثبات این هلال، نفع بندگان الله ﷻ می‌باشد؛ یعنی خوردن از گوشت قربانی^۳.

مسئله ۱۰ ◀ برای اثبات هلال رمضان و یا هلال شوال در هوای صاف و غیر ابری، شهادت جمع عظیم شرط است.
دلیل: لأن المطلع متحد في ذلك اخل والموانع منتفیه والأبصار سليمة والمهم في طلب رؤية الهلال مستقيمة فالتفرد في مثل هذه الحالة یوهم الغلط فوجب التوقف في رؤية القلیل حتی یراه الجمع الكثير.^۴

زیرا در روزی که هوا صاف و مردم در تلاش برای دیدن هلال ماه می‌باشند اگر عده‌ی کمی بگویند که هلال را دیده‌اند و بقیه نبینند، در اینجا احتمال غلط و اشتباه آن شخص مدعی رؤیت بیشتر خواهد بود.^۵

اشترای رؤیت توسط جمعیت بسیار در این زمان بسیار به‌جا و حاجت به آن محسوس می‌باشد؛ زیرا عده‌ای پیدا شده‌اند که برای اینکه فتوای آخوند خود را صحیح جلوه دهند، به هر کاری تن می‌دهند و حتی شهادت دروغ نیز می‌دهند؛ پس در این زمان پرواضح است که باید جماعت رؤیت کنندگان آن مقداری باید باشند که اتفاق و اجتماع آنان بر شهادت دروغ غیر ممکن باشد.

۱- الهدایه ج ۱ ص ۱۱۹ - تبیین الحقائق ج ۱ ص ۳۲۱ - ملتقى الابحر ج ۱ ص ۲۵۸ - البحر الرائق ج ۲ ص ۲۹۰

۲- تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق وحاشیة الشلبی (۱/ ۳۲۱)

۳- الجوهرة النيرة ج ۱ ص ۱۴۵ - الهدایه ج ۱ ص ۱۱۹ - حاشیه الطحطاوی ج ۱ ص ۶۵۴

۴- مراقی الفلاح شرح نور الإيضاح (ص: ۲۴۲)

۵- مراقی الفلاح ج ۱ ص ۲۴۳ - مجمع الانهر ج ۱ ص ۲۳۶ - رد المختار ج ۲ ص ۳۸۸

مصرف زکات (مستحق زکات و کسانی که زکات به آن‌ها داده می‌شود)

مسئله ۱ < هفت نفر واجد شرایط دریافت زکات می‌باشند:

۱- کسی که دارائی دارد ولی به نصاب نمی‌رسد.

مسکین: کسی که چیزی ندارد.

۳- عامل الصدقه: کسی که زکات مردم را جمع کرده و به مستحقین می‌دهد.

و این شخص فقط می‌تواند مزد خود را به مقدار عملش از زکات بگیرد.

۴- مکاتب: کسی که غلام کسی باشد و به‌طور قسطی خودش را بخواهد آزاد کند و به وی تا آزاد کردن خود و پرداخت قسطش کمک کرده می‌شود.

۵- مدیون: کسی که بدهی دارد و نصابی فاضل از بدهی خود ندارد.

۶- فی سبیل الله: کسی که برای رفتن به جنگ خرجی ندارد (قول امام ابو یوسف رحمته الله) و یا کسی که بر وی حج فرض شده ولی نتواسته است که حج را اداء کند. (قول امام محمد رحمته الله).

۷- ابن السبیل: کسی که از وطنش دور افتاده و برای برگشت چیزی ندارد. (گرچه در خانه‌اش دارای اموال باشد).
دلیل:

ترجمه‌ی آیه: زکات‌ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع‌آوری) آن زحمت می‌کشند و کسانی که الفت داده می‌شود دل‌های ایشان را و برای (آزادی) بردگان و (ادای دین) بدهکاران و در راه الله صلی الله علیه و آله و سلم و واماندگان در راه، این، یک فریضه‌ی الهی است و الله صلی الله علیه و آله و سلم دانا و حکیم است!.^۱

مؤلفه‌ی قلوب: به کسانی گفته می‌شود که کنار مسلمانان زندگی می‌کنند و یا تازه مسلمان شده‌ها و یا کسانی که از آن‌ها ممکن است ضرری به مسلمانان برسد و در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آن‌ها مقداری از زکات داده می‌شد و به اجماع امت، بعد از عزت و قوت یافتن اسلام، اعطای زکات به آن‌ها ممنوع شد و دیگر از مصرف محسوب نمی‌شوند و فقط همان هفت گروه که مذکور شد، موارد مصرف زکات می‌باشند.^۲

مؤلفه‌ی قلوب در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه منحل شد.^۳

مسئله ۲ < مزگی می‌تواند زکات خود را برای همه‌ی این مصارف تقسیم کند و همچنین مجاز است که به یکی از این مصارف بپردازد.

مزگی: کسی که زکات می‌پردازد.

دلیل:

از ابن عباس رضی الله عنه: به هر یک از این صنف‌ها زکات اداء کنی، از ذمه (گردنت) ساقط است.^۴

۱- سوره‌ی التوبه آیه ۶۰

۲- الهدایة و البنایة ج ۳ ص ۴۴۴

۳- سنن الکبری للبیهقی ج ۷ ص ۲۰ - التلخیص الحبیر ج ۳ ص ۲۴۶ - نصب الرایة ج ۴ ص ۲۸۰

۴- التلخیص الحبیر ج ۳ ص ۲۴۴ - نصب الرایة ج ۴ ص ۲۸۴ - اعلاء السنن ج ۶ ص ۲۸۰۶

رسول الله ﷺ: به سلمه بن صخر الانصاری فرمودند: به صاحب زکات بنی زریق برو و از آن‌ها زکات را برای خودت بگیر.^۱

مسئله ۳ ◀ این پرداخت باید به صورت تملیک باشد.

تملیک: مالک گرداندن طرف مقابل.

دلیل:

الله ﷻ می فرماید: «... و بدهید زکات را ...»^۲ و این دادن (ایتاء) یعنی مالک گرداندن کسی را گویند.^۳

مسئله ۴ ◀ مزگی نمی تواند زکات خود را به شوهرش یا زنش یا که پسر یا دخترش یا که نوه ی خود یا به پدر و مادر و پدربزرگ و مادربزرگ خود بدهد؛ و همچنین نمی تواند به مملوک (کنیز یا غلام خود) بدهد.

دلیل:

حضرت علی رضی الله عنه: از زکات فرض، برای فرزند و پدر هیچ حقی نیست.^۴

مسئله ۵ ◀ علماء اجماع دارند بر اینکه زوج نمی تواند زکات خود را به زوجه بپردازد.^۵

دلیل:

زیرا منافع آنان مشترک می باشد پس تملیک کامل حاصل نمی شود و کمال تملیک در زکات واجب است.^۶

مسئله ۶ ◀ همچنین نمی تواند به کسی که غنی باشد زکات دهد.

غنی: کسی که دارای نصاب فطریه باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: گرفتن زکات بر غنی حلال نیست.^۷

مسئله ۷ ◀ همچنین نمی تواند به طفل غنی یا مملوک غنی بدهد.

دلیل:

زیرا طفل غنی به خاطر اموال پدرش غنی محسوب می شود.^۸

مسئله ۸ ◀ همچنین نمی تواند به بنی هاشم و مملوک آنان نیز زکات دهد.

دلیل:

رسول الله ﷺ: زکات برای محمد ﷺ و آل محمد حلال نیست؛ زیرا زکات چرک اموال مردم می باشد.^۱

۱- مسند احمد ج ۳ ص ۱۷۹ - سنن الترمذی ج ۱۲ ص ۱۳۶ - تلخیص الحبیر ج ۳ ص ۴۷۷

۲- ۴۳ / سوره البقره

۳- الاختیار لتعلیل المختار ج ۱ ص ۱۲۹ - تبیین الحقائق ج ۱ ص ۲۵۱ - مجمع الانهر ج ۱ ص ۳۲۸

۴- سنن الصغری للبيهقي ج ۱ ص ۳۹۴ - كنز العمال ج ۶ ص ۶۱

۵- اكمال المعلم شرح صحيح المسلم ج ۳ ص ۲۷۶ - فتح الباری ج ۳ ص ۳۳۰ - اعلاء السنن ج ۶ ص ۲۸۱۲

۶- الهدایة و البنایة ج ۳ ص ۴۶۷ - اللباب فی شرح الكتاب ج ۱ ص ۸۰ - فتح القدير ج ۴ ص ۲۰۰

۷- سنن ابی داود ج ۱ ص ۵۱۴ - الدراية فی تخريج احاديث الهدایة ج ۱ ص ۲۶۶ - سنن الصغری للبيهقي ج ۲ ص ۷۳

۸- الهدایة و البنایة ج ۳ ص ۴۷۰ - الجوهرة النيرة ج ۱ ص ۴۹۴ - اللباب فی شرح الكتاب ج ۱ ص ۸۰ - بدائع الصنائع ج ۲ ص ۳۲۰

مسئله ۹ ◀ ذمی نیز از موارد مصرف زکات نیست (غیرمسلمان).

دلیل:

رسول الله ﷺ: (زکات را) از اغنیاء مسلمین بگیر و به فقراء آنان بپرداز.^۲

مسئله ۱۰ ◀ اگر زکات خود را به شخصی بدهد و بعد معلوم شود که آن شخص مملوک خودش بوده است، پس بر وی لازم است که زکات خود را به کسی دیگر دهد و آنچه که به مملوک خود داده است از زکاتش محسوب نمی‌شود.

دلیل:

زیرا در این عمل، تملیک که رکن زکات است وجود ندارد.^۳

مسئله ۱۱ ◀ و اگر به کسی زکات خود را اداء کند و به گمان خود وی را از موارد مصرف زکات بداند و بعد معلوم شود که وی مورد مصرف زکات نبوده است، بر وی لازم نیست که زکاتش را دوباره بپردازد و در غیر از مملوک خود همان از زکاتش محسوب می‌شود.

دلیل:

شخصی زکات خود را در کنار مردی در مسجد گذاشت تا وی آن را بردارد ولی پسرش آن را برداشت و آن مزگی گفت که والله من قصد دادن به تو را نداشتم بلکه آن از زکات بود. در این حال رسول الله ﷺ فرمودند: ای یزید (اسم مزکی)؛ برای تو است آنچه نیت کردی (از زکات) و ای معن (اسم پسر مزکی) تو را نیز آنچه گرفتی.^۴

مسئله ۱۲ ◀ و این عمل موقعی است که مزگی (زکات دهنده) بیشتر گمانش بر این باشد که کسی که به وی زکات اداء می‌کند، مصرف زکات باشد ولی اگر بداند و یا گمان کند که مصرف نباشد، از زکاتش محسوب نخواهد شد.

یادآوری: مصرف زکات: شخصی که می‌توان به وی زکات داد؛ یعنی همان هفت نفر که گفته شد.

مسئله ۱۳ ◀ مستحب است که وقتی زکاتی به فردی می‌دهد، آن مقدار بپردازد که آن شخص از درخواست کمک از دیگری در آن روز مستغنی باشد.

دلیل:

رسول الله ﷺ در باره ی صدقه ی فطر فرمودند که فقراء را در این روز از درخواست کمک بی‌نیاز گردانید.^۵

مسئله ۱۴ ◀ پرداخت زکات به مقدار یک نصاب به فقیری غیر از مدیون مکروه است.

دلیل:

زیرا با ادای آن زکات غناء حاصل می‌شود و در این مسئله گرچه اداء به غنی نیست ولی نزدیک به آن است.^۶

۱- الهدایة و البنایة ج ۳ ص ۴۷۱ - السنن الصغری للبيهقي ج ۱ ص ۳۹۵ - المستدرک علی الصحیحین ج ۳ ص ۱۳۷ - المعجم الکبیر ج ۵ ص ۵۴ - بلوغ المرام من ادلة الاحکام ج ۱ ص ۲۳۷

۲- شرح معانی الآثار ج ۴ ص ۳۷۲ - التلخیص الحبیر ج ۳ ص ۲۴۴ - نصب الرایة ج ۴ ص ۲۸۷ - البحر الرائق ج ۲ ص ۲۶۱

۳- الهدایة و البنایة ج ۳ ص ۴۷۶ - العنایة ج ۳ ص ۲۱۱ - اللباب شرح الکتاب ج ۱ ص ۸۰

۴- صحیح البخاری ج ۵ ص ۲۴۰ - کنز العمال ج ۳ ص ۴۲۰ - مشکل الآثار للطحاوی ج ۱ ص ۱۰۵

۵- بدائع الصنائع ج ۳ ص ۶۰ - البنایة و الهدایة ج ۳ ص ۴۷۹

۶- الهدایة و البنایة ج ۳ ص ۴۷۸

مسئله ۱۵ ◀ بردن و نقل زکات از شهری به شهری دیگر مکروه است مگر اینکه از نزدیکان وی در آن شهر باشد و یا اینکه اهل آن شهر محتاج تر باشند.
دلیل:

رسول الله ﷺ وقتی معاذ رضی الله عنه را به یمن فرستادند فرمودند: زکات را از اغنیاء آنان بگیر و به فقراء آنان بده.^۱

مسئله ای که در مصارف زکات وجود دارد و برخی خواسته اند در آن اختلاف انداخته و از آن به نفع خود سوء استفاده کنند حدیثی است که در آن طالبان علم را جزو مصارف زکات قرار داده اند هر چند که فقیر نباشد و بسیار مشاهده شده که برخی از طلبه ها یا آخوندها درحالی که دارایی بسیار بالایی دارند زکات مردم را قبول می کنند و حتی به عینه دیده می شود که آن را با استفاده از کلاه شرعی برای ساخت مساجد و حوزه های علمیه استفاده می کنند درحالی که این زکات ها حق فقرا بوده و فلسفه زکات در اسلام این است که آن را از اغنیاء گرفته و به فقرایشان داده شود و این را باید یادآور شد که باید به فرد فقیر تملیک شود یعنی به خود شخص داده شود و آن فقیر باید آن زکات را صاحب شود.

وفي «المحیط»: إِنَّ الْغَنَى ثَلَاثَةٌ أَنْوَاعٌ: غَنَى يُوجِبُ الزَّكَاةَ وَهُوَ مَلِكٌ نَصَابٌ حَوْلِي نَامٍ، وَغَنَى يُحَرِّمُ الصَّدَقَةَ — أَيْ أَخَذَهَا — وَيُوجِبُ صَدَقَةَ الْفَطْرِ وَالْأُضْحِيَّةِ: وَهُوَ مَلِكٌ مَا يَبْلُغُ قِيَمَةَ نَصَابٍ مِنَ الْأَمْوَالِ الْفَاضِلَةِ عَنْ حَاجَتِهِ الْأَصْلِيَّةِ، وَغَنَى يُحَرِّمُ السُّؤَالَ دُونَ الصَّدَقَةِ: وَهُوَ أَنْ يَكُونَ لَهُ قُوَّةٌ يَوْمُهُ وَمَا يَسْتَرُ عَوْرَتَهُ. انْتَهَى. وَكَذَا مَنْ قَدَّرَ عَلَى تَحْصِيلِ قُوَّةٍ يَوْمَهُ بِكَسْبِهِ وَهُوَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ: «ذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ».^۲

در محیط (نام کتاب) غنی سه نوع است:

غنی که بر وی زکات واجب می شود و آن صاحب نصاب حولی نامی است.

و غنی که بر وی گرفتن صدقه حرام است و بر وی صدقه فطر و قربانی واجب می شود و آن کسی است که صاحب اموالی است که به غیر از حاجت اصلی خود به قدر نصاب می رسد.

و غنی است که بر وی سؤال کردن حرام است ولی صدقه بر وی حلال است و آن کسی است که خرجی همان روز را دارد و عورتش پوشیده است و همچنین کسی است که قدرت کسب خرجی همان روز را دارد.

قُلْتُ: وَرَأَيْتُهُ فِي جَامِعِ الْفَتَاوَى وَنَصُّهُ وَفِي الْمَبْسُوطِ: لَا يَجُوزُ دَفْعُ الزَّكَاةِ إِلَى مَنْ يَمْلِكُ نَصَابًا إِلَّا إِلَى طَالِبِ الْعِلْمِ وَالْغَازِي وَمُنْقَطِعِ الْحَجِّ لِقَوْلِهِ — عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ — «يَجُوزُ دَفْعُ الزَّكَاةِ لَطَالِبِ الْعِلْمِ وَإِنْ كَانَ لَهُ نَفَقَةٌ أَرْبَعِينَ سَنَةً». اهـ. (قَوْلُهُ: مَنْ أَنْ طَالِبَ الْعِلْمِ) أَيْ الشَّرْعِيِّ (قَوْلُهُ: إِذَا فَرَّغَ نَفْسَهُ) أَيْ عَنِ الْاِكْتِسَابِ قَالَ ط: الْمُرَادُ أَنَّهُ لَا تَعَلُّقَ لَهُ بِغَيْرِ ذَلِكَ فَتَحَوُّ الْبَطَالَاتِ الْمَعْلُومَةِ وَمَا يَجْلِبُ لَهُ النَّشَاطُ مِنْ مُذْهَبَاتِ الْهُمُومِ لَا يُنَافِي التَّفَرُّغَ بَلْ هُوَ سَعْيٌ فِي أَسْبَابِ التَّحْصِيلِ (قَوْلُهُ وَاسْتِفَادَتُهُ) لَعَلَّ الْوَاوَ بِمَعْنَى أَوْ الْمَانِعَةِ الْخُلُوطِ ط (قَوْلُهُ: لِعَجْزِهِ) عِلَّةٌ لِحَوَازِ الْأَخْذِ ط (قَوْلُهُ: وَالْحَاجَةُ دَاعِيَةٌ إِلَى الْخ) الْوَاوُ لِلْحَالِ.

گویم که در جامع الفتاوی و نص آن و در مبسوط چنین آمده است دفع زکات به کسی که صاحب نصاب باشد جایز نیست مگر بر طالب علم و غازی و منقطع الحاج؛ زیرا رسول الله ﷺ فرموده اند: دفع زکات به طالب جایز است هر چند که

۱- سنن الکبری للبيهقي ج ۷ ص ۸ - المستدرک على الصحيحين ج ۱ ص ۱۱۴ - سنن ابی داود ج ۲ ص ۱۶

۲- فتح باب العناية بشرح النقاية (۱۶۴ / ۲)

نفقه چهل سال را داشته باشد. گفته است که منظور به چیز دیگری مشغول نشود و تعطیل شدن و آنچه باعث نشاط وی می شود را شامل نمی شود بلکه این امور نیز از جمله ی اسباب طلب علم است.

(قَوْلُهُ وَاسْتِفَادَتُهُ) در اینجا ممکن است او به معنی «مانعه الخلو» باشد

قَوْلُهُ: مِنْ أَنْ طَالِبَ الْعِلْمِ اینکه طالب علم شرعی وقتی خود را وقف علم کند یعنی از کسب درآمد باز بماند.

ط (قَوْلُهُ: لِعَجْزِهِ) این علت جواز گرفتن زکات است.

(قَوْلُهُ: وَالْحَاجَةُ دَاعِيَةُ الْخُ) واو به معنی حال است.

وَالْمَعْنَى أَنَّ الْإِنْسَانَ يَحْتَاجُ إِلَى أَشْيَاءَ لَا غَنَى عَنْهَا فَحِينَئِذٍ إِذَا لَمْ يَجْزُ لَهُ قَبُولُ لِلزَّكَاةِ مَعَ عَدَمِ اكْتِسَابِهِ أَنْفَقَ مَا عِنْدَهُ وَمَكَثَ مُحْتَاجًا فَيَنْقَطِعُ عَنِ الْإِفَادَةِ وَالِاسْتِفَادَةِ فَيُضْعَفُ الدِّينُ لِعَدَمِ مَنْ يَتَحَمَّلُهُ وَهَذَا الْفَرْعُ مُخَالِفٌ لِإِطْلَاقِهِمُ الْحُرْمَةَ فِي الْغِنَى وَلَمْ يَعْتَمِدْهُ أَحَدٌ ط. قُلْتُ: وَهُوَ كَذَلِكَ. وَالْأَوْجَهُ تَقْيِيدُ بِالْفَقِيرِ، وَيَكُونُ طَلَبُ الْعِلْمِ مُرَحَّصًا لِحَوَازِ سُؤَالِهِ مِنَ الزَّكَاةِ وَغَيْرِهَا وَإِنْ كَانَ قَادِرًا عَلَى الْكَسْبِ إِذْ بَدُونِهِ لَا يَحِلُّ لَهُ السُّؤَالُ كَمَا سَيَأْتِي.^۱

و معنی این بحث این است که انسان به اشیایی احتیاج پیدا می کند که ناگزیر از آن می باشد پس اگر به وی اجازه ی گرفتن زکات داده نشود و کسب نیز ندارد، آنچه پیش خود دارد را خرج می کند و محتاج باقی می ماند و از سود رساندن و سود بردن محروم می شود پس دین ضعیف می شود چون کسی آن را قبول نمی کند و این گفته (اجازه دادن به طالب علم ولو غنی باشد) مخالف مطلقیت حرام بودن گرفتن زکات بر غنی است و کسی به این اعتماد نکرده است.

و گویم که واقعاً چنین است پس مسئله ی مستدل این است که طالب علم فقیر منظور شود و طلب علم جواز سؤال از زکات و دیگر موارد را داشته باشد، هر چند که بر کسب قادر باشد زیرا بدون این عذر سؤال حلال نیست همچنان که خواهد آمد.

نتیجه: کسانی که گرفتن زکات برای طلبه ها با وجود غنی بودن را درست می دانند متن فوق در کتاب رد المختار را دلیل درستی آن می دانند در حالی که در متن پایین آن به خوبی این مسئله را بیان می نماید که این دلایل مخالف مطلقیت حرام بودن گرفتن زکات توسط غنی است و طالب علمی که غنی باشد نمی تواند زکات بگیرد و مطلقیت آن با آیه ذیل ثابت است.

ترجمه ی آیه: زکات ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن زحمت می کشند و کسانی که الفت داده می شود دل های ایشان را و برای (آزادی) بردگان و (ادای دین) بدهکاران و در راه الله ﷺ و واماندگان در راه، این، یک فریضه ی الهی است و الله ﷻ دانا و حکیم است!.^۲

«وَهَذَا الْفَرْعُ مُخَالِفٌ لِإِطْلَاقِهِمُ الْحُرْمَةَ فِي الْغِنَى وَلَمْ يَعْتَمِدْهُ أَحَدٌ. ترجمه: و این گفته (اجازه دادن به طالب علم ولو غنی باشد) مخالف مطلقیت حرام بودن گرفتن زکات بر غنی است و کسی به این اعتماد نکرده است.»

۱- الدر المختار و حاشیة ابن عابدين (رد المحتار) (۲/ ۳۴۰)

۲- سوره ی التوبه آیه ۶۰

پر کردن دندان

سؤال: آیا از نظر پزشکی پر کردن دندان برای انسان مضر می‌باشد؟

جواب: در اکثر موارد برای پر کردن دندان از ماده‌ای به نام آمالگام استفاده می‌شود که حاوی مقداری جیوه می‌باشد و درباره اینکه این ماده برای انسان مضر است شکی نیست ولی اینکه آیا آن مقدار موجود در مواد پرکننده‌ی دندان در حد خطر است یا نه در محافل پزشکی جای بحث است بعضی‌ها می‌گویند ضرر دارد و به همین دلیل در بعضی از کشورها مانند ژاپن استفاده از آن ممنوع شده است.^۱

و برخی هم اعلام کرده‌اند که جیوه موجود در آن، در حدی که خطرآفرین باشد نیست.^۲ و همین منبع اعلام داشته است که اگر محاسبات ریاضی درست باشد بی‌ضرر است، ولی با توجه به اینکه نظریه‌های پزشکی مدام در حال تغییر است، بعید نیست که استفاده از آن محدود شود.

سؤال: آیا احکام شرعی را می‌توان با نظر دانشمندان و غیر عالمان شرع اثبات یا نفی کرد؟

جواب: خیر؛ زیرا همان‌طور که می‌بینیم نظر دانشمندان تقریباً همیشه در حال تغییر می‌باشد پس اگر بخواهیم طبق نظر آن‌ها حکم شرعی دهیم یک روز باید جواز چیزی را صادر کنیم و فردای آن باید آن را ممنوع کنیم و بعید نیست که آن‌ها یک روز اعلام کنند که نماز برای انسان مضر است همان‌طور که در مورد روزه اغلب آن‌ها این حکم را می‌کنند و با ادعای دلسوزی می‌گویند که باید فلان غذا را برای افطار خورد و یا اینکه برای سحری فلان غذا را نباید خورد که طبق تجربه مسلمانان که بین آن‌ها فقیر و غنی بسیار می‌باشد ثابت شده است که هیچ نوع رژیم غذایی برای روزه لازم نیست مگر آن توصیه‌هایی که رسول الله ﷺ بیان فرموده‌اند و کسی تابه‌حال نگفته که عمر روزه‌داران مسلمان از غیر آن‌ها کمتر بوده و گفته نشده که مسلمانان از غیر آن‌ها مریض‌تر هستند و معده درد دارند.

سؤال: حکم پر کردن دندان در اسلام چیست؟

جواب: برای جواب دادن به این سؤال، اول باید چند نکته را در نظر بگیریم.

نکته اول بحث پر کردن دندان و نکته دوم اینکه آیا در تضاد با فرائضی از فرائض دین است یا خیر؟ و نکته سوم اینکه در چه مذهبی این قضیه مطرح است؟ و نکته چهارم اینکه وقتی در یک مذهب خاص بحث شود آیا آن مذهب دلیل شرعی بر این کار دارد؟ و نکته پنجم اینکه دلیل کسانی که در این مذهب آن را جایز می‌دانند چیست و آیا دلیلی که ذکر کرده‌اند قابل قبول است یا که خیر؟ حال یکایک این نکات را به تفصیل بیان می‌کنیم.

نکته اول: بحث پر کردن دندان: در شرع از آن (پر کردن دندان) بحث نشده و در وهله اول منعی ندارد ولی در نکته‌ی دوم است که بحث پیش می‌آید.

نکته دوم: اینکه آیا در تضاد با فرائضی از فرائض دین است یا خیر؟ در شرع آب رساندن به تمام بدن و شستن دهان و بینی در غسل فرض می‌باشد.

۱- سایت آموزشده فنی و حرفه‌ای پسران رشت - شهید چمران: تالار گفت‌وگو در تاریخ ۱۷-۱-۱۳۸۹

۲- منبع: سایت رشد در تاریخ ۱۷-۱۲-۸۸

نکته سوم و چهارم:

سؤال: چه دلیلی بر فرض بودن شستن دهان و بینی وجود دارد؟

جواب: این امر را حنفی‌ها فرض می‌دانند و برای آن دلایل محکمی دارند که کسی از مذاهب غیر آن‌ها هم نمی‌تواند به راحتی از کنار آن‌ها بگذرد.

سؤال: آیا می‌شود آن دلایل را بیان دارید؟

بله. دلیل اول آیه ۶ مائده (وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا) ترجمه: و اگر جنب شدید پس خود را پاک کنید. نکته‌ای که باید توجه کنیم صیغه (اطَّهَّرُوا) می‌باشد که صیغه مبالغه است و چیزی که از آن برمی‌آید این است که هرجایی که امکان دارد و می‌توانیم، باید آن را در غسل پاک کنیم و از آن جمله، دهان و بینی است.

دلیل دوم: حدیث از رسول الله ﷺ:

تحت كل شعرة جنازة فبلوا الشعر و انقوا البشرة.^۱

ترجمه: زیر هر موئی جنازه است پس موی‌ها را خیس کنید و پوست را پاک کنید.

دلیل سوم: عن ابن عباس قال: قالت ميمونة: وضعت للنبي صلى الله عليه وسلم ماءً للغسل فغسل يديه مرتين أو ثلاثاً، ثم أفرغ على شماله فغسل مذاكيره، ثم مسح يده بالأرض، ثم مض مض واستنشق، و غسل وجهه و يديه، ثم أفاض على جسده، ثم تحول من مكانه فغسل قدميه.^۲

ترجمه: از ابن عباس: ميمونه (زوجه النبی) برای ما حدیث گفت: که من برای غسل رسول الله ﷺ آب می‌ریختم و ایشان با دست راست بر دست چپش آب ریخت و آن‌ها را شست سپس عورت خود را شست سپس با دستش زمین را مسح کرد سپس آن‌ها را شست سپس مضمضه کرد و استنشاق کرد سپس صورت خود را شست و بر سر خویش آب ریخت سپس به کناری رفت و پاهایش را شست سپس حوله آورده شد.

سؤال: آیا به تمام بدن آب رساندن فرض است؟

جواب: بله. در حدیث آمده است: عن عبدالله بن مسعود: ان رجلا جاء النبي (ص) فستله عن الرجل يغسل غسل الجنابة فيخطئ بعض جسده الماء فقال رسول الله (ص) يغسل ذلك المكان ثم يصلي.^۳

ترجمه: از عبدالله بن مسعود: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و پرسید که اگر کسی غسل جنابت بگیرد و به عضوی از بدن وی آب نرسیده باشد حکم چیست؟ رسول الله ﷺ گفتند که فقط همان موضع را بشوید.

و در تمام مذاهب اگر به مکانی از بدن آب نرسد غسل وی کامل نیست تا وقتی که به آن موضع آب برساند.

و این دلایل که عرض کردیم به اضافه لزوم احتیاط در دین، بر تمامی مذاهب تأمل در این بحث شایان توجه خواهد بود.

۱- سنن الکبری للبيهقي ج ۱ ص ۳۰۵ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۱ ص ۱۲۳ - سنن الترمذی ج ۱ ص ۳۱۶ - بلوغ المرام ج ۱ ص ۲۵ - البحر الرائق ج ۱ ص ۱۰۸

۲- صحيح بخاری ج ۱ ص ۱۰۱ - اعلاء السنن ج ۱ ص ۲۰۶

۳- رواه الطبرانی فی الكبير ج ۱ ص ۲۳۱ - سنن الکبری للبيهقي ج ۱ ص ۳۱۳ - مجمع الزوائد ج ۱ ص ۶۰۹ - اعلاء السنن ج ۱ ص ۱۱۴-۱۱۵

نکته پنجم: و اما کسانی که دلیلی بر جواز پر کردن دندان آورده‌اند حدیثی صحیح از رسول الله ﷺ می‌باشد.
به این مضمون: قَالَ أُصِيبَ أَنْفُ عَرْفَجَةَ يَوْمَ الْكَلَابِ فَاتَّخَذَ أَنْفًا مِنْ وَرَقٍ فَأَتْنَنَ عَلَيْهِ فَأَمَرَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَتَّخِذَ أَنْفًا مِنْ ذَهَبٍ.^۱

عرفجه (نام صحابی) در روزی که معروف به یوم الکلاب بود بینی خود را از دست داد و وی بینی‌ای از نقره برای خود ساخت ولی بینی وی عفونت کرد پس رسول الله ﷺ به وی امر کرد تا بینی از طلا بسازد.

سؤال: آیا این حدیث را می‌توان دلیلی برای پر کردن دندان دانست؟

جواب: خیر زیرا در این حدیث نیامده است که به زیر آن بینی آب می‌رسد یا که خیر، بلکه این حدیث فقط می‌تواند بر دندان مصنوعی که قابل تعویض است دلیل باشد که همه با آن موافق می‌باشند و در آن سخنی نیست و بحث ما بر سر این است؛ زیرا در حدیث مذکور گفته شده است که اول آن بینی مصنوعی را از نقره ساخته و بعد که نشد از طلا ساخته است و این دلیل است بر اینکه بینی وی قابل تعویض بوده است.

در این حدیث دلیل دیگری بر عدم جواز پر کردن دندان وجود دارد و آن اینکه اول از نقره ساخته بعد که جواب نداد به سراغ طلا رفت یعنی ما اگر چیزی را بتوانیم بدون محذور شرع انجام دهیم به سراغ محذور شرع نباید برویم یعنی وقتی دندان مصنوعی قابل تعویض هست به سراغ پر کردن آن نرویم.

سؤال: اگر دندان را پر کنیم چه می‌شود؟

جواب: اگر به زیر آن آب نرسد غسل وی کامل نیست و در نتیجه فرض (نماز) وی درست نیست.

سؤال: آیا نمی‌توان گفت که این ضرورت است؟

جواب: همان طور که گفتیم با دندان مصنوعی قابل تعویض مشکل حل می‌شود پس ضرورتی در آن نیست.

سؤال: آیا با این عنوان که مردم را نباید از دین زده کرد می‌توان بعضی از احکام را تغییر داد؟

جواب: خیر؛ زیرا هرکس که واقعاً دین‌دار است می‌داند که در اوامر و نواهی دین اسلام حکمت‌های بسیار نهفته است و به همین خاطر هیچ‌یک از احکام الهی بر وی سنگین نخواهد آمد بلکه بر وی شیرین‌تر از جان خواهد بود. در مقابل کسانی هم که اصلاً دین برایشان بی‌اهمیت است، اگر بر آن‌ها بگوییم دندان را پر کن، خواهند گفت؛ وام را حلال کنید و بعد خواهند گفت؛ نماز را کم کنید و بعد فرائض دیگر اسلام را. پس با باج دادن به کسانی که تابع هوای خود هستند نمی‌توان دین را حفظ کرد بلکه این کار نتیجه‌ای جز تخریب دین اسلام به همراه ندارد.

در آخر از الله ﷻ می‌خواهیم که بر راه راست بودن را بر ما ارزانی بدارد و ما را از تابع شدن به هوای خودمان، محفوظ بدارد و مانند اهل کتاب از شورا درست کردن و حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال کردن نیز محفوظ بدارد.

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.^۲

۱- مسند امام احمد ج ۵ ص ۴۵۱ - سنن ابی داود ج ۱ ص ۲۹۳ - صحیح ابن حبان ج ۵ ص ۳۰۰

۲- الانعام/ ۱۲۵

هر کس را که خدا خواهد که هدایت کند دلش را برای اسلام می‌گشاید و هر کس را که خواهد گمراه کند قلبش را چنان فرومی‌بندد که گویی می‌خواهد که به آسمان فرا رود. بدین‌سان خدا به آن‌هایی که ایمان نمی‌آورند پلیدی می‌نهد.

و تحقیقی دیگر نیز در زیر آورده می‌شود و تمامی دلایل از قرآن کریم و احادیث نبوی ﷺ در این ۲ تحقیق آورده شد تا با این دلایل هیچ‌گونه شبهه‌ای برای کسی باقی نماند.

تحقیق دوم:

الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسول الله و علی آله و صحبه و من والاه.

سؤال: چه می‌فرمایند علمای اعلام در این مسئله اگر:

۱- در بین دندان شخص جنب طعام باشد.

۲- یا در سوراخ دندان آن طعام مانده باشد.

۳- یا از کدام مواد سوراخ دندان را پر کرده باشد.

در این سه صورت اگر غسل کند از جنابت خارج می‌شود یا جانب مهم‌اند؟

جواب صورت اول: بقای طعام در بین دندان که عبارت از فاصله و فرجه و گشادگی بین دندان‌ها است در این مسئله از فقهاء سه قول آمده است:

۱- این طعام مانع غسل شده نمی‌تواند زیرا که آب یک ماده‌ی نرم و رقیق و روان است به‌احتمال غالب تمام دهان را فرامی‌گیرد.

۲- اگر از قطر یک نخود بزرگ‌تر باشد مانع غسل می‌باشد و در قدر نخود و کمتر از آن اثر ندارد.

۳- اگر آن طعام از اثر خائیدن سخت و چسبنده و لشم شده باشد مانع غسل می‌گردد و لو اندک باشد.

جواب صورت دوم: این صورت که عبارت از بودن طعام در سوراخ دندان است و بعداً به نامه‌ای جوف دندان و ثقب دندان و کوه دندان در عبارت فقه و فتاوی می‌آید و در اصطلاح عامه کرم‌خورده می‌گویند که با مسئله اول فرق و امتیاز فوق‌العاده دارد.

در این صورت از فقهاء چهار قول آمده است و بعد از تطبیق سه قول باقی می‌ماند:

۱- جواز غسل که آب یک ماده‌ی لطیف و رقیق و روان است به‌احتمال غالب تمام دهان را با جوف‌های دندان فرامی‌گیرد.

۲- عدم جواز غسل بدون قید و شرط.

۳- عدم جواز غسل در صورتی که آن طعام صلابت داشته باشد.

۴- از احتیاط کار گرفته اول ثقب و جوف دندان را خالی نموده بعداً غسل نماید.

این بود فشرده‌ی اقوال فقهاء که بعداً صورت هرکدام را از عبارات فقه و فتاوی ملاحظه و مطالعه خواهید نمود. باقی ماند جواب صورت سوم مسئله که عبارت از پر کردن دندان است. ان شاء الله در ختام رساله از آن بحث داریم و بالله التوفیق.

اول - «رجل اغتسل و بقى بين اسنانه طعام جاز و قال بعضهم ان زاد على قدر الحمصة لا يجوز و ان كان على قدر الحمصة او اقل يجوز؛ و قال بعضهم ان كان صلباً مضوئاً متأكداً لا يجوز».

ترجمه: مردی غسل کرد و در بین دندان‌هایش طعام بود غسلش درست است. برخی از فقهاء گفته‌اند: اگر آن طعام زیاده از قدر یک نخود باشد غسلش درست نیست؛ و اگر به قدر یک نخود یا کمتر از آن باشد غسلش درست است. عده دیگری از فقهاء گفته‌اند: اگر آن طعام سخت و خاییده شده و اجزایش در هم داخل شده (ثابت نمانده) و لشم گشته باشد غسلش درست نیست.

تبصره: سه قول صورت اول از این عبارت محقق دانسته می‌شود. تنها از لطافت آب در آن چیزی دیده نمی‌شود. ما این مطلب را از شرح آن از کبیری ص ۴۹ در ترجمه علاوه نمودیم و از عناوین بعدی مکرر از این مطلب بحث می‌شود.

دوم - «فان كان في طواحنه ثقب و فيها شيء يجب ايصال الماء اليه و في الفتاوى ان كان بين اسنانه طعام و لم يصل الماء تحته في الغسل من الجنابة جاز لان الماء شيء لطيف يصل تحته غالباً قال صاحب الخلاصة و به يفتي»

حل لغات: طواحن جمع طاحنه دندان‌های کرسی که عموماً ثقب و سوراخ و کرم‌خوردگی در همین دندان‌ها دیده می‌شود. ثقب به فتح اول سوراخ و سوراخ کردن و به ضم و ضمتین جمع ثقبه به معنی سوراخ‌ها.

ترجمه: اگر در دندان‌های کرسی شخص جنب سوراخ‌ها و در آن سوراخ‌ها چیزی رفته بود واجب است رسانیدن آب به آن موضع؛ و در فتاوی آورده اگر در بین دندان‌های شخص جنب طعام بود و در زیر آن آب نمی‌رسید در غسل جنابت غسلش درست است زیرا که آب یک چیز نرم و رقیق است و به احتمال غالب در زیر آن چیز می‌رسد. صاحب خلاصه الفتاوی گفته است این قول مفتی به است.

تبصره: چیزی که از این عبارت دانسته می‌شود از این قرار است:

- ۱- بین دندان و ثقب دندان فرق داشته. هم من حيث اللغة و هم من حيث الحكم.
- ۲- پر بودن دندان مخصوص به طعام نبوده کلمه‌ی شیء که از انکر نکارات است هر آن چیزی که باعث عدم وصول آب در سوراخ دندان باشد همه را شامل می‌شود.

۳- مؤید قول دوم صورت دوم.

۴- مؤید قول اول صورت اول.

که در صورت ثقب دندان جنب مهم‌اند و در صورت بین دندان غسل آن درست است.

سوم - «و لو كان سته مجوفاً بين اسنانه طعام او ذرّن رطب يجزیه لان الماء لطيف يصل الى كل موضع غالباً كذا في التجنيس. ثم قال ذكر الصدر الشهيد حسام الدین فی موضع آخر اذا كان في اسنانه كوات يبقی فيها الطعام لا يجزیه ما لم يخرجہ و یجری الماء علیها و فی فتاوی الفضلی و الفقیه ابی الیث خلاف هذا فالاحتیاط ان یفعل».

حل لغات: درن بفتحتین چرک. کوات جمع کوه مثل قوات جمع قوه به معنای سوراخ است. در اینجا چون که صیغه‌ی جمع است، به معنای سوراخ‌ها ترجمه می‌شود.

ترجمه: اگر دندان شخص جنب مجوف بود یا در بین دندان‌های آن طعام یا چرک تر بود غسلش درست است زیرا که آب یک ماده‌ی رقیق است و به احتمال غالب در همه جا می‌رسد، چنانچه در کتاب تجنیس است؛ و از امام حسام الدین صدر الشهید در دیگر موضع نقل شده که اگر در بین دندان‌های شخص جنب سوراخ‌ها باشد و در آن طعام مانده باشد، غسلش درست نیست تا آنگاه که آن طعام را کشیده آب را بر آن جاری نکرده باشد. با وصفی که در فتاوی فضل‌ی و فقیه ابواللیث سمرقندی خلاف قول امام صدر الشهید فیصله شده است، اما طریق احتیاط و سلامت، خارج کردن طعام و جریان آب است در آن محل که این را طریق تقوی و احتیاط و احتیاط در فتوی و طریق اتفاق و سلامت نیز می‌نامند. تبصره: چیزی که از این عبارت دانسته می‌شود از این قرار است:

۱- فرق «دندان مجوف» و «بین دندان» که معطوف از معطوف علیه مغایرت دارد، این فرق من حیث اللغة است و اما من حیث الحکم فرقی ندارد و برخلاف عبارت کبیری می‌باشد که قبلاً آن را نقل و شرح نمودیم.

۲- مؤید قول اول صورت اول و قول اول صورت دوم می‌باشد که در هر دو صورت مانع غسل نبود.

۳- طریق نجات احتیاط است.

۴- در این عبارت که به لفظ «سنه مجوفاً» نقل شد هر چند «و فیه» طعام نیامده اما از قرینه مقام دانسته می‌شود که اشکال در طعام دندان مجوف است نه در جوف و خلای خالی بلکه دندان مجوف از بین دندان‌ها بیشتر و پیش‌تر طعام را تعین می‌نماید. تدبر فافهم.

چهارم - «و لا یمنع ما علی ظفر صباغ و لا طعام بین اسنانه او فی سنه الخوف. به یفتی؛ و قیل ان صلباً منع و هو الاصح».

ترجمه: منع نمی‌کند غسل را آنچه بر ناخن رنگرز است از این قبیل منع نمی‌کند غسل را طعامی که در بین دندان‌ها یا بین دندان مجوف شخص جنب باشد؛ و به همین قول فتوی است، بعضی گفته‌اند اگر طعام سخت شده باشد فرضیت غسل را منع می‌کند و این قول صحیح‌تر است.

در رد المختار حاشیه در المختار در شرح «به یفتی» که قبلاً ترجمه شد به نقل از خلاصه الفتاوی این افتاء را معلل به اینکه آب چیز لطیف است به احتمال غالب در تحت غذا می‌رسد تأیید نموده و بعداً در تحقیق مقام چنین ابراز نموده: «و مفاده عدم الجواز اذا علم انه لم یصل الماء تحته قال فی الحلیة و هو اثبت» ترجمه: مفاد این سخن که آب چیز نرم و رقیق است و در تحت طعام دندان مجوف یا طعام فاصله بین دندان‌ها می‌رسد این است «غسل جواز ندارد اگر بداند آب در تحت آن غذا نرسیده باشد» و در حلیة گفته است این قول ثابت‌تر از دگر اقوال است.

از این تحقیق و تقدیر علامه شامی به صراحت دانسته می‌شود که لطافت آب همچنان که غالباً مذکور شد یک امر کلی نیست گاهی در تحت طعام نفوذ ندارد عام است که آن طعام صلابت داشته باشد یا نباشد؛ و بعد از این در تحقیق: «و قیل ان صلباً منع و هو الاصح» چنین تشریح نموده:

«صرح به فی شرح المنیه و قال لامتناع نفوذ الماء مع عدم الضرورة و الحرج و لا یحفی ان هذا التصحیح لا ینافی ما قبله فافهم»

ترجمه: در کبیری شرح منیه ص ۴۹ تصریح نموده به اینکه انسان جنب مهم‌اند در صورتی که آن طعام صلابت داشته باشد، زیرا که در این صورت آب نفوذ نمی‌کند در تحت آن و نه در بودن آن کدام ضرورت است و در دور کردن آن کدام حرج و این قول که به صیغه‌ی و هو الاصح فیصله شده با قول سابق که به یفتی بود کدام منافات ندارد.

تحقیق این عدم منافات از این قرار است که:

علامه شامی رح قبلاً در شرح «به یفتی» فرموده بود «و مفاده عدم الجواز اذا علم انه لم یصل الماء» در اینجا که صلابت طعم باعث عدم وصول آب می‌شود کدام منافات در بین این دو قول دیده نمی‌شود و اگر در جانب به یفتی قید مذکور را نمی‌گذاشت حتماً منافات داشت که در اصول رسم المفتی «به یفتی» مقدم بر «و هو الاصح» است. این بود اجمال پوشیده در فافهم. والله اعلم.

پنجم - «و لو فی اسنانه کوات بقی الطعام فیها هل یجزیه؟ قولان؛ و الاحتیاط: الاخراج»

ترجمه: و اگر در بین دندان‌های شخص جنب سوراخ‌ها بود و در بین آن طعام باقی مانده بود، آیا جایز است غسل آن؟ در این مسئله از فقها دو قول آمده است: ۱- جواز غسل بدون اخراج آن طعام. ۲- عدم جواز غسل همراه آن طعام.

اما احتیاط در آن است که قبلاً آن طعام را دور سازد و بعداً غسل نماید.

ششم - «و کذا الطعام اذا بقی فی اسنانه. ذکر الناطفی ان الطعام یمنع تمام الغسل الا ان ینخرج الطعام و یمجرى الماء علی ذلک الموضع»

ترجمه: و همچنین منع نمی‌کند غسل را اگر در بین دندان شخص جنب طعام باقی مانده باشد. ناطفی رحمه الله علیه گفته است: طعامی که در دندان باشد، غسل را بازمی‌دارد مگر اینکه آن طعام را خارج نموده، آب را بر آن موضع جاری نماید.

هفتم - «و لو کان سنه مجوفاً فبقی فیہ او بین اسنانه طعام او درن رطب فی انفه، تم غسله علی الاصح. کذا فی الزاهدی و الاحتیاط ان ینخرج الطعام عن تجويفه و یمجرى الماء علیه»

ترجمه: و اگر دندان شخص جنب مجوف بود و یا در بین دندان‌های آن طعام مانده بود یا در بینی آن چرک تر بود، در تمام این صورت بقول اصح غسل آن تمام می‌شود. همچنین ذکر شده است در زاهدی؛ اما طریق احتیاط این است که آن طعام را قبلاً از جوف دندان کشیده شود تا اینکه آب را بر آن محل جاری نماید.

هشتم - «و اذا اغتسل من الجنابه و بقی بین اسنانه طعام فلم یصل الماء تحته جاز لان ما بین الاسنان رطب فلا یمنع وصول الماء الی ما تحته؛ و فی المضمرات: و به یفتی و ذکر الناطفی فی واقعاته انه لا یجزیه ما لم یقلع ذلک الطعام و یمجرى الماء علیه»

ترجمه: و هرگاه غسل نمود شخصی از جنابت و باقی ماند بین دندان‌های آن طعام، پس نرسید آب در زیر آن غسلش درست است زیرا که ما بین دندان‌ها تر است پس منع نمی‌کند آن طعام وصول آب را در تحتش؛ و در مضمرات آورده که فتوی به همین قول است. امام ناطفی (رح) در واقعات خود آورده: غسل این نوع شخص آنگاه درست می‌شود که آن طعام را دور ساخته آب را در موضعش جاری نماید.

تنبيه: تنوين طعام در اینجا برای تحقیر است یعنی طعام ناچیز که باعث عدم نفوذ آب شده نتواند و اگر از کثرت و صلابت باعث عدم وصول آب شد در این وقت تنوين برای تکثیر است. تدبر

نهم - «ان قيل ای جنب توضأ و تمضمض و استنشق و افاض الماء علی بدنه ثلاثاً و لا يكون طاهراً بل هو جنب مع انه لم يخرج منه بعد الاغتسال منی؟ فالجواب انه رجل فی اسنانه کوات یقی فیها الطعام فلم یصل الماء الی تحته فی المضمضة قال بعض مشائخنا و الناس عنها غفلون» ترجمه: اگر گفته شود کدام شخص است در غسل جنابت دهان و بینی اش را شسته و در تمام بدنش آب پاک را سه مرتبه رسانیده و بعد از اكمال غسل منی هم عود نکرده بازهم جنب است؟ جواب: این شخصی است که در دندان هایش سوراخ ها بوده و در آن سوراخ ها طعام باقی می ماند که آب در تحت آن طعام نمی رسیده است در وقت شستن دهان به اندازه ای که بعضی مشایخ فرموده است مردم از این مسئله در غفلت مانده اند.

تنبيه: در ذخائر اشرافیه قول صاحب تجنیس و ناطقی و امام صدر الشهدید نیز موجود بود ما از نقل آن ها جهت تکرار مرام منصرف شده تنها از الفاظ خود آن استشهد آورديم.

دهم - «و ان كان فی طواحنه ثقب فیها شیء یجب ایصال الماء الیه؛ و قال بعضهم ان كان صلباً ممضوفاً متأكداً بحيث تداخلت اجزائه و صارت له لزوجة کالعجين لا یجوز غسله قلّ او کثر و هو الاصح لا متناع نفوذ الماء مع عدم الضرورة و الحرج.

تنبيه لهم: سئل ابی و استاذی المرحوم عن غسل نساء الهند فی زماننا حیث یمضغن العلك فی اسنانهن فیقی ذالک ما بین اسنانهن و یكون له صلابة و لزوجة بحيث یمنع وصول الماء تحته؟

فاجاب رحمة الله تعالی بانه لا یجوز لان ایصال الماء الی کل جزء فرض نعم لو بقی شیء من العلك بحيث لا یمنع وصول الماء تحته یجوز البته و هو ظاهر من الفروع المذكورة فتنبه فان الناس عنه غفلون»

ترجمه: و اگر در دندان های کرسی شخص جنب سوراخ باشد و در آن چیزی مانده باشد واجب است رسانیدن آب به آن سوراخ. برخی از فقهاء گفته اند اگر آن چیز سخت و خاییده شده و چسبنده باشد که اجزایش در هم داخل شده و لشم شده باشد مانند خمیر در این صورت غسل آن درست نیست برابر است که آن چیز کم باشد یا بسیار و این قول صحیح ترین اقوال است، از جهت آنکه نفوذ آب را در آن محل منع می کند.

علامه لکهنوی چند سطر بعدتر یک فیصله پدرش علامه عبدالحلیم محشی نورالانوار «قمر الاقمار» را برای اشخاصی که از این حالت نجات نیافته اند تنبیه نموده می گوید: پرسیده شد از پدرم و استادم از غسل زن های هند معاصر مؤلف که ساجق می خایند و در بین دندان هایشان از آن ساجق باقی می ماند درحالی که این ساجق ها صلابت و لزوجت دارد و از وصول آب در تحت آن مانع می گردد؟ جواب: غسل آن ها درست نیست زیرا که رسانیدن آب در تمام اجزاء بدن فرض است مگر اینکه مقدار ناچیزی از آن ساجق باقی مانده باشد و باعث عدم وصول آب نشود و این یک مسئله واضح است از فروعات متذکره «مسئله ثقب طواحن و بین دندان» پس بیدار باش که مردم از این مسئله غافل مانده اند.

یازدهم - علامه لکهنوی در تألیف دیگرش مجموعه الفتاوی در ماده ای بنا مسی که زنان هند در عصر آن جهت آرایش دندان از آن کار می گرفتند بعد از تحقیق و تدقیق مزید چنین فیصله می کند: اگر جرم مسی در دندان بسیار ریخته شده است و منجمد گردیده که مانع نفوذ و وصول آب تا جسم دندان شده، غسل او نخواهد گردید.

دوازدهم - «رجل اغتسل و بین اسنانه فُرْجُهُ و تأکد فیه طعام لا یصل الماء الیه لا یجوز ما لم یخرج و یجری علیه الماء» ترجمه: شخصی غسل کرد و بین دندان‌های آن گشادگی بود و در آن طعام سخت شده بود که باعث عدم وصول آب می‌گردد تا آنگاه که آن طعام را دور ساخته آب را بر آن محل جاری نسازد غسل آن درست نمی‌باشد.

سیزدهم - بود طعامی میانه‌ی دندان * آب جاری نگشت در ته آن * گفت از ملقط خزانه چون * نیست جایز ار نگردد بیرون * بعد بیرون شدن کند جاری * آب را بر آن محل باری * چون زتجنیس ذکر کرد جواز * مگذاری تو بر خلاف نماز.

نتایج اقوال گذشته

خواننده‌ی محترم و گرامی! تمام شما میدانید که مسئله‌ی حق در موضع خلاف بر جانب همه نمی‌باشد؛ زیرا که حق متعدد نمی‌شود. اکنون در کار است که پیرامون اقوال گذشته تدقیق شود.

در سابق دو مسئله تحت بحث قرار گرفته بود:

- ۱- طعام بین دندان‌ها؛ یعنی فرجه‌ها و گشادگی‌های بین دو دندان.
 - ۲- طعام جوف دندان که به اصطلاح عامه به کرم‌خوردگی تعبیر می‌شود که عبارت از سوراخ داخل دندان می‌باشد و قبلاً در عبارات عربی بنام‌های ثقب و جوف و کوه ترجمه و تحلیل شد.
- هرچند موضع بحث این رساله همین نوع دوم می‌باشد.

۱- چون که در منابع و مأخذ هر دو مسئله قبلی در یک عبارت گاهی در تحت یک حکم و گاهی در تحت دو حکم فیصله شده بود، روی این مشکل تجزیه عبارت در عنوان المرام خلل پذیر بود.

۲- در جانب سؤال مقدم ذکر شده بود.

۳- ایراد آن جهت فرق بین المسئلتین مفید بود، من بعد پیرامون آن بحثی نداریم.

اما فیصله‌ی مسئله دوم و سوم از این قرار است:

- ۱- از قول یک تعداد فقهاء بدون کدام قید و شرط دانسته شد که طعام جوف دندان مانع غسل می‌گردد.
- ۲- از قول یک تعداد دیگر فقهاء چنین تصریح شده بود که احتیاط در وقت غسل، دور ساختن آن طعام است از دندان.
- ۳- از قول عده‌ی دیگر چنین برمی‌آید که آب یک ماده‌ی نرم و رقیق و روان است به احتمال غالب در تحت همان طعام می‌رسد.

خاتم المحققین علامه شامی رحمه‌الله مفاد این قول را چنین تصریح نموده بود که در صورت عدم وصول آب در تحت آن طعام به این قول هم جنابت باقی می‌ماند.

مقررات اصول فقهی از این قرار است، هرگاه کدام حکم دایر در بین جواز و عدم جواز باشد، ترجیح عدم جواز آن است که در اینجا عدم صحت غسل است. انسأچه می‌داند که طعام جوف دندان آنچه اندازه صلابت دارد تا کدام اندازه‌ی آن مانع وصول آب می‌گردد؟

جواب از مسئله سوم:

سؤال - بعد از روی کار آمدن طب جدید معمول است که جوف دندان را از کدام ماده‌ی باصلابت پر می‌کنند و این ماده مهروموم‌ها در ثقب دندان باقی می‌ماند به‌اندازه‌ای که مثل دندان قدیم و اصیل می‌شود فشار و ضرر قبلی را که در وقت تناول غذا متحمل می‌شد قطعاً برطرف می‌سازد. آیا این مسئله در کتب فقه و فتاوی کلام جزئیة دارد؟ و در صورت ضرورت و حرج چه حکم دارد؟ و اگر با وضو پر کرده شود حکم آن از چه قرار است؟

جواب قبلاً گفته شد، غذائی که در جوف دندان مانده است اگر صلابت داشته باشد مانع غسل می‌گردد. ماده‌ای که برای پر کردن دندان از آن کار گرفته می‌شود مهروموم‌ها دوام پیدا می‌کند و از تمام انواع طعام صلابت فوق‌العاده دارد و برای عدم نفوذ آب بهترین وسیله می‌باشد؛ و اگر کسی به این اندیشه و خیال باشد که قیاس پر کردن دندان با طعام مع‌الفارق است! باید بداند که غایه و غرض از این بحث و فحص عدم وصول آب است در جوف دندان؛ و مسئله صلابت طعام عین همین مدعی است. بر علاوه که در عبارت کبیری و سعایه در بدل طعام «شیء» ذکر شده بود که صلابت این شیء صد چند از آن شیء مستحکم‌تر خواهد بود؛ بنابراین مسئله عدم وصول آب نظر به صلابت و رخاوت طعام بهترین جزئی است که در کتاب فقه و فتاوی از آن بحث و تحقیق و تدقیق شده است.

باقی مانده چند مسئله‌ی دیگر:

۱- ضرورت و حرج: این مسئله را قبلاً به نقل از عبارت کبیری و غیره آن جواب دادیم. در آن‌ها برعکس دیگر اقوال در بدل طعام شیء ذکر شده بود، بنابراین هر ماده‌ای که در عدم نفوذ آب اثر داشته باشد در قید این شیء باقی می‌ماند تا ماده‌ی معمول در طب جدید.

تعریف ضرورت این نیست که هر کس خودسرانه دلخواهش را ضرورت نام کند بلکه تعریف آن از این قرار است: «الضرورة مشتقة من الضرر و هو النازل مما لا مدفع له» ترجمه: ضرورت کلمه ایست که از ضرر گرفته شده است و آن چیزی است بعد از اینکه نازل شد دافع ندارد. ببین تفاوت کار از کجاست تا به کجا.

علاج این به پر نکردن دندان مجوف می‌شود و به کشیدن دندان می‌شود که در طول تاریخ این سنت علاج دندان بوده. با وصف رفاهیت دیگر که در این عصر در بدل آن از چندین مواد دندان ساخته می‌شود و اگر بعد از پر کردن دور شدن آن را حرج می‌دانند باید بدانند، کدام معالج که آن را پر می‌کند دورهم کرده می‌تواند و الا کشیدن آن بهترین حل النزاع است. چنانچه برای علاج بعضی امراض کلیوی و خراشه مستدام زبان و ذات‌الجنب... عموم دندان‌ها را به امر دکتر معالج می‌کنند. چه می‌شود که جهت نجات آخرت دندان معلولش را به فرمان شریعت بکشد.

و اگر کشیدن دندانی را در راه خدا قبول ندارد قطع دست و قصاص و سنگسار را چگونه قبول خواهد نمود و اگر این را حرج می‌داند غسل زن متحیره را در هر نماز و روزه داشتن را در شدت تموس (گرمای تابستان) و سردادن در راه اعلاء کلمه الله را چه خواهد گفت.

۲- در حالت پر کردن دندان با طهارت باشد؟

چه عجب مسئله‌ای نمی‌دانم که این مسئله را از کدام بحث کتاب الطهارة و از کدام جزئیة فقه به دست آورده‌اند و اگر این مسئله همچنان قبول کرده شود باید شخصی که طعام باصلابت خورده و در وقت تناول غذا با طهارت بوده بعد از اینکه از آن طعام به دندانش می‌ماند باید که باعث عدم صحت غسل آن نگردد زیرا که در وقت پر شدن دندان با طهارت بوده درحالی که صلابت و عدم صلابت غذا را مکرراً از اقوال فقهاء قبلاً ملاحظه نمودید و در هیچ کدام آن‌ها گفته نشده بود اگر در وقت فرورفتن غذا وضو داشته باشد بعداً مانع غسل نمی‌گردد.

۳- قیاس این مسئله با مسئله‌ی ترکیدگی پای که در آن دواء نهاد

ه شود یک قیاس مع الفارق است زیرا که این مسئله از خود جزئیة دارد قیاسش از دیگر مورد دور رفتن از مطلب است.

۴- پوش دادن دندان است، این فعل نامشروع عامل دیگری است جهت عدم نفوذ آب در تحت پوش که دندان پوشدار همیشه از سیلان آب خشک مهم‌اند. الغرض پر کردن از پوش دادن بدتر و پوشدادن از پر کردن بدتر جنب ماندن از هر دو بدتر. گرچه در گوش نیاید گفته کس* از رسولان بلاغ باشد و بس. فنقول العالم التقی یقف حیث تقف الادلة. تمت الرسالة.

زنان و جماعت

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا (۳۲)
وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا
خَبِيرًا (۳۴)^۱

ای زنان پیامبر شما همانند هیچ یک از زنان نیستید [و برتر و مسئول ترید]، اگر تقوا پیشه کنید پس در سخن نرمی نکنید که فرد بیمار دل به طمع [خام] افتد و به نیکی [و سنجیدگی] سخن گوید (۳۲) و در خانه هایتان قرار و آرام گیرید و همانند زینت‌نمایی روزگار جاهلیت پیشین زینت‌نمایی نکنید و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از خداوند و پیامبر او اطاعت کنید، همانا خداوند می‌خواهد که از شما اهل بیت هر پلیدی [احتمالی / شک و شبهه] را بزدايد و شما را چنانکه باید و شاید پاکیزه بدارد (۳۳) و هر آنچه از آیات الهی و حکمت که در خانه‌های شما خوانده می‌شود، در یاد گیرید، خداوند باریک‌بین آگاه است (۳۴).

تفسیر بحر العلوم سمرقندی حنفی:

ای زنان پیامبر اگر از گناه دوری کنید پس نرم سخن نگوئید (نرم سخن گفتن یعنی ضد خشونت)؛ و درشت سخن گفتن را پیشه کنید که در صورت نرم سخن گفتن، آن کس که در قلب وی بیماری دارد به طمع خواهد افتاد.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ: یعنی اینکه در خانه‌های خود قرار یابید و آرام گیرید و بیرون نروید.

وَلَا تَبَرَّجْنَ: زینت و آرایش همانند آرایش جاهلیت نداشته باشید.

و تفسیر دیگر آن بیرون رفتن از خانه است؛ یعنی ای زنان پیامبر ﷺ از خانه بیرون نروید.

در مورد بیرون آمدن جاهلی آمده است که در زمان حضرت نوح (ع) زنان زشت رو بوده و مردان نیک صورت بوده‌اند و زنان برای جلب مردان برای خود از خانه‌ها بیرون می‌رفتند.

وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ: نماز برپا دارید.

وَآتِينَ الزَّكَاةَ: زکات دهید اگر مالی دارید.

وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: از الله ﷻ و رسولش ﷺ در اوامرشان اطاعت کنید.

وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَى: آنچه در خانه‌های بیت نبوت از آیات الله ﷻ ذکر می‌شود بیان کنید.

پس در این آیه زنان پیامبر ﷺ را از چند مسئله نهی کرده است:

۱- نرم سخن گفتن و اینکه صدا را برای جلب مخاطب نرم نکنند.

۲- از تبرج جاهلی و آن این است:

الف: زینت جاهلی نداشته باشند؛ یعنی همانند زنان امروز که خود را همانند غریبان غیر مسلمان آرایش می‌کنند نباشند.

ب: از خانه بیرون نروند و این بیرون نیامدن مطلق است.

ج: همانند زنان جاهلیت و زنان زمان حضرت نوح (ع) برای عرضه ی خود به مردان بیرون نشوند.

و چند نکته را امر کرده است تا رستگار شوند و اوامر این آیه به ترتیب زیر است:

۱- نماز بخوانند.

۲- زکات اموال را بدهند.

۳- آنچه از وحی در خانه‌ی پیامبر ﷺ نازل شده است برای دیگران بیان کنند.

حال جمع بندی این چند آیه و نهی و امر آن:

زن نباید نرم سخن گوید؛ پس کسیکه خود را یک زن دیندار معرفی می‌کند ولی طوری صحبت می‌کند تا خود را با نرم زبانی بین مردم جا بدهد، خلاف این آیه انجام داده است و اگر بگوید که وی پیرو زنان پیامبر ﷺ است، کذب محض است زیرا زنان پیامبر ﷺ برای جلب مردم نرم سخن نگفته‌اند.

زن نباید بیرون برود و برای خود معرکه گیری کند پس اگر کسی با ادعای دیندار بودن به کشوری بیگانه برود و معلوم نباشد چه خوانده است و زنان را دور خود جمع کند، هیچگاه مورد تأیید شرع نیست و اگر ادعا کند از زنان پیامبر ﷺ پیروی می‌کند و آنان را الگو می‌داند، بیراه گفته است و در دین جایی ندارد.

و آنان که به بهانه ی درس دین خواندن و به اسم دین در یکجا جمع می‌شوند و بعد آن زن ادعا می‌کند که خواب پیامبر ﷺ را دیده و به دختری که برای درس خواندن نزد وی آمده می‌گوید که تو هدیه رسول خدا ﷺ برای خدمت به من هستی و چه عبادتی بالاتر از اینکه خدمتگذار من باشی، پس این زن و دختر بدانند که تبرج جاهلی کرده‌اند. (فایل صوتی موجود است)

توضیح اینکه در زمانه حاضر زنانی پیدا شده‌اند که ادعای دینداری می‌کنند و می‌گویند که درس دین خوانده‌اند و در مساجد برای زنان سخنرانی کرده و سخنرانی های خود را در رسانه های مجازی پخش می‌کنند و یکی از زنان در یکی از سخنرانی های خود که فایل صوتی آن موجود می‌باشد می‌گوید که رسول الله ﷺ را در خواب دیده و به دختری اشاره کرده و گفته که «تو هدیه رسول الله ﷺ به من هستی و چه عبادتی بالاتر از اینکه خدمتگذار من باشی». اینان بدون توجیه شرعی زنان را در یک جا جمع می‌کنند و با خواب که هیچ دلیل شرعی محسوب نمی‌شود حکم صادر می‌کنند و زنان را از راه قرآن و سنت رسول الله ﷺ دور کرده و به فساد کشانده اند و این را باید یادآور شویم که این گروه‌ها با تشکیل جلسات و ایجاد مراسمات و سخنرانی های دینی به دنبال مال و ناموس مردم می‌باشند و ما باید مواظب مال و ناموس خود در برابر این افراد باشیم.

و در این آیات به زنان پیامبر امر شده است که آیات قرآن را بیان کنند و اول از بیرون رفتن و نرم سخن گفتن نهی کرده است پس اگر کسی از زنان بخواهد آیات را بیان کند نباید نرمش در سخن داشته باشد و نباید بیرون رود و نباید جمع کند.

اگر غیر این بگوید وی ادعا کرده است که قرآن ضد و نقیض سخن گفته است؛ زیرا در قرآن از بیرون رفتن نهی کرده و به بیان آیات امر کرده است؛ پس این دو شرط باید رعایت شود.

قرطبی در تفسیر خود گوید:

(فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ) این جمله نهی است از اینکه در سخن خود نرمی نشان دهند و بر طریقی نباشد که شنونده علاقه ای نشان دهد همچنان که زنان عرب وقتی با مردان سخن می گفتند صدای خود را پایین آورده و نرمی می کردند. پس زن وقتی اجانب را و همچنین محرم مصاهر (خویشاوند سببی، داماد) را خطاب قرار می دهد، صدایش را نازک نکند و درشت سخن گوید و صدایش را بالا نبرد؛ زیرا زن مأمور به آهسته سخن گفتن است.

الله تعالی به زنان پیامبر ﷺ به خاطر شرف آنان امر کرد که در خانه ها بمانند.

آیه هرچند در حق زنان پیامبر ﷺ است ولی از نظر معنوی خطاب به زنان مسلمان می باشد و این گفته ای ما ثابت است، چرا که شریعت در مورد بودن زنان در خانه سختگیر است و آنان را از خروج بدون ضرورت باز داشته است.

و «تبرج جاهلی» تمامی جهات ذکر شده را شامل می شود و زن بدون ضرورت خارج نشود.

و اما احادیث و اقوال فقهای حنفی در مورد جماعت زنان:

(كَجَمَاعَةِ النِّسَاءِ وَحَدُّهُنَّ) أي كما كُره جماعة النساء بالإمام منهن، لأن اجتماعهن قَلَمًا يَخْلُو عن فتنه بهن. ولما روي عنه صلى الله عليه وسلم «يوقن خيرهن لو يعلمن»^۱

جماعت گذاردن زنان به تنهایی مکروه است یعنی همچنان که جماعت کردن زنان در مسجدی که مرد امامت می کند مکروه می باشد جماعت کردن آنان با خودشان نیز مکروه است و کم پیش می آید که جماعت آنان از فتنه خالی باشد؛ برای اینکه رسول الله ﷺ فرموده اند: خانه هایشان برای آنان خیر است اگر می دانستند.

ملا علی قاری فقیه حنفی گوید:

أقول: الأظهر أن الكراهة محمولة على ظهورهن وخروجهن.^۲

مکروه بودن آن برای این است که آنان خود را آشکار می کنند و از خانه بیرون می شوند.

در متون فقهی حنفی آمده است که زن پیری که کسی از وی امید ازدواج ندارد اجازه دارد که در صبح و مغرب و عشاء در مسجد حاضر شوند و ملا علی قاری ادامه می دهد: این برای زمان گذشته بود که فاسقان در صبح و عشاء می خوابیدند و در مغرب مشغول خوردن بودند ولی الآن در همه وقت فاسقان وجود دارند، برای همین این پیرزنان را از کل جماعات باید منع کرد.

عن عائشة رضي الله عنها أنها قالت: «لو أدرك رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أحدث النساء، لمَنَعَهُنَّ كما مَنَعَتْ نساء بني إسرائيل. قلت لعمرة: أومِنَعْنَ؟ قالت: نعم». وتقول عائشة ترفعه: «أيها الناس، انْهَوْا نساءكم عن لبس الزينة

۱- فتح باب العناية بشرح النقاية (۱/ ۳۲۸)

۲- فتح باب العناية بشرح النقاية (۱/ ۳۲۹)

والتَّبَخُّرُ فِي الْمَسَاجِدِ، فَإِنْ بَنَى إِسْرَائِيلُ لَمْ يُلْعَنُوا حَتَّى لَبَسَ نِسَاؤُهُمُ الزَّيْنَةَ، وَتَبَخَّرُوا فِي الْمَسَاجِدِ». رواه ابن عبد البر في «التمهيد»^۱.

از حضرت عائشه رضی اللہ عنہا: اگر رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آنچه زنان امروز انجام می دهند را می دیدند آنان را از جماعت منع می کردند همچنان که زنان بنی اسرائیل منع کرده شدند، به عمره گفتم آیا زنان بنی اسرائیل منع شده اند؟ گفت: بله. حضرت عائشه رضی اللہ عنہا مرفوعاً (از زبان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم) می گفتند: زنان را از پوشیدن لباس آرایشی و لباس فخرفروشی در مساجد نهی کنید؛ زیرا بنی اسرائیل ملعون نگشتند تا وقتی که زنان آنان لباس زینتی پوشیدند و در مساجد به فخرفروشی پرداختند.

بدرالدین عینی در کتاب خود که شرحی بر هدایه است چنین گوید:

أما في زماننا فيكره خروج النساء إلى الجماعة لغلبة الفسق والفساد، فإذا كره خروجهن للصلاة فلائك يكره حضورهن مجالس العلم خصوصاً عند هؤلاء الجهال الذين تحولوا بحلية أهل العلم.^۲

و اما در زمان ما خارج شدن زنان برای جماعت (هر جماعتی) به خاطر غالب شدن فسق و فساد مکروه است (یعنی گناه است)؛ پس وقتی خروج آنان برای نماز مکروه گشت مکروه بودن خروج آنان برای حضور در مجالس علم خصوصاً نزد این جاهلان که لباس اهل علم پوشیده اند به طریق اولی خواهد بود.

عن مولى ابن أبي رهم، سمعه من أبي هريرة يبلغ به النبي صلى الله عليه وسلم، استقبل أبو هريرة امرأة متطيبة فقال: أين تريدین يا أمة الجبار؟ فقالت: المسجد، فقال: و له تطيبت؟ قالت: نعم، قال أبو هريرة: أنه قال: «أبما امرأة خرجت من بيتها متطيبة تريد المسجد، لم يقبل الله عزّ وجلّ لها صلاة حتى ترجع فتغتسل منه غسلها من الجنابة».^۳

رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم زنی را دید که به خود عطر زده و می رفت. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم از وی پرسیدند: به کجا می روی؟ گفت: به مسجد. گفتند: برای همین به خود عطر زدی؟ گفت: بله. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: هر زنی که به خود عطر زده و به مسجد رود هیچ گاه نماز وی قبول نیست تا اینکه به خانه رود و غسل کند مانند غسل جنابت.

و عن أم حُمَيْدٍ امرأة أبي حُمَيْدٍ السَّاعِدِيِّ: أَنَّهَا جَاءَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أُحِبُّ الصَّلَاةَ مَعَكَ، قَالَ: «قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ تَحِبُّنِ الصَّلَاةَ مَعِيَ وَ صَلَاتُكَ فِي بَيْتِكَ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِكَ فِي حُجْرَتِكَ وَ صَلَاتُكَ فِي حُجْرَتِكَ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِكَ فِي دَارِكَ وَ صَلَاتُكَ فِي دَارِكَ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِكَ فِي مَسْجِدِ قَوْمِكَ وَ صَلَاتُكَ فِي مَسْجِدِ قَوْمِكَ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِكَ فِي مَسْجِدِي» قَالَتْ: أَمَرْتُ فَبَنَيْ لَهَا مَسْجِدًا فِي أَقْصَى بَيْتِ فِي بَيْتِهَا وَأَظْلَمَهُ، فَكَانَتْ تَصَلِّي فِيهِ حَتَّى لَقِيَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.^۴

از ام حمید زن ابو حمید رضی اللہ عنہ: وی گفت که پیش رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم آمدم و به ایشان عرض کردم که من نماز خواندن پشت سر شما را دوست دارم (می خواهم به شما اقتداء کنم) حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: من می دانم که تو با من نماز خواندن را دوست داری ولی نماز خواندن تو در اتاق خودت برتر از نماز تو در صحن (حال) خانه ات است و در صحن خانه ات خواندن

۱- فتح باب العناية بشرح النقاية (۱/ ۳۳۰)

۲- البناية شرح الهداية (۲/ ۳۵۵)

۳- مسند امام احمد ج ۲ ص ۴۸۷ - سنن الكبرى للبيهقي ج ۴ ص ۵۲۳ - مسند السراج ج ۱ ص ۲۰۸

۴- مجمع الزوائد ج ۲ ص ۱۵۴ - صحيح ابن خزيمة ج ۳ ص ۹۵ - صحيح ابن حبان ج ۳ ذكر البيان ان صلاة المرأة كلما كانت - كنز العمال ج ۱ ص ۱۴۹۶ - فتح الباری شرح صحيح البخاری ج ۸ ص ۵۱

تو برتر از داخل خانهات خواندن است و نماز تو در خانهات بهتر از نماز تو در مسجد است. قومت و نماز تو در مسجد قومت بهتر است از نماز در مسجد من (مسجدالنبی). ام حمید گفت که امر کردم تا مسجدی برایم بسازند در داخل دورترین اتاق (از در اصلی خانه) و آن را تاریک کرد و تا آخر عمر خود در آن نماز خواند.

عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: «صَلَاةُ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِهَا أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهَا فِي حُجْرَتِهَا، وَصَلَاتِهَا فِي مَخْدَعِهَا أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهَا فِي بَيْتِهَا»^۱.

از رسول الله ﷺ: نماز خواندن زن در اتاقش بهتر از صحن خانهاش است و نماز وی در مخدع (اتاقی کوچک در داخل اتاقی بزرگتر) بهتر است از نماز وی در اتاقش.

عن عائشة قالت: «لو رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أحدث النساء بعده لمنعهن المسجد كما منعه نساء بنى اسرائيل. قلنا: يا هذه يعني لعمره: أو منعت نساء بنى اسرائيل؟ قالت: نعم»^۲.

از حضرت عائشه رضی الله عنها: اگر رسول الله ﷺ می دید که زنان (در مسجد) چه کارها که انجام می دهند آن ها را از مسجد منع می کرد مانند منع شدن زنان بنی اسرائیل از مسجد.

عن أبي عمرو الشيباني أنه رأى بن مسعود يخرج النساء من المسجد يوم الجمعة ويقول اخرجن إلى بيوتكن خير لكن^۳.
از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه: وی زنان را از مسجد بیرون می کرد و می گفت بروید بیرون که خانه برای شما از این (مسجد) خیر است.

و در روایتی دیگر می گفت که این برای شما نیست (برای مردان است)^۴.
و عنه أيضاً: أنه كان يحلف، فيبلغ في اليمين: «ما من مُصَلِّيٍّ لِلْمَرْأَةِ خَيْرٍ مِنْ بَيْتِهَا، إِلَّا فِي حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ إِلَّا امْرَأَةً قَدْ يَسَتْ مِنَ الْبُعُولَةِ وَ هِيَ فِي مَنْقَلِيهَا»، قُلْتُ: مَا مَنْقَلِيهَا؟ قَالَ: امْرَأَةٌ عَجُوزٌ قَدْ تَقَارَبَ خَطْوُهَا^۵.

ابن مسعود رضی الله عنه قسم می خورد و در قسمش مبالغه هم می کرد که برای نماز زن هیچ جایی بهتر از خانهاش نیست، مگر اینکه در حج باشد یا که در عمره و مگر اینکه زن عجز باشد.

وروى عبد الرزاق، والدَّارِقُطْنِي، وصَحَّحَهُ التَّوَوِي، عن حُجَيْرَةَ بنتِ حُصَيْنٍ قالت: «أَمَّتْنَا أُمَّ سَلَمَةَ فِي صَلَاةِ الْعَصْرِ فَقَامَتْ بَيْنَنَا». قَالَ فِي «شرح المجمع»: «فَعَلْنَا كَذَلِكَ حِينَ كَانَتْ جَمَاعَتَهُنَّ مُسْتَحْبَةً، ثُمَّ نُسِخَ الِاسْتِحْبَابُ»^۶.

زنی به نام حجیره دختر حصین گوید: «ام سلمه رضی الله عنها، زن پیامبر ﷺ در نماز عصر برای ما امامت کرد و در میان ما ایستاد»، در کتاب شرح المجمع گوید: این اتفاق یعنی امامت ام سلمه رضی الله عنها وقتی بود که جماعت زنان مستحب بود و بعد منسوخ گشت.

منسوخ یعنی اینکه حکمی را در زمانی اجازه داده می شود و نهی کرده نمی شود و بعداً نهی کرده می شود.

- ۱- سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۷۷ - صحیح ابن خزیمه ج ۳ ص ۹۵ - المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۳۲۶ - مسندالبزار ج ۵ ص ۴۲۶ - سنن الکبری للبیهقی ج ۴ ص ۳۱۸ - الفتح الکبیر ج ۲ ص ۱۹۷ - مجمع الزوائد ج ۲ ص ۱۵۵
- ۲- مستخرج ابی عوانه باب منع النساء اذا - مسند السراج ج ۱ ص ۲۰۵ - سنن الکبری للبیهقی ج ۴ ص ۳۲۱ - صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۳۷ - مسند امام احمد ج ۷ ص ۳۳۵ - مسند الشامیین ج ۱ ص ۲۹۲ - صحیح ابن خزیمه ج ۳ ص ۹۸ - سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۷۶
- ۳- معجم الطبرانی الکبیر ج ۹ ص ۲۹۴ - مجمع الزوائد ج ۲ ص ۱۵۷
- ۴- سنن الکبری للبیهقی ج ۴ ص ۴۱۲
- ۵- مجمع الزوائد ج ۲ ص ۱۵۶ - معجم الطبرانی الکبیر ج ۹ ص ۲۹۳ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۲ ص ۲۷۷
- ۶- فتح باب العنایة بشرح النقایة (۱/ ۳۲۹)

حکم نماز جمعه و عیدین در روستاها

سؤال: اگر جمعه در روستاها ناجایز باشد پس چرا علمای بزرگ ترکمن صحرا آن را در روستاها می‌خوانند؟ اگر ناجایز باشد پس مگر این‌ها نمی‌دانند که چنین است؟

جواب: چرا این عالمان بزرگوار تا به امروز در روستاها نخوانده‌اند و بعد چندین دهه حالا دارند می‌خوانند و به کتبی که خوانده‌اند پشت پا می‌زنند؟ و اگر شرایطش (نماز جمعه) بوده که این عالمان ما چندین سال با ترک جمعه گناهکار بوده‌اند.

و اما دلیل؛

جمعه در غیر از شهر اداء کرده نشود و دلایل آن به این شرح می‌باشد:

از حضرت رسول الله ﷺ و حضرت علی ؑ: جمعه و تکبیر تشریق نیست مگر در شهر جامع.

صحابه ؓ مساجد جامع در شهرها بنا می‌کردند و جمعه‌ها را در شهرها اقامه می‌کردند نه در روستاها.^۱

اصل در شهر بودن، مکه و مدینه می‌باشد که از زمان رسول الله ﷺ تا به امروز در آن‌ها جمعه برگزار شده است.^۲

تعریف شهر: مکانی بزرگ که در آن کوچه‌ها و بازارها باشد و دارای روستاهای تابعه باشد و در آن والی (حاکم) باشد که بتواند حق مظلوم را از ظالم بگیرد و صاحب هدایه دارای کوچه و روستاها بودن را ترک کرده و ذکر نکرده؛ به خاطر اینکه تنفیذ احکام و اجرای حدود درجایی غیر از شهر اجرا نمی‌شود.^۳

از حضرت عائشه ؓ: مردم از اطراف و روستاهای مدینه متناوباً (نوبتی) به جمعه می‌آمدند.^۴

اگر جمعه بر روستاییان و اطراف مدینه واجب بود، همه‌ی آن‌ها همیشه می‌آمدند نه نوبتی؛ پس نوبتی آمدن آن‌ها دال بر عدم وجوب جمعه بر غیر از شهری‌ها می‌باشد.

اولین جمعه‌ای که بعد از مدینه اقامه شد در مسجد عبدالقیس در جواثی می‌باشد.^۵

جواثی شهری از شهرهای بحرین می‌باشد.^۶

گفته شده است که در آن بیش از چهار هزار نفر سکونت داشته‌اند...؛ و در آن قلعه‌ای بوده است به نام جواثا. (باید بدانیم که قلعه را در یک روستا بنا نمی‌کنند).^۷

۱- اعلاء السنن ج ۵ ص ۲۲۵۳

۲- اعلاء السنن ج ۵ ص ۲۲۵۵

۳- اعلاء السنن ج ۵ ص ۲۲۵۵ - بدائع الصنائع ج ۱ ص ۳۸۳ - البحر الرائق ج ۲ ص ۱۵۰ - حاشیه ردالمختار علی درالمختار ج ۲ ص ۱۴۷ - تحفه الفقهاء ج ۱ ص ۱۵۹

۴- صحیح البخاری ج ۱ ص ۳۰۵ - صحیح مسلم ج ۶ ص ۱۱۰ - سنن ابی داود ج ۳ ص ۳۸۰

۵- نیل الاوطار ج ۳ ص ۲۸۰ - عمده القاری ج ۱ ص ۳۰۲ - صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۵۸۸ - صحیح ابن خزیمه ج ۳ ص ۱۱۳ - سنن ابی داود ج ۳ ص ۳۹۷

۶- عمده القاری ج ۱ ص ۳۰۲

۷- اعلاء السنن ج ۵ ص ۲۲۷۶

جمعه در مکه فرض شد و رسول الله ﷺ نتوانستند جمعه را در مکه اقامه کنند و وقتی به قبا (نام روستا) رسیدند به مدت چهارده (۱۴) روز در آنجا ماندند ولی در آنجا (قبا) جمعه نخواندند تا اینکه به مدینه آمده و جمعه را اقامه کردند؛ پس این دلیلی است بر عدم جواز جمعه در روستا (غیر شهر).^۱

منظور از اکبر مساجد، اکبر مساجد مصر یعنی شهر است. (به شرح الوقایه رجوع شود).

شرایط وجوب جمعه در ظاهر روایت پنج است: الْمَصْرُ الْجَامِعُ، وَالسُّلْطَانُ، وَالْخُطْبَةُ، وَالْجَمَاعَةُ، وَالْوَقْتُ.^۲
نماز جمعه جایز نیست مگر در مصر (شهر).^۳

زیرا ظهر فرض است و با دلیل قطعی ثابت شده است پس جز به دلیل قطعی ترک نشود و صحابه رضی الله عنهم به جز در مصر جامع منابر جمعه بنا نکرده‌اند پس این اجماع است که شهر بودن در ادای جمعه فرض است و به غیر آن جایز نیست.^۴

اختلاف بین مذهب حنفی و شافعیه بر سر همین مسئله است که طبق مذهب حنفی جمعه در روستا جایز

نیست و شافعیه همین احادیث که این اشخاص نوشته‌اند را دلیل بر جواز جمعه در روستا قرار داده‌اند و مجتهدین و علمای احناف جواب آنان را داده‌اند پس کسانی که احادیث در مورد جایز بودن جمعه در روستا را مطرح می‌کنند حنفی نیستند و ترکمن صحرا همه حنفی هستند پس به این نکته باید توجه شود. حال جواب مذهب حنفی بر استدلال شافعیان بر این احادیث بیان می‌شود.

اولین جمعه‌ای که بعد از مدینه اقامه شد در مسجد عبدالقیس در جواثی می‌باشد.^۵

جواثی شهری از شهرهای بحرین می‌باشد.^۶

گفته شده است که در آن بیش از چهار هزار نفر سکونت داشته‌اند ... و در آن قلعه‌ای بوده است به نام جواثا.^۷ (باید بدانیم که قلعه را در یک روستا بنا نمی‌کنند).

پس جواثا روستا نبوده است بلکه شهر بوده است.

پس در روستا خواندن دروغی است که نویسنده‌ی مطلب به این روایت اضافه کرده است.

زیرا قریه روستا نیست بلکه به مکه ام القرى گفته می‌شود.

وفي " المبسوط " هي مدينة، والمدينة تسمى قرية كما قال الله تعالى: {أَخْرَجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا} وقال عمر - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -: حيثما كنتم. أي من مثل جواثا من الأمصار، وهي بضم الجيم وبالثاء المثناة.^۱

۱- اعلاء السنن ج ۵ ص ۲۲۸۴

۲- بدایع الصنائع ج ۱ ص ۲۵۹

۳- بدایع الصنائع ج ۱ ص ۲۵۹

۴- بدایع الصنائع ج ۱ ص ۲۵۹

۵- نیل الاوطار ج ۳ ص ۲۸۰ - عمده القاری ج ۱ ص ۳۰۲ - صحیح البخاری ج ۴ ص ۱۵۸۸ - صحیح ابن خزیمه ج ۳ ص ۱۱۳ - سنن ابی داود ج ۳ ص ۳۹۷

۶- عمده القاری ج ۱ ص ۳۰۲

۷- اعلاء السنن ج ۵ ص ۲۲۷۶

۸- النساء: الآیة ۷۵

در مبسوط جواتا شهر است و شهر را قریه نامیده می‌شود همچنان که در این آیه مکه را قریه نامیده شده است:

{أَخْرَجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا}²

و گفته‌ی حضرت عمر رضی الله عنه این است: حیثما کنتم. أي من مثل جواتا من الأمصار، وهي بضم الجیم وبالطاء المثناة.

هر جا که شهر باشد مثل شهر جواتا در آن جمعه بخوانید.

پس دروغ دیگر پیام این است که کلام حضرت عمر رضی الله عنه را تحریف کرده است و گفته است هر جا خواستید بخوانید.

باز تأکید می‌کنیم که البنایه جواب شافعیان را می‌دهد و هر کس قائل به جواز جمعه در روستا باشد حنفی نیست.

از حضرت عائشه رضی الله عنها: مردم از اطراف و روستاهای مدینه متناوباً (نوبتی) به جمعه می‌آمدند.³

اگر جمعه بر روستاییان و اطراف مدینه واجب بود، همه‌ی آن‌ها همیشه می‌آمدند نه نوبتی؛ پس نوبتی آمدن آن‌ها دال بر عدم وجوب جمعه بر غیر از شهری‌ها می‌باشد.

پس این نیز مغالطه‌ای است که خواسته است جواز آمدن روستاییان به جمعه‌ی شهر را دلیل بر جواز جمعه در روستا بگیرد.

اهل منا در جمعه‌ی مکه شرکت می‌کردند؛ پس این نیز جواز حضور روستایی در جمعه‌ی شهر را می‌رساند و دلالتی بر جواز جمعه در روستا نمی‌باشد.

باز تأکید می‌شود این از استدلالات شافعیه است که احناف جواب آن را داده‌اند.

جمعه در مکه فرض شد و رسول الله صلی الله علیه و آله نتوانستند جمعه را در مکه اقامه کنند و وقتی به قبا (روستا) رسیدند، به مدت چهارده روز در آنجا ماندند ولی در آنجا (قبا) جمعه نخواندند تا اینکه به مدینه آمدند و جمعه را اقامه کردند. پس این دلیلی است بر عدم جواز جمعه در روستا (غیر شهر).⁴

۱- أَخْبَرَنَا أَبُو زَكْرِيَّا بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ، وَأَبُو بَكْرِ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: ثنا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، ثنا بَحْرُ بْنُ نَصْرٍ، ثنا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهَبٍ، أَخْبَرَنِي ابْنُ لَهْيَعَةَ، عَنْ ابْنِ أَبِي جَعْفَرٍ، عَنِ الْأَعْرَجِ، " أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ كَانَ يَأْتِي الْجُمُعَةَ مِنْ ذِي الْحُلَيْفَةِ يَمْشِي وَهُوَ عَلَى رَأْسِ سِتَّةِ أَمْيَالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ "⁵

ابی هریره رضی الله عنه برای نماز جمعه از ذوالحلیفه پیاده می‌آمدند و ذوالحلیفه در ۶ میلی مدینه بود.

۲- أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ الْحَارِثِ الْفَقِيهُ، أَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ حَيَّانَ، ثنا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْحَسَنِ، ثنا أَبُو عَامِرٍ، ثنا الْوَلِيدُ هُوَ ابْنُ مُسْلِمٍ، أَخْبَرَنِي سَبْرَةُ بْنُ الْعَلَاءِ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، " أَنَّ أَهْلَ ذِي الْحُلَيْفَةِ كَانُوا يَجْتَمِعُونَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَذَلِكَ عَلَى مَسِيرَةِ سِتَّةِ أَمْيَالٍ مِنَ الْمَدِينَةِ "⁶

۱- البنایه

۲- النساء: الآية ۷۵

۳- صحیح البخاری ج ۱ ص ۳۰۵ - صحیح مسلم ج ۶ ص ۱۱۰ - سنن ابی داود ج ۳ ص ۳۸۰

۴- اعلاء السنن ج ۵ ص ۲۲۸۴

۵- سنن الکبری للبیهقی ج ۳ ص ۲۴۹

۶- سنن الکبری للبیهقی ج ۳ ص ۲۴۹

اهل ذوالحلیفه همراه رسول الله ﷺ جمعه می خواندند و ذوالحلیفه در ۶ میلی مدینه بود.

۳- أَخْبَرَنَا أَبُو سَعِيدٍ بْنُ أَبِي عَمْرٍو، ثنا أَبُو الْعَبَّاسِ الْأَصَمُّ، أَنَّ الرِّبْعَ قَالَ: قَالَ الشَّافِعِيُّ: " وَقَدْ كَانَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ، وَأَبُو هُرَيْرَةَ يَكُونَانِ بِالشَّجَرَةِ عَلَى أَقْلٍ مِنْ سِتَّةِ أَمْيَالٍ فَيَشْهَدَانِ الْجُمُعَةَ وَيَدْعَانِهَا " قَالَ: " وَيُرَوَّى أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنَ الْعَاصِ كَانَ عَلَى مِائَتَيْنِ مِنَ الطَّائِفِ فَيَشْهَدُ الْجُمُعَةَ وَيَدْعُهَا " ۱

شافعی رحمه الله گوید: که سعید ابن زید رحمه الله و ابی هریره رحمه الله در مکانی به نام الشجره زندگی می کردند و جمعه را بعضی اوقات می آمدند و بعضی وقتها ترک می کردند و این مکان ۶ میل فاصله داشت؛ و روایت می شود که عبدالله بن عمرو بن عاص رحمه الله دو میل با طائف فاصله داشت و به جمعه می آمد و جمعه را ترک می کرد؛ یعنی بعضی اوقات می آمد و بعضی اوقات نمی آمد.

این روایات نیز برگزاری جمعه در ذوالحلیفه را نمی گوید.

(وَشَرَطَ لِأَدَائِهَا الْمَصْرَ) فَلَا تُؤَدَّى فِي الْمَفَازَةِ وَالْقَرْيَةِ لِمَا رَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي «الْمَعْرِفَةِ»، وَعَبْدُ الرَّزَّاقِ، وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ فِي «مُصَنَّفَيْهِمَا»: عَنْ عَلِيٍّ أَنَّهُ قَالَ: «لَا جُمُعَةَ، وَلَا تَشْرِيقَ — أَيْ تَكْبِيرَهُ — وَلَا صَلَاةَ فِطْرٍ وَلَا أَضْحَى، إِلَّا فِي مِصْرَ جَامِعٍ أَوْ مَدِينَةٍ عَظِيمَةٍ». الظَّاهِرُ أَنَّ «أَوْ» لِلشَّكِّ. وَالحَدِيثُ صَحِيحٌ ابْنُ حَزْمٍ، وَرواهُ عَبْدُ الرَّزَّاقِ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: «لَا جُمُعَةَ، وَلَا تَشْرِيقَ، إِلَّا فِي مِصْرَ جَامِعٍ». وَلأنَّهُ كَانَ لِمَدِينَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قُرَى كَثِيرَةٌ، وَلَمْ يُنْقَلْ أَنَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ بِإِقَامَةِ الْجُمُعَةِ فِيهَا. ۲

(برای ادای جمعه شهر شرط است) پس در دشت و روستا ادا نمی شود؛ به خاطر اینکه بیهقی در کتاب المعرفه ی خود و عبدالرزاق و ابن ابی شیبہ در مصنف خودشان از حضرت علی رحمه الله روایت کرده اند که همانا ایشان رحمه الله گفتند که: «جمعه و تشریق یعنی تکبیر تشریق و نماز فطر و قربان نیست مگر در شهر جامع یا شهری بزرگ». ظاهراً «أو» برای شک است و ابن حزم حدیث را صحیح دانسته است و عبدالرزاق از حدیث عبدالرحمان سلمی از علی رحمه الله روایت کرده است که گفتند: «جمعه و تشریق نیست مگر در مصر جامع» و دلیل دیگر این است که مدینه رسول الله ﷺ دارای روستاهای بسیاری بود و نقل نشده است که رسول الله ﷺ امر کرده باشند که در آن روستاها جمعه برگزار شود.

وَعَلِمَ أَنَّ الْقَرْيَةَ وَالْمَصْرَ مِنَ الْأَشْيَاءِ الْعُرْفِيَّةِ الَّتِي لَا تَكَادُ تَنْضَبِطُ بِحَالٍ وَإِنْ نُصِّ، وَلِذَا تَرَكَ الْفُقَهَاءُ تَعْرِيفَ الْمِصْرِ عَلَى الْعُرْفِ كَمَا ذَكَرَهُ فِي «الْبَدَائِعِ»، وَإِنَّمَا تَوَجَّهُوا إِلَى تَحْدِيدِ الْمِصْرِ الْجَامِعِ، فَهَذِهِ الْحُدُودُ كُلُّهَا بَعْدَ كَوْنِهَا مِصْرًا. فَإِنَّ الْمِصْرَ الْجَامِعَ أَخْصُّ مِنْ مُطْلَقِ الْمِصْرِ، فَقَدْ يَتَحَقَّقُ الْمِصْرُ وَلَا يَكُونُ جَامِعًا. وَرَأَيْتُ فِي عِبَارَةِ الْمُتَقَدِّمِينَ أَنَّهُمْ إِذَا ذَكَرُوا الْاِخْتِلَافَ فِي حُدُودِ الْمِصْرِ يَجْعَلُونَهُ فِي الْجَامِعِ، وَيَقُولُونَ: اِخْتَلَفُوا فِي الْمِصْرِ الْجَامِعِ الْحَقِّ، فَتَنَبَّتَ مِنْهُ أَنَّهُمْ لَا يَعْنُونَ بِهِ تَعْرِيفَ مُطْلَقِ الْمِصْرِ، وَالتَّاسِ لَمَّا لَمْ يُذَكِّرُوا أَمْرَهُمْ طَعَنُوا فِي تِلْكَ الْحُدُودِ.

فمنها ما قال ابن شجاع: إذا كان أهلها بحيث لو اجتمعوا في أكبر مساجدهم لم يسعهم ذلك. فقالوا: إنه يصدق على أكثر القرى ولا يصدق على المسجد الحرام - أعزّه الله وأدام حرّمته - فنقضوا عليه طردًا وعكسًا ولم يتفقوا مُرادَه أيضًا، فإنّ هذا التعريف ليس للمِصر بل للمِصر الجامع.

۱- السنن الكبرى للبيهقي ج ۳ ص ۲۴۹

۲- فتح باب العنايه شرح مختصر النقايه ج ۱ ص ۴۸۶

وحاصله أنَّ المِصرَّ الجامع هو الذي يكثرُ أهله بحيث لا تسعهم مساجدهم فيحتاجون إلى بناء مسجدٍ يسعهم، وهو الذي بناه صاحب «العناية»

فقال: قال ابن شجاع: أحسنُ ما قيل فيه إذا كان أهلها بحيث لو اجتمعوا في أكبر مساجدهم لم يسعهم ذلك حتى احتاجوا إلى بناء مسجدٍ آخر للجمعة، وهذا الاحتياج غالبٌ عند اجتماع من عليه الجمعة اهـ. ففكر في لفظ حتى احتاجوا الخ فإنه ليس عند عامتهم مع أنه لا يحتاج إليه إلا أنه يُفيدك في تحصيل المراد. ويُستفاد منه ما قلنا من أنَّ الحدَّ المذكور فيمن وجبت عليهم الجمعة فاحتاجوا إلى بناء مسجد، لا فيمن لم تجب عليه الجمعة بعدوهم بصدد إقامتها فجعلوا يُقدرون مساجدهم هل تسعهم أولاً؟

وهذا أيضاً باعتبار الأغلب، فإنه وسعهم أو لم يسعهم ثم لم يبنوا مسجداً آخر فإنه لا يخرج عن كونه مِصرًا، بشرطٍ إن كان مِصرًا من قبل وكانت الجمعة واجبةً عليهم.

ولعلك قطعت النظر عما يقع في الخارج ونزلت إلى العبارات فقط ولذا وقعت في الخط ولو راعت الحال في الخارج لما ترددت فيه فإنه يفعلون في الخارج كذلك، فإذا كثر أهل قرية لم تسعهم مساجدهم فإنهم يحتاجون إلى بناء مسجدٍ يجمعون فيه.

وأولى الحدود ما روي عن أبي حنيفة رحمه الله تعالى: كُلُّ بلدةٍ فيها سِكَكٌ وأسواقٌ ولها رَسَاقِقٌ «وترجمته بانسدى»، ووال يُصِفُ المظلوم من ظالمه، وعالم يُرجع إليه في الحوادث. وعند أبي يوسف رحمه الله تعالى وذكره أصحاب المتون: أنه كلُّ موضعٍ له أميرٌ وقاضٍ يُنفذُ الأحكامَ ويُقيم الحدود، وهذا الحدُّ ناظرٌ إلى ما في «الدَّرَّ المختار» من كتاب القضاء أنَّ المِصرَ شرطٌ لنفاذ القضاء في ظاهر الرواية، فالقضاة لا يُنصبون إلا في المِصرِ عندنا، ولذا عرّف به أصحاب المتون. فإن قلت: وعلى هذا ينبغي أن لا تجب الجمُعات على أهل المِصرِ أيضاً في هذا العصر لعدم صدق الحدِّ المذكور، فأين القضاة، وأين إقامة الحدود؟ قلت: وقد صرح أصحابنا أن المُلْك إذا صار دارَ الحرب يجمع بهم من اتفق عليه القوم، هكذا في المبسوط والشامي.^۱

بدان که قریه و مصر از اشیاء عرفی است که به هیچ حال نمی تواند دقیق مورد ضبط و تعریف قرار گیرد و برای همین فقها تعریف مصر را بر عرف واگذاشته اند همچنان که در بدایع چنین ذکر شده است.

و به تعریف و تعیین حدود مصر جامع ذهن خود را معطوف داشته اند و همه ی تعاریف ذکر شده بعد از اینکه مکان شهر شد می باشد؛ زیرا مصر جامع اخص از مصر است پس چه بسا مصر تحقق یابد ولی مصر جامع نباشد.

و من در عبارت متقدمین دیده ام که وقتی اختلاف در تعریف مصر را بیان می کنند، آن را در تعریف جامع بنا می نهند و می گویند: اختلفوا فی المِصر الجامع الی آخر؛ و پس ثابت شد که آنان تعریف مصر مطلق را منظور ندارند و مردم وقتی منظور متقدمین را درک نکردند پس دست به طعن در تعاریف آنان زدند.

یک مورد (از این سهل انگاری) آنچه ابن شجاع بیان داشته است می باشد که می گوید: وقتی اهل آن طوری باشد که اگر در بزرگ ترین مساجدش جمع شوند، گنجایش نداشته باشد و بعد ادامه می دهد که این تعریف بر اکثر قریه ها صدق می کند و بر مسجد الحرام - أعزّه الله وأدام حرّمته - صدق نمی کند.

۱- فیض الباری علی صحیح البخاری باب الجمعة فی القرى و المدن ج ۲ ص ۴۲۳

پس تعریف را از نظر جامع بودن و هم از نظر مانع بودن تعریف، نقض کرده‌اند و مراد تعریف را فهم نکرده‌اند؛ زیرا این تعریف مصر جامع است نه مصر مطلق.

حاصل این بحث اینکه مصر جامع آن مصری است که اهل آن آن قدر زیاد شوند طوری که مساجد آنان گنجایش آن‌ها را نداشته و احتیاج به بنای مسجدی بزرگ‌تر داشته باشند و این آن معنایی است که صاحب العنایه تعریف را بر آن بنانهاده است پس گفت که ابن شجاع گفته است که بهترین آنچه در این مورد بیان شده است آن است که اگر اهل آن در مسجد بزرگ جمع شوند گنجایش نداشته باشد و به بنای مسجدی دیگر برای جمعه احتیاج پیدا کنند و این احتیاج غالب است در نزد جمع شدن کسانی که بر آنان جمعه واجب شده است.

پس خوب فکر کنید که می‌گوید: حتی احتاجوا الخ و این در عامه‌ی تعاریف این عبارت به چشم نمی‌خورد و به این عبارت احتیاجی نیست مگر اینکه می‌خواهد مراد و منظور از تعریف را برایتان روشن کند.

و از این عبارت آنچه ما گفتیم حاصل می‌شود که تعریف مذکور در حق کسانی است که جمعه بر آنان واجب شده است و احتیاج به بنای مسجد دیگری پیدا کرده‌اند نه در حق کسی که بر آنان جمعه واجب نیست و بعد آنان در صدد اقامه‌ی جمعه برآیند پس شروع به اندازه‌گیری مساجدشان کنند که آیا گنجایش دارد یا خیر؟

و این به اعتبار اغلب مصرها می‌باشد؛ زیرا چه گنجایش داشته باشد و چه نداشته باشد و بعد مسجدی بنا نکرده باشند چون این مهم، این اماکن را از شهر بودن خارج نمی‌کند البته به شرطی که قبل این تعریف مصر باشند و جمعه بر آنان واجب شده باشد.

شاید که تو از واقعیت در خارج چشم‌پسته‌ای و فقط عبارات را نگاه می‌کنی و برای همین در اشتباه افتاده‌ای و اگر حال را در وقایع امر در نظر می‌گرفتی، شکی بهت راه نمی‌داد که آنان در بیرون نیز چنین عمل می‌کرده‌اند پس وقتی قریه‌ای اهل آن زیاد می‌شدند و مساجد جوابگوی آنان نبودند و احتیاج به بنای مسجدی نو پیدا می‌شد تا در آن جمعه بخوانند.

اولی‌ترین عبارت آن است که از امام اعظم رحمته‌الله روایت شده است که می‌گوید: هر شهری که در آن کوچه‌ها و بازارها می‌بود و دارای رستاق (روستاهای تابعه) و ترجمه‌ی آن به هندی «باندی» است و والی باشد تا حق مظلوم را از ظالم بگیرد و عالمی که به آن در اتفاقات رجوع شود.

و نزد امام ابویوسف رحمته‌الله و این را اصحاب متون ذکر کرده‌اند: هر موضعی که دارای امیر و قاضی باشد که احکام را اجرا می‌کند و اقامه‌ی حدود می‌کند و این حد طبق تعریف آمده در «الدُّرُّ الْمُخْتَار» از کتاب قضاء است که آمده است برای تنفیذ قضاء، طبق ظاهر روایت مصر شرط است پس نزد ما احناف قاضیان منصوب نمی‌شوند مگر در شهر و برای همین اصحاب متون چنین تعریف کرده‌اند.

اگر گویی که پس با این حساب بر اهل مصر در این زمان جمعه واجب نیست چون این تعریف بر هیچ مصری صدق نمی‌کند پس کو قاضی و کو اقامه‌ی حدود؟ گویم اصحاب ما به صراحت گفته‌اند که مملکت اگر به دارالحرب تبدیل شود، کسی جمعه بخواند که مردم بر آن اتفاق کنند، در المبسوط و الشامی این چنین ذکر شده است.

وزعم أبو حنیفة أنه بلغه عن النبی صلی الله علیه وسلم أنه قال: «لا جمعة ولا تشریق إلا فی مصر جامع».

ابوحنیفه رحمه الله گمان می‌کند که از رسول الله صلی الله علیه و آله برایش روایت کرده‌اند که: جمعه و تشریق نیست مگر در مصر جامع.

حدَّثنا غندر عن مغيرة عن إبراهيم قال: لا جمعة ولا تشریق إلا في مصر جامع.

از ابراهیم رحمه الله: جمعه و تشریق نیست مگر در مصر جامع.

حدَّثنا هشيم عن مغيرة عن إبراهيم قال: كانوا لا يجمعون في العساكر.

از ابراهیم رحمه الله: صحابه رضی الله عنهم در لشکرگاه جمعه برگزار نمی‌کردند.

حدَّثنا أبو معوية عن الأعمش عن سعد بن عبيدة عن أبي عبد الرحمن السلمي عن عليّ قال: لا تشریق ولا جمعة إلا في مصر جامع.

از حضرت علی رضی الله عنه: جمعه و تشریق نیست مگر در مصر جامع.

حدَّثنا هشيم قال أخبرنا يحيى بن سعيد عن أبي بكر بن محمد أنه أرسل إلى أهل ذي الحليفة أن لا تجمعوا بها وأن تدخلوا إلى المسجد مسجد الرسول الله.

از ابی بکر بن محمد رضی الله عنه روایت است که به اهل ذوالحلیفه نوشت که: و جمعه نخوانند و به مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بیایند.

حدَّثنا ابن إدريس عن هشام عن الحسن ومحمد أنهما قالوا: الجمعة في الأمصار.

از حسن رضی الله عنه و محمد رضی الله عنه: جمعه فقط در مصرها (شهرها) است.

حدَّثنا عباد بن العوام عن عمر بن عامر عن حماد عن إبراهيم عن حذيفة قال: ليس على أهل القرى جمعة إنما الجمع على أهل الأمصار مثل المدائن.

بر اهل روستا جمعه نیست همانا غیر این نیست که جمعه بر شهرهایی مانند مدائن واجب است.

حدَّثنا أبو بكر قال حدثنا جرير عن منصور عن طلحة عن سعد بن عبيدة عن أبي عبد الرحمن قال: قال عليّ لا جمعة ولا تشریق ولا صلاة فطر ولا أضحي إلا في مصر جامع أو مدينة عظيمة. قال حجاج وسمعت عطاء يقول مثل ذلك.

از حضرت علی رضی الله عنه: جمعه و تشریق و فطر و قربان نیست مگر در مصر جامع و مدینه‌ای بزرگ و عطا رضی الله عنه نیز چنین گفته است

أولاً: عند أبي حنيفة رحمه الله قال في الهداية ما نصه: لا تصح الجمعة إلا في مصر جامع أو في مصلی المصر، ولا تجوز في القرية لقوله صلى الله عليه وسلم: «لا جمعة ولا تشریق ولا فطر ولا أضحي إلا في مصر جامع».

در هدایه چنین آمده است: جمعه درست نیست مگر در مصر جامع یا مصلای مصر و در روستا جایز نیست؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: جمعه و تشریق و فطر و قربان نیست مگر در مصر جامع.

و فسر الشارح ابن الهمام المصر بقوله: والمصر الجامع كل موضع له أمير وقاض ينفذ الأحكام ويقيم الحدود، وناقش الأثر الذي أورده المصنف قائلًا: رواه ابن أبي شيبة موقوفاً على عليّ رضي الله عنه «لا جمعة ولا تشریق ولا صلاة فطر ولا أضحي إلا في مصر جامع أو مدينة عظيمة» صححه ابن حزم.

وذكر هذا الأثر القرطبي موقوفاً على علي رضي الله عنه.^۱

و ابن همام تفسیر می کند که مصر جامع هر موضعی است که امیر و قاضی باشد که تنفیذ احکام و حدود بکند و اثری را که در مصنف عبدالرزاقی وارد شده است را مورد کافیه قرار می دهد و می گوید: از حضرت علی رضی الله عنه: جمعه و تشریق نیست مگر در مصر جامع.

و قرطبی این اثر را موقوف بر حضرت علی رضی الله عنه ذکر می کند.

فایده بحث:

۱- بار رفتن به نماز جمعه در روستا، نماز جماعت ظهر که سنت مؤکده می باشد ترک می شود.

۲- خواندن نماز نفل به جماعت مکروه است و مکروه یعنی آنچه از عمل که بر آن نهی وارد شده ولی دلیل حرمت (حرام بودن) آن قطعی نیست. نزد امام محمد رضی الله عنه حرامی است که به خاطر نبودن دلیل، به آن حرام گفته نشده است؛ و نزد امام اعظم رضی الله عنه و امام ابویوسف رضی الله عنه به حرام نزدیک است.^۲

و چون نماز جمعه در روستا ناجایز می باشد آن نماز نفل محسوب می شود و خواندن آن به صورت جماعت مکروه است.

۳- به وجود آوردن بدعت در دین و اسرار بر گناه.

(والبِدْعَةُ بالكسر: الحَدَثُ في الدين بعدَ الإكْمَالِ أو ما اسْتُخْدِثَ بعدَ النَّبِيِّ، (صلى الله عليه وسلم)، من الأهواء والأعمال.^۳

بدعت تأسیس کردن کاری در دین بعد از اکمال دین؛ و آنچه پیدا شده باشد بعد پیامبر صلی الله علیه و آله از قبیل اهواء و اعمال.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ.^۴

رسول الله صلی الله علیه و آله می گویند: هر کس در این امر ما (دین) چیزی انجام دهد که در آن دین نبوده پس آن کار مردود است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لِصَاحِبِ بِدْعَةٍ صَوْمًا وَلَا صَلَاةً وَلَا صَدَقَةً وَلَا حَجًّا وَلَا عُمْرَةً وَلَا جِهَادًا وَلَا صَرْفًا وَلَا عَدْلًا يَخْرُجُ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا تَخْرُجُ الشَّعْرَةُ مِنَ الْعَجِينِ.^۵

رسول الله صلی الله علیه و آله: الله جل جلاله از صاحب بدعت، نه نمازش را قبول می کند و نه روزه و نه صدقه و نه حج و نه عمره و نه جهاد و نه روی گردانی (توبه و یا نافله) و نه عدالت (فریضه) و خارج خواهد شد از اسلام همچنان که موی از خمیر خارج می شود.

۱- اضاء البيان

۲- التوضيح ج ۲ ص ۶۸۵ و ۶۸۶ - فقه کیدانی غیر مشروع دوم - مختصر الوقایه (النقایه) کتاب الکراهیه ص ۱۳۹ و ۱۴۰ - المدخل إلى مذهب الإمام أحمد، ابن بدران ج ۱ ص ۵۳

۳- قاموس المحيط فصل الباء

۴- صحيح بخاری ج ۹ ص ۲۰۱ - سنن ابی داوود ج ۱۲ ص ۳۵۸ - عمدة القاری ج ۱۳ ص ۲۷۱

۵- سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۹ - مصباح الزجاجة ج ۱ ص ۴۹ - الترغيب والترهيب ج ۱ ص ۴۵ - جامع المسانيد و المراسيل ج ۲ ص ۵۰۲

وَمِنْهَا أَنْ مَا تَرَدَّدَ بَيْنَ الْوَاجِبِ وَالْبِدْعَةِ فَعَلَيْهِ أَنْ يَأْتِيَ بِهِ احتياطاً؛ لِأَنَّهُ لَا وَجْهَ لِتَرْكِ الْوَاجِبِ وَمَا تَرَدَّدَ بَيْنَ الْبِدْعَةِ وَالسُّنَّةِ يَتْرُكُهَا؛ لِأَنَّ تَرْكَ الْبِدْعَةِ لَزِمٌ وَأَدَاءُ السُّنَّةِ غَيْرُ لَزِمٍ.^۱

اگر بین واجب بودن و بدعت بودن تردید باشد عمل به آن از احتیاط است و اگر بین سنت بودن و بدعت بودن تردید باشد، پس آن عمل باید ترک شود به دلیل اینکه ترک بدعت لازم است و ادای سنت غیر لازم.

۱- مبسوط سرخسی ج ۲ ص ۴۹۳ - بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع ج ۲ ص ۱۸۰ - بحر الرائق شرح کنز الدقائق ج ۴ ص ۲۰۴ - رد المختار ج ۸ ص ۵۶ و ج ۵ ص ۱۳۱ - حاشیه ی رد المختار ج ۲ ص ۴۸۵ و ۱۱

توسّل (وسیله قرار دادن مخلوق)

توسّل به انبیاء و اولیاء مشروع است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۳۵).^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، تقوای الله ﷻ در پیش گیرید و وسیله بجوئید به‌سوی وی و جهاد کنید در راه وی. شبهه: وجه تمسک اینکه وهابیان گویند که وسیله در اینجا عمل صالح است.

از آنجاکه عمل صالح نیز مخلوق می‌باشد پس چه فرقی است بین عمل صالح و رجل صالح؛ بلکه احترام انسان در نزد الله ﷻ از عمل بیشتر است؛ زیرا عمل در بعضی اوقات به خاطر حفظ سلامت انسان ساقط می‌گردد و ثانیاً معطوف باید از معطوف علیه مغایر باشد، در اینجا اول تقوا را ذکر کرده است بعد وسیله را؛ اگر وسیله نیز عمل باشد، تکرار تقوا خواهد شد، زیرا تقوا یعنی همان انجام اعمال صالحه.

و آیات درخواست بنی‌اسرائیل از حضرت موسی (ع)، برای اینکه پروردگارش را برای تعیین مراد خود و خبر دادن از قاتل و کشف عذاب بخواند و در هیچ‌یک از این آیات، درخواست آن‌ها را در قرآن کفر ندسته است، بلکه حضرت موسی (ع) برای آن‌ها دعاء کرده و پروردگار وی نیز اجابت کرده است.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ أَهِيَ بَقْرَةٌ لَّا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَّانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ (۶۸).^۲

گفتند: برای ما از پروردگارت بخواه تا برایمان روشن سازد که آن چگونه - گاوی - است؟ - موسی (ع) - گفت: او - الله ﷻ - می‌فرماید که آن گاوی نه پیر و نه جوان است. میان سالی بین این - و آن - است. پس آنچه را که فرمان می‌یابید، انجام دهید.

و آیات ۶۱ و ۶۹ و ۷۰ بقره و ۱۳۴ اعراف.

و مورد تأیید بودن این نوع دعاء از آنجا معلوم می‌شود که بنی‌اسرائیل درخواست‌های دیگری نیز از حضرت موسی (ع) نموده‌اند که درخواست‌های نادرست آنان را تخطئه کرده است مانند:

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا ۖ مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۱۳۸).^۳

و بنی‌اسرائیل را - سالم - از دریا عبور دادیم - ناگاه - در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بت‌هایشان، با تواضع و خضوع، گردآمده بودند. - در این هنگام، بنی‌اسرائیل - به موسی گفتند: «تو هم برای ما معبودی قرار ده، همان گونه که آن‌ها معبودان - و خدایانی - دارند!» گفت: «شما جمعیتی جاهل و نادان هستید!»

يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنِزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرَنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنَ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا (۱۵۳).^۱

۱- سوره المائدة آیه ۳۵

۲- سوره البقره آیه ۶۸

۳- سوره الاعراف آیه ۱۳۸

اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان بر آن‌ها فرود آوری، آنان بزرگ‌تر از این را از موسی (ع) خواستند، گفتند: الله ﷻ را آشکارا به ما بنمایان. پس به - سزای - گناهشان صاعقه آنان را درگرفت، آنگاه پس از آنکه معجزه‌ها برایشان آمد، گوساله را - به پرستش - گرفتند، سپس از این - گناه - درگذشتیم و به موسی حجتی آشکار دادیم.

و حتی پیامبران به درخواست دشمنان خود نیز گوش می‌کردند و برای مدتی از آن‌ها عذاب را برمی‌داشتند و وقتی باز عناد می‌کردند، دوباره بر آن‌ها عذاب فرود می‌آمد:

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۳۴).^۲

هنگامی که بلا بر آن‌ها مسلط می‌شد، می‌گفتند: «ای موسی! از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده، رفتار کند! اگر این بلا را از ما مرتفع سازی، قطعاً به تو ایمان می‌آوریم و بنی‌اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد!».

در اینجا درخواست‌کنندگان فرعون و قومش هستند و حضرت موسی (ع) به این‌ها نمی‌گوید که از الله ﷻ بخواهید، بلکه با درخواست آن‌ها از موسی (ع)، الله ﷻ است که عذاب را از آن‌ها برمی‌دارد.

درخواست حضرت سلیمان (ع) از درباریان خود که قبلاً بیان شد و این نیز توسل است.

حَدَّثَنَا أَبُو معاوية عن الأعمش عن أبي ص عن مُلْك الدار، قال: و كان خازن عمر على الطعام، قال: أصاب الناس قحط في زمن عمر، فجاء رجل إلى قبر النبي صلى الله عليه وسلم فقال: يا رسول الله استسق لأمتك فإنهم قد هلكوا، فَأَتَى الرجل في المنام فقيل له: انت عمر فأقرئه السلام و أخبره أنك مستقيمون و قل له: عليك الكيس عليك الكيس فَأَتَى عمر فأخبره فبكى عمر ثم قال: يارب لا آلو إلا ما عجزت عنه.^۳

در زمان حضرت عمر ؓ قحطی پیش آمد و مردی به‌سوی قبر رسول‌الله ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله ﷺ برای امت خودت طلب باران کن، زیرا امت دارند هلاک می‌شوند. پس بر آن مرد در خوابش آمده شد و گفته شد: به عمر سلام برسان و به وی خبرده؛ شما بر راه مستقیم هستید و به وی بگو: فطانت و هوشیاری را لازم گیرد؛ پس آن مرد به پیش حضرت عمر ؓ آمد و از این واقعه به وی خبر داد و حضرت عمر ؓ گریه کرد و گفت: ای پروردگار من، از هیچ چیز کوتاهی نمی‌کنم؛ مگر از آنچه که از آن عاجز هستم.

حضرت عمر ؓ آن شخص را نه متهم به شرک و کفر کرد و نه او را از این کار بازداشت و الا اگر این کار درست نمی‌بود، بی‌شک حضرت عمر ؓ وی را مجازات می‌کرد.

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنَا رُوح قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَدِينِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَمْرَةَ بْنَ خَزِيمَةَ بِنِ ثَابِتٍ يُحَدِّثُ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ حَنِيفٍ: «أَنَّ رَجُلًا ضَرِيرًا أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَعَافِيَنِي؟ فَقَالَ: إِنَّ شَيْءَ أَخْرَتِ ذَلِكَ فَهُوَ أَفْضَلُ لَأَخْرَتِكَ وَ إِنَّ شَيْءَ دَعْوَتِكَ؟ قَالَ: لَا، بَلْ ادْعُ اللَّهَ لِي، فَأَمْرُهُ أَنْ يَتَوَضَّأَ وَ أَنْ يَصْلِيَ رَكَعَتَيْنِ وَ أَنْ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا

۱- سوره النساء آیه ۱۵۳

۲- سوره الاعراف آیه ۱۳۴

۳- مصنف ابن ابی شیبہ ج ۷ ص ۴۸۲ - الإستيعاب فی معرفۃ الأصحاب ج ۳ ص ۲۳۴ - جامع المسانید و المراسیل ج ۱۴ ص ۱۹۳ - کنز العمال ج ۱ ص ۱۶۷۵ - دلائل النبوه فی باب ماجاء فی رؤیة النبی صلی الله علیه و سلم فی المنام - الإصابه فی تمییز الصحابه ج ۶ ص ۲۱۵ - الإستيعاب فی معرفۃ الأصحاب ج ۳ ص ۲۳۴ - البدایه و النهایه ج ۷ ص ۹۰

محمد إني أتوجه بك إلى ربي في حاجتي هذه فتقضي و تشفعني فيه و تشفعه فيّ، قال: فكان يقول هذا مراراً، ثم قال بعد أحسب أن فيها أن تشفعني فيه قال: ففعل الرجل فراً^۱

عثمان بن حنیف رضی اللہ عنہ: همانا مرد علیی پیش رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمد و گفت: ای نبی الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، الله صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را بخوان تا مرا سلامتی دهد. پس حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: اگر بخواهی آن را تأخیر کند که این برای آخرت بهتر است و اگر هم خواستی برایت دعاء می کنم؟ آن مرد گفت: نه؛ برایم دعاء کن. پس به وی امر کرد تا وضو سازد و دو رکعت نماز بخواند و این دعاء را بخواند: بار الها؛ همانا من از تو می خواهم و به سوی تو متوجه می شوم به وسیله ی پیامبرت، محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که نبی رحمت است؛ ای محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، من به وسیله ی تو به سوی پروردگارم متوجه می شوم دربارہ ی این نیاز خودم که آن را برآورده کنی و در این باره مرا شفاعت کنی. راوی گوید: پس آن مرد این دعاء را چند بار تکرار می کرد (در اینجا فکر می کنم می گفت آن تشعنی فیه به جای تشفعنی فیه) و راوی گوید: پس آن مرد این کار را انجام داد و از مرضش سلامتی یافت.

وعن عثمان بن حنیف: أن رجلاً كَانِي خَلِيفُ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ فِي حَاجَةٍ لَهُ فَكَانَ عُثْمَانُ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فِي حَاجَتِهِ فَلَقِيَ عُثْمَانَ بْنَ حَنِيفٍ فَشَكَا ذَلِكَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ بْنُ حَنِيفٍ: ائْتِ الْمَاءَ، فَتَوَضَّأْ، ثُمَّ ائْتِ الْمَسْجِدَ فَصَلِّ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ، وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ بِكَ إِلَى رَبِّي فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي وَتَذْكُرُ حَاجَتَكَ وَرُحِّي حَتَّى أَرْوَحَ مَعَكَ، فَأَنْطَلِقَ الرَّجُلُ فَصَنَعَهُمْ أَقَالَ لَهُ، ثُمَّ أَتَى بَابَ عُثْمَانَ، فَجَاءَ الْبَوَابَ حَتَّى أَخَذَ بِيَدِهِ ادْخَلَهُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ، اجْلَسَهُ مَعَهُ عَلَى الطَّنْفَسَةِ وَقَالَ: حَاجَتُكَ؟ فَذَكَرَ حَاجَتَهُ، فَقَضَاهَا لَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ: مَا ذَكَرْتُ حَاجَتَكَ حَتَّى كَانَتْ هَذِهِ السَّاعَةُ؛ وَقَالَ: مَا كَانَ تِلْكَ مِنْ حَاجَةٍ فَاتْنَبَأْ. ثُمَّ إِنَّ الرَّجُلَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَلَقِيَ عُثْمَانَ بْنَ حَنِيفٍ فَقَالَ لَهُ: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا، مَا كَانَ يَنْظُرُ فِي حَاجَتِي وَلَا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ حَتَّى كَلِمَتُهُ فِي. فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ حَنِيفٍ وَاللَّهِ مَا كَلِمَتُهُ وَلَكِنْ شَهِدْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَتَاهُ رَجُلٌ ضَرِيرٌ فَشَكَا إِلَيْهِ ذَهَابَ بَصَرِهِ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَوْتَصِرُ؟» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّهُ لَيْسَ لِي قَائِدٌ وَقَدْ شَقَّ عَلَيَّ. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اِئْتِ الْمِيضَةَ، فَتَوَضَّأْ، ثُمَّ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ ادْعُ بِهِذِهِ الدَّعَوَاتِ» فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ حَنِيفٍ: فَوَاللَّهِ مَا تَفَرَّقْنَا وَطَالَ بَنَاءُ الْحَدِيثِ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْنَا الرَّجُلُ كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِهِ ضَرَرٌ قَطُّ. قلت: روى الترمذي و ابن ماجة طرفاً من آخره خالياً عن القصة و قدقال الطبراني عقبه: و الحديث صحيح بعد ذكر طرقة التي روي بها^۲.

از عثمان بن حنیف رضی اللہ عنہ: مردی بود که با حضرت عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ دربارہ ی حاجتی که داشت اختلاف می کرد. پس حضرت عثمان رضی اللہ عنہ به نیاز وی اعتناء نمی کرد تا اینکه با عثمان بن حنیف رضی اللہ عنہ ملاقات کرد و از اینکه عثمان بن عفان رضی اللہ عنہ کار وی را راه نمی اندازد، به وی شکایت کرد و عثمان بن حنیف رضی اللہ عنہ نیز به وی گفت که به وضوخانه برو و وضو ساز و به مسجد برو و این دعاء را بخوان: بار الها؛ همانا من از تو می خواهم و به سوی تو متوجه می شوم به وسیله ی پیامبران محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم؛ ای محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، من به وسیله ی تو به سوی پروردگارم متوجه می شوم؛ پس حاجت مرا برآورده کن و

۱- مسند امام احمد ج ۵ ص ۱۲۸ - المسند الجامع عثمان بن حنیف الانصاری و الدعوات الكبير للبيهقي باب ما يُستَحَبُّ للدَّاعِي مِنْ رَفْعِ الْيَدَيْنِ فِي الدَّعَاءِ... - سنن الترمذی ج ۱ ص ۲۵ - صحيح ابن خزيمة ج ۲ ص ۲۲۵ - سنن الكبرى للنسائي ج ۶ ص ۱۶۹ - المستدرک علی الصحيحین ج ۱ ص ۴۵۷ - جامع المسانید و المراسیل ج ۲ ص ۸۳ - مشکاة المصابيح ج ۲ ص ۶۸ - منتخب عبد بن حمید ج ۱ ص ۱۴۷ - فیض القدير ج ۲ ص ۱۳۵ - الفتح الكبير ج ۱ ص ۲۳۹ - كنز العمال ج ۱ ص ۲۳۷ - تهذيب الكمال ج ۱ ص ۳۹۵ - سير اعلام النبلاء ج ۱ ص ۲۵۰ - مراقی الفلاح شرح نور الإيضاح ج ۱ ص ۲۰۵ - حاشیة رد المحتار علی الدر المختار ج ۶ ص ۶۹۱

۲- مجمع الزوائد ج ۲ ص ۵۶۵- معجم الطبرانی الكبير ج ۹ ص ۳۰ - الترغيب و التهيب ج ۱ ص ۲۷۲ - معرفة الصحابة (أبي نعيم الأصبهاني) عثمان بن حنیف الانصاری

نیازت را ذکر کن؛ و پیش من بیا، من نیز همراهت خواهم آمد. پس مرد رفت و آنچه عثمان بن حنیف رضی الله عنه به وی گفته بود را انجام داد. بعد به در عثمان بن عفان رضی الله عنه آمد، پس دربان آمد و از دستش گرفت و او را بر عثمان بن عفان رضی الله عنه داخل کرد و همراه وی بر نمدی نشاند و گفت - عثمان بن عفان رضی الله عنه - حاجتت را بگو؟ پس آن مرد حاجتش را گفت و وی آن را انجام داد و گفت: تا این لحظه حاجت تو یادم نبود و گفت اگر حاجتی داشتی پس پیش ما بیا. پس آن مرد خارج شد و عثمان بن حنیف رضی الله عنه را دید؛ پس به وی گفت: الله تعالی تو را اجر نیکو دهد. به نیاز من التفاتی نمی کرد و به من نگاه هم نمی کرد تا اینکه تو درباره‌ی من با وی صحبت کردی. عثمان بن حنیف رضی الله عنه گفت: به الله تعالی قسم با وی صحبتی نکردم ولی من در حضور رسول الله صلی الله علیه و آله بودم که مردی نابینا پیش ایشان آمد، پس از نابینا بودن خود شکایت کرد پس رسول الله صلی الله علیه و آله به وی گفتند: آیا صبر می کنی؟ آن مرد گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله مرا کسی نیست که هدایت کند - قائد کسی که به کمک وی نابینا به این طرف و آن طرف برود - و این بر من سنگین آمده است. پس رسول الله صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: به وضوخانه برو و وضو ساز سپس دو رکعت نماز بخوان بعد این دعاء را بخوان. پس عثمان بن حنیف رضی الله عنه گفت: به الله تعالی قسم که ما از همان مجلس که نشسته بودیم جدا نشده بودیم و کلام ما به درازا کشید تا اینکه آن مرد بر ما وارد شد، گویا که آن مرد را ضرری - نابینایی - اصلاً نداشته است. طبرانی بعد از ذکر طرق روایت آن گفته است که صحیح است.

در اینجا و با این حدیث معلوم می شود که صحابه رضی الله عنهم در مورد ادعیه، تاریخ انقضاء متصور نبودند و معتقد نبودند که این توسل برای زمان حیات رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد، بلکه هر چیزی که می آموختند آن را بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله نیز استفاده می کردند.

حَدَّثَنَا أَبُو النُّعْمَانِ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مَالِكٍ النَّكْرِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو الْجَوْزَاءِ أَوْسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَحَطَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ قَحْطًا شَدِيدًا، فَشَكَّوْا إِلَى عَائِشَةَ فَقَالَتْ: انْظُرُوا قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاجْعَلُوا مِنْهُ كَوًّا إِلَى السَّمَاءِ، حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ، قَالَ: فَفَعَلُوا فَمَطَرْنَا مَطَرًا حَتَّى نَبَتَ الْعُشْبُ وَ سَمَتَ الْإِبِلُ حَتَّى تَفْتَقَتْ مِنَ الشَّحْمِ، فَسُمِّيَ عَامَ الْفَتْحِ^۱.

در مدینه قحطی رخ داد؛ پس نزد حضرت عائشه رضی الله عنها از این قحطی شکایت کردند و ایشان فرمودند تا به قبر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بروند؛ پس از آن به طرف آسمان روزه‌ای ایجاد کنند، طوری که بین روضه‌ی نبی صلی الله علیه و آله و آسمان سقفی نباشد. پس آن را انجام دادند؛ پس ما را باران بارید تا اینکه گیاه روئید و شتران فربه شدند، طوری که از چربی زیاد شروع به شکافته شدن کردند، به همین جهت آن سال را سال فتح نام نهادند - سال شکافته شدن -.

طریقه‌ی انجام توسل:

در توسل اعتقاد متوسل مهم است نه طریقه‌ی ادای توسل:

حال که اثبات شد توسل صحیح بوده و سلف صالح این کار را انجام می داده‌اند گروهی معتقدند که در توسل باید کلماتی از قبیل به حقّ فلان گفته از الله تعالی بخواهد، حاجتش برآورده شود و مستقیم از انبیاء و اولیاء نخواهد. باید به عرض ایشان برسانیم که توحید و عدم شرک موردی است که مربوط به ایمان بوده و زبان فقط ترجمان قلب می باشد و

۱- سنن الدارمی ج ۱ ص ۴۳ - مشکاة المصابیح ج ۳ ص ۳۱۶ فی الاستسقاء بقبره صلی الله علیه و سلم

برای اجرای احکام دنیوی و اصل در اعتقادات، همان باور قلبی است. همچنان که در قبل گذشت، مستقیماً به رسول الله ﷺ استسقاء عرض می‌شد و همچنین آن شخص که به قبر رسول الله ﷺ مراجعه کرده بود، مستقیماً رسول الله ﷺ را خطاب قرار داده بود. همان‌طور که گفتیم این نیز از اعتقادات می‌باشد. مهم و اصل باور قلبی است؛ یعنی اگر کسی بگوید به حق فلانی و یا اینکه؛ ای الله ﷻ به حق فلانی حاجت مرا برآورده کن و معتقد باشد آن فلانی می‌تواند کاری به غیر اذن الله ﷻ انجام دهد، این شرک است، گرچه کلمه‌ی به حق و امثال این کلمات را به زبان آورد و اگر کسی مستقیماً از فلانی بخواهد که کاری برایش انجام دهد، چه زنده و چه مرده و به اذن الله ﷻ را نیز نگوید و به حق فلان نیز نگوید ولی در اعتقادش این باشد که ایشان وسیله هستند و بدون اذن الله ﷻ کاری از آن‌ها بر نمی‌آید، این شخص مؤمن است نه مشرک. برای مثال وقتی ما به دکتر می‌رویم، آیا کسی به شما می‌گوید که به او بگوئید شما وسیله‌ای بیش نیستید و شفا دهنده الله ﷻ است یا اینکه بر همان اصل ایمان و موحد بودن بسنده کرده می‌شود و کسی را متهم به شرک کرده نمی‌شود؟ گرچه او بگوید؛ ای دکتر بدادم برسید. در اینجا نیز اعتماد بر اصل باور قلبی می‌باشد؛ چون اگر کسی معتقد باشد که دکتر می‌تواند کاری بدون اذن الله ﷻ انجام دهد، قطعاً کافر است؛ و الا در آیه‌ی شریفه‌ی: *وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشفِي (۸۰).^۱

و چون بیمار شوم شفایم می‌بخشد.*

پس طبق این آیه شافی فقط الله ﷻ است، پس باید به اذن الله ﷻ را موقع دکتر رفتن گفته شود؛ پس معلوم شد که اعتقاد است که تعیین می‌کند چه کسی مؤمن و چه کسی مشرک است.

برای این ادعا به این آیات توجه فرمایید:

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۴۹).^۲

و او را فرستاده‌ای به سوی بنی اسرائیل - قرار می‌دهد. با این دعوت - که: من از - جانب - پروردگارتان نشانه‌ای برای شما آورده‌ام. - تا آنجا که - من برای شما از گل چون شکل پرنده می‌سازم، آنگاه در آن می‌دمم و به حکم الهی پرنده می‌شود و به حکم الله ﷻ کور مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم و مردگان را زنده می‌کنم؛ و به شما از آنچه می‌خورید و آنچه در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید، خبر می‌دهم و اگر مؤمن باشید در این - کار - برای شما نشانه‌ای است.

* اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأُنْزِلَنِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳).^۳

- حضرت یوسف (ع) به برادران خود می‌گوید: این جامه‌ی مرا ببرید و بر روی پدرم اندازید تا بینا گردد؛ و همه کسان خود را نزد من بیاورید.*

۱- سوره الشعراء آیه ۸۰

۲- سوره آل عمران آیه ۴۹

۳- سوره یوسف آیه ۹۳

در اینجا هردوی این پیامبران - عیسی (ع) و یوسف (ع) - کاری خارق‌العاده و غیرطبیعی انجام می‌دهند. یکی از آن‌ها اذن الله ﷻ را ذکر می‌کند و دیگری آن را به زبان نمی‌آورد، ولی چون پیامبر می‌باشد، معلوم است که همه را از الله ﷻ می‌داند.

و مثالی دیگر: قَالَ عَفَرْتُ مِنَ الْجَنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰).

عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آنکه از جای برخیزی، برایت می‌آورم و من بر آن - کار - توانای امین هستم (۳۹) کسی که به نزدش علمی از کتاب - الهی - داشت، گفت: من پیش از - یک - چشم به هم زدنت آن را نزد تو می‌آورم؛ و چون آن را در نزد خود مستقر یافت، گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌گزارم یا اینکه ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها برای - سود - خود سپاس می‌گزارد؛ و هر کس ناسپاسی کند - بداند - که پروردگارم بی‌نیاز بخشنده است (۴۰).

در اینجا ملاحظه می‌فرمایید هیچ‌گونه صحبتی از اینکه این کار، به اذن الله ﷻ است یا که خیر و یا اینکه در اصل فاعل و مالک کیست، به میان نمی‌آید. باین حال ایشان مؤمن هستند.

ذکر فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت که جزو متوسلین بوده و توسل می‌کرده‌اند:

از مذهب حنفی: أبو إسحاق، الخجندی الکازرونی، أبو منصور الکرمانی الحنفی، الکمال بن الهمام، ابن أبی الوفاء القرشی الحنفی، الخرشی، ابن عابدین، أبو الإخلاص الشرنبلالی، ملا علی القاری، عبد الغنی الدهلوی، الطحطاوی و محمد عمیم الإحسان المجددی البرکتی.

از مذهب حنبلی: ابن عقیل، عبد القادر الجیلانی، ابن قدامه المقدسی الحنبلی، أبو عبد الله السامری الحنبلی، ابن مفلح الحنبلی، البهوتی، الشوکانی و صدیق حسن خان.

از مذهب شافعی: القاضی الماوردی، القاضی أبو الطیب، أبو حامد الغزالی، العز بن عبد السلام، تقی الدین بن دقیق العید، المحب الطبری، ابن الرفعه الرافعی، الالقزوی، ابن الزملکانی، تقی الدین السبکی، البارزی، ابن الملقن، ابن قاضی شهبه، العز بن جماعه، الجلال الالقزوی، تقی الدین الحصنی، التفتازانی، الشریف الجرجانی، زکریا الأنصاری و ابن حجر الهیتمی.

از مذهب مالکی: القاضی عیاض، ابن أبی جمره، ابن عطاء الله السکندری، ابن الحاج، العلامة خلیل، ابن الخطیب، أبو الحسن المالکی، ابن جزی، ابن عاشر المالکی و ابن میاره المالکی.

آیا این فقهای مذاهب و بزرگان آن‌ها مشرک بوده‌اند؟

(سایت <http://aboaqeel.ahlamontada.net> تاریخ مراجعه: ۱۳۹۶/۱/۲۲) تحت عنوان النور فی بیان جواز التوسل بالأنبياء والصالحين وأهل القبور) و در این موضوع در همین سایت اسامی علما از مفسر و محدث و فقیه و عالم لغوی و علمای دیگر اهل سنت نام برده است که همگی در کتب خود توسل کرده‌اند و همگی از اهل سنت هستند.

آداب و رسوم مشروع برای میت و چگونگی احوال میت پس از مرگ

مسئله ۱ < مستحب است که حاضران برای دفن میت هر کدام با دو دست خود سه بار خاک بر قبر بریزند؛ زیرا رسول الله ﷺ این کار را انجام داده‌اند.^۱

مسئله ۲ < بوسیدن میت جایز است و همچنین گریه کردن بر میت؛ زیرا رسول الله ﷺ عثمان بن مظعون را بوسیدند درحالی که ایشان گریان بودند.^۲

مسئله ۳ < حرمت میت مانند حرمت وی در حال حیات می‌باشد.

رسول الله ﷺ: شکستن استخوان میت مانند شکستن آن در حال حیات وی است.^۳

از حضرت عائشه رضی الله عنها: من داخل می شدم به اتاقی که در آن رسول الله ﷺ و پدرم دفن شده بودند درحالی که پوشش خود کنار گذاشته بودم و می‌گفتم که اینان شوهر من و پدرم هستند (به همین خاطر حجابی را رعایت می‌کردم که وقتی زنده بودند پیش آن‌ها رعایت می‌کردم) و وقتی عمر رضی الله عنه دفن شدند به الله عزوجل قسم که بر آن بیت وارد نشدم مگر اینکه حجاب خود را به خاطر حیا از عمر رضی الله عنه کامل پوشیده بودم.^۴

مالک بن انس رضی الله عنه: به من چنین رسیده است که ارواح مؤمنان به حال خود گذاشته شده هستند و هر جا که می‌خواهند می‌روند.^۵

و حضرت فاطمه رضی الله عنها بنت رسول الله ﷺ قبر عموی خود حضرت حمزه رضی الله عنه را هر جمعه زیارت می‌کردند و بر سر قبر گریه می‌کردند.^۶

رسول الله ﷺ: هر کس به زیارت من بیاید درحالی که قصد وی فقط زیارت من باشد، پس بر من حق است که در روز قیامت شفیع وی باشم.^۷

و گفته شده است، برای همیشه؛ روح -میت- قبر خود را در هر جمعه زیارت می‌کند؛ به همین خاطر زیارت قبور در شب جمعه و روز جمعه و صبح شنبه طبق آنچه که علماء ذکر کرده‌اند مستحب است.^۸

رسول الله ﷺ: میت شخصی را که در دنیا با وی آشنا بوده اگر به وی سلام دهد می‌شناسد و جواب سلام وی را می‌دهد.^۹

۱- سنن الکبری للبيهقي ج ۵ ص ۲۸۴ - الجوهرة النيرة باب الجنائز

۲- سنن الترمذی ج ۴ ص ۲۵ - مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۱۳ - المستدرک علی الصحيحین ج ۱ ص ۵۱۳ - مشکاة المصابيح ج ۱ ص ۴۵۵

۳- مسند امام احمد ج ۷ ص ۱۵۲ - سنن ابی داود ج ۹ ص ۲۴ - صحيح ابن حبان ج ۴ ذکر الإخبار عما يُستحب للمرء من تحفظ أذى الموتى ولا سيما في أجسادهم - سنن الکبری للبيهقي ج ۵ ص ۴۰۷

۴- مسند امام احمد ج ۷ ص ۲۸۸ - مجمع الزوائد ج ۸ ص ۵۷ - المستدرک علی الصحيحین ج ۳ ص ۶۳ - مشکاة المصابيح ج ۱ ص ۴۹۱

۵- احیاء علوم الدین ج ۴ ص ۴۳۴ - تنقیح القول الحثيث بشرح لباب الحديث الباب الثامن والثلاثون فی فضيلة ذکر القبر وأحواله - تفسير ألوسی ذیل آیه ۸۵ سوره ی بنی اسرائیل - شرح الصدور بشرح حال الموتی واهل القبور ج ۱ ص ۲۳۲

۶- السنن الصغری للبيهقي با زیارة القبور - المستدرک علی الصحيحین ج ۱ ص ۵۳۲ - نیل الاوطار ج ۴ ص ۱۵۲ - تلخیص الحبیر فی أحادیث الرافعی الکبیر ج ۲ ص ۱۰۱

۷- مجمع الزوائد ج ۳ ص ۶۶۶ - کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۵۳ - جامع المسانید و المراسیل ج ۷ ص ۱۸۵ - معجم الطبرانی الأوسط حرف العين اسمه عبدان - معجم الطبرانی الکبیر ج ۱۲ ص ۲۹۱

۸- التذکره فی أحوال الموتی قرطبی باب ما جاء أن أرواح الشهداء فی الجنة دون أرواح غیرهم - فتاوی ابن حجر الهیثمی ج ۲ ص ۲ - مواهب الجلیل لشرح مختصر الخلیل ج ۳ ص ۳ - حاشیة الصاوی علی الشرح الصغیر ج ۱ ص ۵۴۲

از رسول الله ﷺ: همانا اعمال شما بر خویشاوندانتان که مرده‌اند عرض کرده می‌شود؛ اگر خیر باشد بر آن حمد الله ﷻ گویند و اگر غیر این باشد، گویند: بار الها اینان را نمیران تا وقتی که هدایتشان کنی همچنان که ما را هدایت کردی.^۲

از رسول الله ﷺ: وقتی زمان مرگ مؤمنی برسد، فرشتگان رحمت با ابریشمی سفید بر وی وارد شوند و گویند: خارج شو از جسد درحالی که راضی هستی و راضی کرده‌ای به‌سوی روح و ریحان - نعمت الهی - بدون غضب. پس جان مؤمن مانند بهترین مشک - با بهترین عطر - بیرون شود تا اینکه جان وی را فرشتگان دست‌به‌دست کنند تا اینکه به دروازه‌ی آسمان برسند. پس گویند - اهل السماء -: این چه بوی خوشی است که از زمین آمده است؛ پس وی را پیش ارواح مؤمنان ببرند؛ پس آنان از شادی شما در وقتی که غائبش بیاید شادترند - ارواح آن چنان شاد می‌شوند که انگار گمشده‌ی خود را پیدا کرده باشند، بلکه از آن هم شادترند. - پس - ارواح مؤمنان - از وی می‌پرسند: فلانی چه کار می‌کند؟ بعد گویند که او را به حالش بگذارید که وی در غم دنیا بوده است. در این حال وی گوید: مگر فلانی پیش شما نیامده است؟ آنان گویند: پس وی به هاویه - جهنم - رفته است؛ و کافر وقتی مرگش حاضر شود فرشتگان عذاب پیشش می‌آیند و می‌گویند: خارج شو درحالی که غضب کرده شده‌ای به‌سوی عذاب الله ﷻ، پس جان وی با بدترین بوی خارج شود؛ پس با وی به دروازه‌ی زمین می‌روند؛ پس - اهل زمین - گویند که این چه بوی بدی است تا اینکه وی را پیش ارواح کفار برند.^۳

رسول الله ﷺ: هر کس هنگام گذر بر مقابر سوره‌ی اخلاص را یازده بار بخواند و به اموات هدیه دهد، برای خواننده‌ی آن به عدد اموات ثواب داده می‌شود.^۴

رسول الله ﷺ: کفن‌های اموات خود را نیکو درست کنید؛ زیرا آنان (به خاطر کفنشان) با یکدیگر مباحثات می‌کنند و همدیگر را در قبورشان زیارت می‌کنند.^۵

از بریدهٔ (صحابی): رسول الله ﷺ به ما تعلیم می‌دادند که وقتی به مقابر می‌رویم (بگوئیم): «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لِلْآحِقُونَ، نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَلكُمُ الْعَافِيَةَ»

یعنی: سلام بر شما ای اهل دیار مؤمنان و مسلمانان، إِن شَاءَ اللَّهُ ما نیز به شما خواهیم پیوست، از الله ﷻ برای خودمان و شما عافیت می‌طلبیم. (عافیه: بخشش - سلامتی).^۶

حضرت عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ (صحابی) در مرض الموت بود که امور ذیل را وصیت کردند: وقتی من فوت نمودم، همراه من نوحه‌خوان و آتش نیاورید و وقتی مرا دفن کردید پس بر من خاک بریزید، سپس کنار قبر من بمانید به‌اندازه‌ی نحر

۱- عمدة القاری ج ۸ ص ۶۷ - مرقاة المفاتیح ج ۴ ص ۲۵۴ - حاشیة الطحطاوی علی مراقی الفلاح ج ۱ ص ۳۰۵

۲- کنز العمال ج ۱ ص ۳۲۲۵ - الفتح الکبیر ج ۱ ص ۲۹۲ - جامع المسانید و المراسیل ج ۲ ص ۲۱۷ - مسند امام احمد ج ۳ ص ۶۴۳ - مجمع الزوائد ج ۳ ص ۷۳

۳- سنن النسائی الصغری ج ۴ ص ۳۰۶ - نسائی الکبری ج ۱ ص ۶۰۳ - جامع المسانید و المراسیل ج ۱ ص ۱۹۵ - مشکاة المصابیح ج ۱ ص ۴۵۷ - الفتح

الکبیر ج ۱ ص ۱۰۲ - المسند الجامع کتاب الجنائز - صحیح ابن حبان ج ۴ باب المریض و ما یتعلق به

۴- جامع المسانید و المراسیل ج ۷ ص ۳۸۹ - کنز العمال ج ۱ ص ۳۱۹۲ - فضائل سورة الإخلاص حسن الخلال - عمدة القاری ج ۳ ص ۱۱۴ - تحفه

الأخوذی شرح سنن الترمذی ج ۳ ص ۲۸۹ - مرقاة المفاتیح ج ۴ ص ۱۸۰ - مراقی الفلاح شرح نور الإيضاح ج ۱ ص ۳۰۵ - الدر المختار شرح تنویر الأبصار

ج ۲ ص ۲۰۴ - کنز الدقائق کتاب الحج باب الحج عن الغیر

۵- التذکرة فی أحوال الموتی - شرح الصدور بشرح حال الموتی و اهل القبور ج ۱ ص ۱۹۲ - کنز العمال ج ۱ ص ۳۱۷۳

۶- مشکاة المصابیح ج ۱ ص ۴۸۸

(سربریدن) شتران و تقسیم گوشت آنان تا با شما انس گیرم و ببینم که به فرستادگان (منکر و نکیر) پروردگارم، چه جوابی می‌دهم.^۱

رسول الله ﷺ: میت در قبر خود مانند کسی است که در حال غرق شدن می‌باشد که کمک می‌خواهد و منتظر دعایی از طرف پدر و مادر یا ولد و یا دوست مورد اطمینان است. پس وقتی این دعاء به وی برسد، پس - همین دعاء - از دنیا و آنچه در آن می‌باشد دوست‌تر و بهتر است و همانا الله ﷻ بر اهل قبور، به سبب دعای اهل دنیا - هدیه‌هایی - مانند کوه‌ها و هدیه‌ی زندگان را به مردگان می‌رساند و هدیه‌ی زندگان برای مردگان استغفار - طلب آمرزش - برای آن‌ها و صدقه از طرف آن‌ها می‌باشد.^۲

سعد ﷺ (صحابی) نزد رسول الله ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله ﷺ، همانا امّ سعد ﷺ صدقه دادن و آزاد کردن را دوست می‌داشت؛ پس آیا اگر من صدقه دهم یا که آزاد کنم برای وی اجری می‌باشد؟ حضرت ﷺ جواب دادند: بله.^۳

وقتی خبر فوت جعفر ﷺ را برای حضرت رسول الله ﷺ آوردند، حضرت ﷺ فرمودند: برای آل جعفر غذا درست کنید؛ زیرا بر آنان امری وارد شده است که آنان را به خود مشغول می‌کند.^۴

همانا عمران بن حصین ﷺ (صحابی) وقتی اجلش نزدیک شد گفت: وقتی من مردم پس بر شکم من دستاری ببندید و وقتی از (دفن) برگشتید پس نحر (سربریدن و ذبح کردن شتر) کنید و (به مردم) اطعام کنید (غذا دهید).^۵

از ابن عباس ﷺ: ارواح اموات در روز عید و جمعه و نیمه‌ی شعبان بر در خانه‌های خود می‌آیند و می‌گویند: آیا کسی نیست که ما را یاد کند؟ آیا کسی نیست که بر ما رحم کند؟ آیا کسی نیست که غربت ما را یاد کند؟ ... (تجهیز الجنائز) ص ۱۶۴ چاپ دارالکتب النعمانیة کابل

مستحب است که تا هفت روز از طرف میت صدقه داده شود؛ به آن مقدار که وسع اولیاء میت می‌رسد.^۶

اگر ولی میت طعامی برای فقراء بسازد و خیرات کند، حسن و نیکو است. (اگر در ورثه وارث صغیر نباشد و اگر صغیر باشد، این کار از ترکه انجام نشود).^۷

ولی میت از طرف میت **به مدت هفت روز صدقه دهد** و اگر وسعش نرسد سه روز این کار را بکند و اگر وسعش نرسد یک روز این کار را بکند.^۸

دلیل:

طاووس تابعی بزرگ و عمیر و مجاهد: **مردگان در قبر خود تا هفت روز مفتون می‌شوند** پس صحابه ﷺ مستحب می‌دانستند که در این ایام از طرف میت اطعام کنند.^۹

۱- صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۱۲

۲- جامع المسانید و المراسیل ج ۶ ص ۳۰۹ - لسان المیزان ج ۵ ص ۱۱۳ - میزان الاعتدال ج ۶ ص ۸۶ - الفردوس بمأثور الکتاب ج ۴ ص ۱۰۳

۳- سنن الکبری للبیهقی ج ۹ ص ۳۹۰

۴- المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۵۲۷

۵- مجمع الزوائد ج ۳ ص ۸۵ - معجم الطبرانی الکبیر ج ۱۸ ص ۱۰۶

۶- حاشیة الطحطاوی علی مراقی الفلاح ج ۱ ص ۳۰۵

۷- البحر الرائق شرح کنز الدقائق ج ۲ ص ۱۸۳ - مرآة المفاتیح ج ۱۰ ص ۱۸۳ - حاشیة الطحطاوی علی مراقی الفلاح ج ۱ ص ۳۰۵ - حاشیة رد المحتار علی الدر المختار ج ۲ ص ۲۰۴

۸- تجهیز الجنائز ص ۱۶۱ ناقلا عن المضمرة - شرعة الاسلام مخطوط تک جلدی ص ۳۹

و این از مسائلی است که رأی را بدان دخالتی نیست و در حکم مرفوع است؛ زیرا صحابه رضی الله عنهم نمی توانستند به رأی خود از غیب خبر دهند پس از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده اند.

مسئله ۴ < سنت این است که ولیّ میت قبل از تمام شدن شب اول قبر از آنچه در وسع وی می باشد از طرف وی (میت) صدقه دهد و اگر چیزی برای صدقه دادن نیافت پس دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت بعد از حمد یک «آیه الکرسی» و ده «الهاکم التکاثر» بخواند و بعد از آن بگوید: بار الهاء، من این نماز را برای تو خواندم و خود می دانی که از آنچه منظوری دارم؛ پس ثواب این نماز را به قبر فلان کس برسان و الله تعالی اجری بسیار و نور و درجه و شفاعت تخصیص دهد.^۲

رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی از دفن میتی برمی گشتند زن آن میت کسی را پیش رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاده بودند و ایشان را خبر دادند که برای آن ها طعامی ساخته است و رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت وی را اجابت کردند و وقتی مشغول خوردن شدند اصحاب رضی الله عنهم دیدند که رسول الله صلی الله علیه و آله لقمه را در دهانشان می چرخاند و فرمودند: می بینم که این گوشت گوسفندی است که بدون اجازه ی صاحب وی ذبح شده است و آن زن عذر خود را بیان داشتند؛ پس رسول الله صلی الله علیه و آله به وی گفتند که با این گوشت اسیران را طعام دهید.^۳

مسئله ۵ < برای مکروه دانستن طعام از اهل میت هیچ دلیل شرعی نیست؛ مگر اینکه حدیث جبر که می گوید: ما اتّخاذ طعام را از نیاخت (نوحه) می دانستیم که آن حدیث نیز با حدیث فوق الذکر معارض است (حدیث سابق که رسول الله صلی الله علیه و آله دعوت زن میت را پذیرفتند).^۴

و آن کسی که از نیاخت می شمارد از صحابه رضی الله عنهم است و اینکه دعوت را قبول می کند رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد (فافهم و لا تغفل و لا تأخذک العصبیه).

مسئله ۶ < و آن ادعایی که می گویند صدقه دادن را برای ریاء انجام می دهند و این که طعام دادن برای جشن مشروعیت دارد نه برای عزاء، از نظر دلایل شرعی به پیشیزی نمی ارزد؛ چون که احادیث نفع صدقه از طرف میت بیشتر از آن است که شمرده شود و در هیچ یک از آن ها برای صدقه دادن وقت تعیین نکرده اند و از کسانی که می گویند این کار برای ریاء است می پرسیم: آیا قلب آنان را شکافتید و دیدید که آنان برای ریاء این کار را انجام می دهند؟ (نعوذ بالله از چشم بستن و غیب گفتن).

و چه دلیلی است بر مشروعیت آن در جشن نه در حزن؟ جواب آن این است: هیچ دلیل شرعی برای آن نیست. رسول الله صلی الله علیه و آله: گریه کردن بدون سروصدا از اخلاق انبیاء است و نشانه ی دل رحم بودن و اگر همراه با سروصدا باشد، آن از شیطان است.^۵

حال به بررسی دلایل موافقان و مخالفان صدقه دادن از طرف میت می پردازیم:

۱- المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانية أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن حجر العسقلانی (المتوفی: ۸۵۲هـ) ص ۳۳۰ - أحوال القبور

المؤلف: زين الدين عبد الرحمن بن أحمد بن رجب بن الحسن (المتوفی: ۷۹۵هـ)

۲- تجهيز الجنائز ص ۱۶۱ ناقلاً عن شرعة الاسلام

۳- مشکاة المصابيح ج ۳ ص ۳۱۲ - سنن ابی داود ج ۹ ص ۱۸۰ - سنن الکبری للبيهقي ج ۸ ص ۲۴۰ - سنن الدارقطني ج ۴ ص ۱۸۹

۴- حاشية الطحطاوى على مراقى الفلاح ج ۱ ص ۳۰۵

۵- صحيح البخاری ج ۱ ص ۴۳۱ - صحيح مسلم ج ۶ ص ۱۸۸ - مسند امام احمد ج ۱ ص ۶۱۸ - صحيح ابن حبان ج ۱ ص ۲۴۶ - سنن الکبری للبيهقي

ج ۵ ص ۴۳۷

ابتدا قول کسانی که از طرف میت صدقه داده‌اند اعم از آب و غذا یا به اصطلاح اطعام بیان می‌شود:

۱- وَعَنْ عَاصِمِ بْنِ كُلَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي جَنَازَةٍ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ عَلَى الْقَبْرِ يُوصِي الْحَافِرَ يَقُولُ: «أَوْسَعُ مِنْ قَبْلِ رَجُلِيهِ أَوْسَعُ مِنْ قَبْلِ رَأْسِهِ» فَلَمَّا رَجَعَ اسْتَقْبَلَهُ دَاعِيَا امْرَأَتِهِ فَأَجَابَ وَنَحْنُ مَعَهُ وَجِيءَ بِالطَّعَامِ فَوَضَعَ يَدَهُ ثُمَّ وَضَعَ الْقَوْمَ فَأَكَلُوا فَظَرُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَلُوكُ لُقْمَةً فِي فَمِهِ ثُمَّ قَالَ أَجِدُ لَحْمَ شَاةٍ أَخَذْتَ بَغِيرٍ إِذْنِ أَهْلِهَا فَأَرْسَلْتَ الْمَرْأَةَ تَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أُرْسَلْتُ إِلَى النَّقِيعِ وَهُوَ مَوْضِعُ بَيْعٍ فِيهِ الْغَنَمُ لِيُشْتَرَى لِي شَاةٌ فَلَمْ تَوْجَدْ فَأَرْسَلْتُ إِلَى جَارٍ لِي فَقَدْ اشْتَرَى شَاةً أَنْ أُرْسَلَ إِلَيَّ بِهَا بَشْمَنَهَا فَلَمْ يَوْجَدْ فَأَرْسَلْتُ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَرْسَلَتْ إِلَيَّ بِهَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَطْعِمِي هَذَا الطَّعَامَ الْأَسْرَى»^۱

ترجمه: از عاصم بن کلب و وی از پدرش از مردی از انصار گفت که همراه رسول الله ﷺ برای جنازه ای خارج شدیم پس رسول الله ﷺ را دیدم که بر سر قبر ایستاده است و به قبرکن می‌فرمایند: از طرف پای میت قبر را گشادتر کن و از طرف سر وی نیز گشادتر کن پس وقتی از دفن میت برمی‌گشتند، فرستاده‌ی زن میت آمد و رسول الله ﷺ دعوت وی را اجابت کردند و وقتی مشغول خوردن شدند اصحاب ﷺ دیدند که رسول الله ﷺ لقمه را در دهانشان می‌چرخاند و فرمودند: می‌بینم که این گوشت گوسفندی است، که بدون اجازه‌ی صاحب وی ذبح شده است و آن زن کسی را پیش حضرت ﷺ فرستادند و گفتند: که یا رسول الله ﷺ من برای خرید گوسفند به نقیع فرستادم (نام مکانی که در آن گوسفند معامله می‌شد) ولی در آنجا گوسفند نیافتم پس به همسایه ام که گوسفندی خریده بود فرستادم تا با قیمتش گوسفند را برایم بفروشد ولی همسایه ام نبود و من به همسر وی گفتم و وی آن گوسفند را برایم فرستاد. پس رسول الله ﷺ به وی گفتند که با این گوشت اسیران را طعام دهید.^۲

نتیجه‌ی این روایت:

رسول الله ﷺ دعوت زن میت را قبول کرده است و شرط اطعام و صدقه حلال بودن شیء مورد صدقه است و زن میت بودن را از احناف در رد المحتار و در حاشیه طحطاوی مطرح کرده‌اند.

۲- وَقَدْ رَوَى أَنَّ الْحَسَنَ وَالنَّخْعِيَّ قَالَا: " أَدْرَكْنَا النَّاسَ وَهُمْ يَقْسِمُونَ عَلَى الْقَرَابَاتِ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ مِنَ الْعَيْنِ (أَيِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ " فَإِذَا قَسَمَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَصَارَتِ الْقِسْمَةُ إِلَى الْأَرْضِينَ وَالرَّقِيقِ - قَالُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا.

امام حسن بصری و نخعی چنین گویند: ما مردم را چنان یافتیم که در وقت تقسیم ترکه از عین یعنی طلا و نقره به حاضران (از نزدیکان و فقرا و مساکین) تقسیم می‌دادند و وقتی به تقسیم زمین و مانند آن می‌رسیدند با قول حسن از کسانی که اهل میراث نبودند، عذرخواهی می‌کردند. (زهرة التفاسیر و تفسیر الکشاف. معانی القرآن وإعرابه أبو إسحاق الزجاج (المتوفى: ۳۱۱هـ)

و منظور از مردم در این اثر صحابه ﷺ می‌باشند.

نتیجه‌ی این روایت:

صحابه ﷺ در وقت مرگ شخص بین مردم خیرات می‌کرده‌اند.

۱- مشکاه المصابیح ج ۳ ص ۱۶۷۱

۲- مشکاه المصابیح ج ۳ ص ۳۱۲ - سنن ابی داود ج ۹ ص ۱۸۰ - سنن الکبری للبيهقي ج ۸ ص ۲۴۰ - سنن الدارقطني ج ۴ ص ۱۸۹

۳- عمرة بنت عبد الرحمن، أن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبي بكر، قال مثل ذلك، حين قسم ميراث أبيه يعني: أمر بشاة، فاشترت من المال، وبطعام فصنع، حين قسم ميراث أبيه، قال: فذكرت ذلك لعائشة، فقالت: عمل بالكتاب، هي لم تنسخ.^۱

ترجمه: عبدالرحمن ؑ فرزند حضرت ابوبکر صدیق ؑ وقتی حضرت ابابکر صدیق ؑ وفات یافتند امر کردند تا گوسفندی آورده و ذبح کرده و طعام درست کرده و در وقت تقسیم میراث پدر بزرگوارشان ؑ بین مردم اطعام کردند و راوی گوید: من این را به ام المومنین حضرت عایشه صدیقه ؑ خبر دادم که برادرشان این کار را کرده‌اند و حضرت عایشه ؑ فرمودند: او به کتاب یعنی قرآن عمل کرده است و این آیه منسوخ نیست.

در مورد آیه مورد اشاره حضرت ام المومنین عایشه ؑ در بحث آیات اطعام بحث خواهد شد.

نتیجه‌ی این روایت:

طبق دومین روایت از صحابی عبدالرحمن بن ابی بکر ؑ اطعام از طرف میّت ثابت شد و این عمل به تأیید حضرت عایشه صدیقه ؑ رسید.

۴- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَرَبِيُّ قَالَ: ثنا أَبُو سَلَمَةَ قَالَ: ثنا حَمَّادٌ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ الْحَسَنِ، عَنْ الْأَحْتَفِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ الْخَطَّابِ يَقُولُ: "إِنْ فُرِشًا رُءُوسُ النَّاسِ، وَأَنْ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْهُمْ يَدْخُلُ فِي بَابٍ إِلَّا دَخَلَ مَعَهُ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ، فَلَمَّا طُعِنَ أَمَرَ صَهِبًا أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ وَيُطْعِمَهُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ حَتَّى يَجْتَمِعُوا عَلَى رَجُلٍ، فَلَمَّا وَضَعُوا الْمَوَائِدَ كَفَّ النَّاسُ عَنِ الطَّعَامِ فَقَالَ الْعَبَّاسُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ مَاتَ فَأَكَلْنَا بَعْدَهُ وَشَرَبْنَا، وَبَعْدَ أَبِي بَكْرٍ، وَأَنَّهُ لَا بُدَّ مِنَ الْأَكْلِ، فَأَكَلَ وَأَكَلَ النَّاسُ، فَعَرَفَ فَضْلَ قَوْلِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ."^۲

ترجمه: حضرت عمر ؑ در وقت ضربت خوردن وقتی شهادت خود را نزدیک دیدند به صهیب ؑ امر کردند تا سه روز برای مردم نماز بخواند و سه روز اطعام کند و وقتی از جنازه ی حضرت عمر ؑ برگشتند مردم دیدند که سفره ها پهن است و غذا آماده و مردم ابتدا از فرط ناراحتی دست به غذا نزدند و حضرت عباس ؑ عموی حضرت رسول الله ﷺ وارد شدند و گفتند که در وقت فوت رسول الله ﷺ و در وقت فوت حضرت ابوبکر ؑ خوردیم حالا به شهادت حضرت عمر ؑ نیز می خوریم و دست به غذا بردند و مردم نیز شروع به خوردن کردند و در اینجا بود که معنی قول حضرت عمر ؑ مشخص گشت یعنی اینکه قریش مردم را رهبر هستند.

نتیجه‌ی این روایت: ۱- حضرت عمر ؑ وصیت کردند تا سه روز به مردم اطعام شود و در این روایت بحث فقیر و مسکین و غیر آنان نیامده است. ۲- عباس ؑ عموی حضرت رسول الله ﷺ بیان داشتند که در وقت فوت رسول الله ﷺ و همچنین در وقت فوت حضرت ابوبکر ؑ خورده اند و برای همین در وقت شهادت نیز خوردند.

۱- کتاب تفسیر القرآن "أبو بکر محمد بن إبراهيم بن المنذر النيسابوري (المتوفى: ۳۱۹هـ) و الدر المنثور سيوطي

۲- کتاب الفوائد (الغيايات) المؤلف: أبو بکر محمد بن عبد الله بن إبراهيم بن عبدوّه البغدادي الشافعي البرّاز (المتوفى: ۳۵۴هـ) ص ۳۰۲ - إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة المؤلف: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبي بکر بن إسماعيل بن سليم بن قايماز بن عثمان البوصيري الكناني الشافعي (المتوفى: ۵۴۰هـ) ج ۲ ص ۵۰۹ - كنز العمال في سنن الأفعال والأقوال المؤلف: علاء الدين علي بن حسام الدين ابن قاضي خان القادري الشاذلي الهندي البرهانفوري ثم المدني الفمكي الشهير بالمتقي الهندي (المتوفى: ۹۷۵هـ) ۱۳ ص ۵۰۹ - جامع الأحاديث (ويشتمل على جمع الجوامع للسيوطي والجامع الأزهر وكنوز الحقائق للمناوي، والفتح الكبير للنبيهاني) ۲۶ ص ۳۰۲ - المعرفة والتاريخ المؤلف: يعقوب بن سفيان بن جوان الفارسي الفسوي، أبو يوسف (المتوفى: ۲۷۷هـ) ۱ ص ۵۱۱ و حياة الصحابة

۵- حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا حَمَّادٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ، أَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ أُمِّي افْتَلَتَتْ نَفْسَهَا، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَتَصَدَّقْتُ وَأَعْطْتُ، أَفِيْجِزِي أَنْ أَتَصَدَّقَ عَنْهَا؟ فَقَالَ النَّبِيُّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: "نَعَمْ فَتَصَدَّقِي عَنْهَا".^۱

ترجمه: از حضرت عائشه رضی الله عنها: زنی گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله همانا مادرم فوت شد و اگر نمی مرد، صدقه می داد و عطا می کرد؛ آیا من از طرف وی صدقه دهم از طرف وی کفایت می کند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بله پس از طرف وی صدقه دهید.

نتیجه‌ی این روایت:

رسول الله صلی الله علیه و آله امر به صدقه از طرف میت می کنند و از انواع صدقه چیزی استثنا نمی کنند.
بحث لغوی و شرعی صدقه و انفاق و اطعام مفصلاً بیان خواهد شد.

۱- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنِيعٍ، حَدَّثَنَا رَوْحُ بْنُ عُبَادَةَ، حَدَّثَنَا زَكْرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ، أَخْبَرَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أُمَّهُ تُوفِّيَتْ، أَفِيَنْفَعُهَا إِنْ تَصَدَّقْتُ عَنْهَا؟ قَالَ: "نَعَمْ" قَالَ: فَإِنَّ لِي مَخْرَفًا، وَأَشْهَدُكَ أَنِّي قَدْ تَصَدَّقْتُ بِهِ عَنْهَا (۲).^۲

ترجمه: از ابن عباس رضی الله عنه مردی گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله همانا مادرم فوت شد، آیا صدقه دادن من برای وی سودی می‌رساند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: بله. پس آن مرد گفت من مخرفی دارم که شمارا شاهد می گیرم مبنی بر اینکه من این مخرف را از طرف مادرم صدقه داده‌ام.

مخرف خرما می چیده شده و تازه را گویند و همچنین به معنی بستان نیز آمده است.

نتیجه‌ی این روایت:

رسول الله صلی الله علیه و آله امر به صدقه از طرف میت می کنند و صدقه به هر دو معنا یعنی اطعام و بستان را شامل می‌شود.
صدقه شامل اطعام خرما و همچنین صدقه دادن بستان نیز می‌شود البته در این روایت احتمال اول زیاد است زیرا در مورد بستان و زمین وقف بکار برده می‌شود.

۲- حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ خَالِدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا أَتَاهُ هَلَاكُ جَعْفَرٍ قَالَ: «اجْعَلُوا لِي آلَ جَعْفَرٍ طَعَامًا؛ فَقَدْ جَاءَهُمْ مَا يَشْغَلُهُمْ» هَكَذَا قَالَ أَبُو دَاوُدَ، وَقَالَ غَيْرُهُ: عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ، عَنْ خَالِدِ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ.^۳

ترجمه: وقتی خبر فوت جعفر رضی الله عنه را برای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آوردند حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: برای آل جعفر غذا درست کنید؛ زیرا بر آنان امری وارد شده است که آنان را به خود مشغول می‌کند.

یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله به خویشاوندان میت امر کردند تا برای اهل میت طعام درست کنند.

۱- سنن ابی داود ج ۴ ص ۵۰۷

۲- سنن ابی داود ج ۴ ص ۵۰۷

۳- مسند ابی داود الطیالسی أبو داود سلیمان بن داود بن الجارود الطیالسی البصری (المتوفی: ۲۰۴هـ) ج ۲ ص ۲۸۴

نتیجه این روایت: خویشاوندان اهل میت برای اهل میت غذا درست کنند.

۳- عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : أَنَّهَا كَانَتْ إِذَا مَاتَ الْمَيِّتُ مِنْ أَهْلِهَا، فَاجْتَمَعَ لِذَلِكَ النِّسَاءُ ثُمَّ تَفَرَّقْنَ؛ إِلَّا أَهْلَهَا وَخَاصَّتَهَا؛ أَمَرَتْ بِرُمَّةٍ مِنْ تَلْبِينَةٍ، فَطَبَخَتْ، ثُمَّ صَنَعَ تَرِيدٌ، فَصَبَّتِ التَّلْبِينََةَ عَلَيْهَا، ثُمَّ قَالَتْ (وَفِي رِوَايَةٍ: أَنَّهَا كَانَتْ تَأْمُرُ بِالتَّلْبِينِ لِلْمَرِيضِ وَلِلْمَحْزُونِ عَلَيَّ أَهْلِكَ [وَتَقُولُ: هُوَ الْبَغِيضُ النَّافِعُ]، وَكَانَتْ تَقُولُ: كُلْنَ مِنْهَا؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: [إِنَّ] التَّلْبِينََةَ مَجْمَعَةٌ لِفُؤَادِ الْمَرِيضِ، تَذْهَبُ بِنَعْصِ الْحُزْنِ".^۱

از حضرت عائشه رضی الله عنه همسر رسول الله صلی الله علیه و آله: عادت ایشان بر این بود که وقتی از اهل وی کسی فوت می‌شد و زنان بر آن جمع می‌شدند و بعد متفرق می‌شدند و فقط اهل ایشان و افراد خاصه ی ایشان می‌ماندند، امر می‌کردند که طعام تلبینه درست کنند و ترید درست می‌کردند و از تلبینه بر آن می‌ریختند و بعد می‌گفتند (و در روایتی طعام تلبینه را بر مریض و غمگین بر میت امر می‌کرده‌اند) این برای کسی که ناراحت باشد نافع است و می‌گفتند: از این بخورید؛ زیرا من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌گفتند تلبینه سبب آسایش مریض است و غم را می‌زداید. نتیجه: اهل میت و خواص وی به دستور حضرت عائشه رضی الله عنه در خانه غذا درست کرده صرف می‌کرده‌اند.

۴- رَوَى أَحْمَدُ فِي كِتَابِ الزُّهْدِ وَأَبُو نُعَيْمٍ فِي الْحِلْيَةِ عَنْ طَاوُسٍ قَالَ إِنَّ الْمَوْتَى يُفْتَنُونَ فِي قُبُورِهِمْ سَبْعًا وَكَأَنَّهُمْ يَسْتَحِبُّونَ أَنْ يَطْعَمُوا عَنْهُمْ تِلْكَ الْأَيَّامَ^۲

ترجمه: احمد در کتاب الزهد و ابونعیم در حلیه الاولیا از طاوس چنین روایت کنند که گفته است: مردگان در قبور خود تا هفت روز مفتون (مورد سؤال واقع می‌شوند و یا مورد عذاب) هستند و صحابه رضی الله عنه مستحب می‌دانستند که در این ایام یعنی هفت روز از طرف میت اطعام کنند.

نتیجه این روایت:

صحابه رضی الله عنه مستحب می‌دانستند تا هفت روز از طرف میت اطعام کنند و جمله «صحابه رضی الله عنه مستحب می‌دانستند» دو معنی دارد یکی اینکه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله چنین بوده است و یا بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و در زمان صحابه رضی الله عنه بوده است.

و سیوطی در کتاب طلوع الثریا لاظهار ما خفی می‌گوید:

۱- مسند احمد ج ۴۱ ص ۵۷

۲- حاشیه السندی علی سنن النسائی ج ۴ ص ۱۰۳ - روائع التفسیر (الجامع لتفسیر الإمام ابن رجب الحنبلی) المؤلف الإمام الحافظ / أبو الفرج عبد الرحمن بن رجب الحنبلی (ص ۵۹۹) از مجاهد و عبید بن عمیر چنین روایت کرده‌اند - أحوال القبور المؤلف: زین الدین عبد الرحمن بن أحمد بن رجب بن الحسن، السلاوی، البغدادی، ثم الدمشقی، الحنبلی (المتوفی: ۷۹۵هـ) ج ۱ ص ۱۱۶ - تفسیر أלו سی ج ۸ ص ۱۵۳ - المسالک فی شرح مؤطاً مالک المؤلف: القاضی محمد بن عبد الله أبو بکر بن العربی المعافری الاشبیلی المالکی (المتوفی: ۵۴۳هـ) - قرأه وعلق علیه: محمد بن الحسين السليمانی وعائشة بنت الحسين السليمانی ج ۳ ص ۵۹۶ - التوضيح لشرح الجامع الصحيح المؤلف: ابن الملقن سراج الدين أبو حفص عمر بن علي بن أحمد الشافعي المصري (المتوفی: ۸۰۴هـ) ج ۱ ص ۱۶۳ - الاستذکار المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی (المتوفی: ۴۶۳هـ) ج ۳ ص ۸۹ - الكتاب: البداية والنهاية المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفی: ۷۷۴هـ) ج ۹ ص ۲۷۰ - الدر المنثور المؤلف: عبد الرحمن بن أبي بکر، جلال الدين السيوطی (المتوفی: ۹۱۱هـ) - المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانية المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانی (المتوفی: ۸۵۲هـ) ج ۵ ص ۳۳۰ - سير السلف الصالحين لإسماعيل بن محمد الأصبهانی المؤلف: إسماعيل بن محمد بن الفضل بن علي القرشي الطليحي التيمي الأصبهاني، أبو القاسم، الملقب بقوام السنة (المتوفی: ۵۳۵هـ) ج ۱ ص ۸۲۷ - صفه الصفوة جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد الجوزی (المتوفی: ۵۹۷هـ) ج ۱ ص ۴۵۴ - عمدة القاری شرح صحيح البخاری المؤلف: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابی الحنفی بدر الدين العيني (المتوفی: ۸۵۵هـ) ج ۸ ص ۲۰۹.

۵- ولنختم الكتاب بلطائف: الاولى: ان سنة الاطعام الى سبعة ايام بلغني آناها مسترة الى الآن بمكة و المدينة، فالظاهر آناها لم تترك من عهد الصحابة الى الآن و انهم اخذوها خلفا عن سلف الى الصدر الاول...

ترجمه:

پس کتاب را با بیان چند نکته‌ی لطیف تمام کنیم:

نکته ی لطیف اول: همانا **سنت اطعام تا هفت روز** را به من چنین رسیده است که تا این زمان در مکه و مدینه، مستمراً ادامه دارد پس آنچه بر می‌آید این است که این سنت از عصر صحابه رضی الله عنه تا به امروز ترک نشده است و آنان پشت در پشت از گذشتگان خود این سنت را گرفته‌اند تا اینکه به صدر اول یعنی دوره ی صحابه رضی الله عنه می‌رسد.^۱

سیوطی متوفای ۹۱۱ می‌باشد.

حال بیان اقوال مشروع ندانستن اطعام از طرف میت:

۱- عن جرير بن عبد الله قال كنا نعد الاجتماع إلى أهل الميت وصنعهم الطعام من النياحة.^۲

یعنی جریر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: ما جمع شدن به اهل میت و طعام ساختن آنان را از نیاحت می‌شمردیم.

نتیجه‌ی این روایت: جریر رضی الله عنه می‌گوید اجتماع و صنع طعام از جمله‌ی نوحه‌خوانی محسوب می‌شود و این را به صحابه رضی الله عنهم نسبت می‌دهد.

۲- حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، عَنْ مَالِكِ بْنِ مِغْوَلٍ، عَنْ طَلْحَةَ قَالَ: قَدِمَ جَرِيرٌ عَلَى عُمَرَ فَقَالَ: هَلْ يُنَاحُ قَبْلَكُمْ عَلَى الْمَيِّتِ؟ قَالَ: «لَا». قَالَ: فَهَلْ تَجْتَمِعُ النِّسَاءُ عِنْدَكُمْ عَلَى الْمَيِّتِ وَيُطْعَمُ الطَّعَامُ؟ قَالَ: «نَعَمْ»، فَقَالَ: «تِلْكَ النَّيَاحَةُ».^۳

ترجمه: جریر رضی الله عنه نزد حضرت عمر رضی الله عنه آمدند. پس حضرت عمر رضی الله عنه گفتند: آیا طرف شما بر میت نوحه‌خوانی می‌شود؟ جریر رضی الله عنه گفتند: خیر. پس حضرت عمر رضی الله عنه گفتند: آیا زنان نزد شما (عندکم به ضمیر جمع مذکر) جمع می‌شوند و طعام اطعام کرده می‌شود؟ پس جریر رضی الله عنه گفتند: بله. پس حضرت عمر رضی الله عنه گفتند: این نیاحت است.

نتیجه‌ی روایت طبق قول حضرت عمر رضی الله عنه جمع شدن زنان نزد مردان و اطعام طعام یعنی غذا خوردن از نیاحت است.

۳- ضیافت گرفتن برای حادثه‌های سرور مشروع است نه در وقت عزا.

نتیجه: این نه روایت است و نه چیز دیگر بلکه قول ابن همام است که در قرن نهم هجری می‌زیسته است.

طبق آیه ۵۹ سوره نساء حل تنازع چنین است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا [۵۹: ۴]^۴

ترجمه آیه: ای مؤمنان از خداوند و پیامبر و اولوالامرتان اطاعت کنید و اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید، هرگاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، آن را به خدا [کتاب] و پیامبر [سنت] عرضه بدارید که این بهتر و نیک انجام‌تر است.

۱- طلوع الثريا لاظهار ما خفي، مؤلف سیوطی صفحه‌ی ۵۹

۲- تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق ج ۱ ص ۲۳۶

۳- مصنف ابن ابی شیبہ ج ۲ ص ۴۸۷

۴- سوره نساء آیه ۵۹

یعنی کسانی که ایمان دارند باید از الله ﷻ اطاعت کنند و از رسولش ﷺ و از اولی الامر اطاعت کنند. (اولوالامر را بعضی رهبر دولت گفته‌اند و بعضی دیگر فقها؛ در هر صورت اطاعت از اولی الامر تا وقت نزاع و اختلاف است و اگر اختلاف رخ دهد ادامه‌ی آیه بیان می‌دارد که چه باید کرد.)

«فاء» تعقیب است یعنی ادامه‌ی امر اطاعت از الله ﷻ و اطاعت از رسول الله ﷺ و اولی الامر است پس اولی الامر هر که باشند در وقت اختلاف باید به الله ﷻ (قرآن) و سنت رجوع شود و شخص سومی وجود ندارد.

و در این آیه تأکید می‌کند که اگر به الله ﷻ و روز قیامت ایمان دارید این چنین عمل کنید پس بر هر شخص مؤمن به الله ﷻ و مؤمن به قیامت واجب است که اولاً از این سه مورد اطاعت کنند (اگر جواب «ان کنتم» را از اول «اطیعوا» تا آخر بدانیم) و اگر در آن اختلاف پیش آمد، واجب است که بر الله ﷻ و رسولش ﷺ عرضه شود نه شخص دیگر.

مقایسه ای جالب بین این آیه و آیه ۳۱ توبه:

یعنی این آیه:

اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ [۹:۳۱]^۱

اینان احبار و راهبان‌شان و مسیح بن مریم را به جای خداوند به خدایی گرفته‌اند و حال آنکه فرمانی جز این به آنان داده نشده است که خدای یگانه را بپرستند [همان خداوندی] که خدایی جز او نیست، [و] منزّه است از شریکی که برای او قائل می‌شوند.

در مورد تفسیر این آیه چنین روایت کرده‌اند:

عن عدي بن حاتم قال: أتيت النبي صلى الله عليه وسلم وفي عنقي صليب من ذهب فقال: «يا عدي اطرَحْ عَنْكَ هَذَا الْوَثْنِ وَسمِعْتَهُ يقرأ في سورة براءة اتَّخِذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فقال: أما إنهم لم يكونوا يعبدونهم ولكنهم كانوا إذا أحلوا لهم شيئاً استحلوه وإذا حرموا عليهم شيئاً حرموه» أخرجه الترمذي.^۲

از عدی بن حاتم رضی الله عنه: من نزد رسول الله ﷺ آمدم درحالی که در گردنم صلیبی از طلا آویخته بودم. پس رسول الله ﷺ فرمودند: ای عدی این بت را دور بیاورد و شنیدم که این آیه را قرائت می‌کردند. پس فرمودند آگاه باش اینان ارباب و علمای خود را عبادت نمی‌کرده‌اند بلکه وقتی علمای آنان چیزی را حلال می‌کردند حلال می‌دانستند و وقتی چیزی را حرام می‌کردند حرام می‌دانستند.

حالا این حدیث را هم کنار دو آیه قرار دهید تا نتیجه معلوم شود:

عن أبي سعيد رضي الله عنه أن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنْ مَنْ قَبْلَكُمْ شِرْراً بَشِيراً، وَذِراعاً بَذِراعٍ، حَتَّى لَوْ سَلَكَوا جُحْرَ ضَبٍّ لَسَلَكَتُمُوهُ". قلنا: يا رسول الله! اليهود والنصارى؟ قال: فَمَنْ؟!"^۳

۱- سوره توبه آیه ۳۱

۲- سنن ترمذی ج ۵ ص ۲۷۸

۳- مختصر صحیح الامام البخاری ج ۲ ص ۴۴۴

ترجمه: همانا شما راه و روش کسان قبل خود را خواهید رفت و جب به جب و ذراع به ذراع حتی اگر آنان در سوراخ سوسماری رفته باشند شما نیز خواهید رفت. گفتیم یا رسول الله ﷺ منظور شما یهودیان و مسیحیان است؟ فرمودند پس چه کسانی؟ یعنی بله شما (مسلمانان) راه و روش یهود و نصاری را پیش خواهید گرفت.

پس اگر ما هم در وقت نزاع آیات و احادیث را کنار بگذاریم و قول هر کس با هر مقام علمی بدون دلیل قبول کنیم قطعاً مانند یهود و نصاری شده ایم و باید به هوش بود.

فقیه وقتی که دلیل داشته باشد و مقابل آیه و حدیث نباشد حکمش مقبول است.

و در حدیث معاذ ﷺ نیز این امر به روشنی بیان شده است؛ وقتی که رسول الله ﷺ فرمودند: با چه حکم خواهی کرد؟ معاذ ﷺ گفتند: با کتاب الله. پس رسول الله ﷺ فرمودند: فان لم تجد فیها (اگر در کتاب نیافتی چه؟) یعنی با فای تعقیب آورده است و بدین معنی است که ترتیب در حکم اول کتاب الله است و معاذ ﷺ گفتند: با سنت رسول الله ﷺ؛ و حضرت ﷺ فرمودند: اگر در آن نیافتی چه؟ یعنی در سنت رسول الله ﷺ نبود چه؟ پس معاذ ﷺ گفتند: اجتهد برأیی؛ یعنی اجتهد می‌کنم.^۱

در این حدیث درجه و موقعیت مکانی اجتهد بیان شده است و آن اینکه وقتی در کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ نباشد نوبت به اجتهد می‌رسد.

قال: و إذا حضر القسمة أولوا القربى الآية. ثم منهم من قال بوجوبه ومنهم من قال باستحبابه. وعلى الوجوب فعن سعيد بن المسيب والضحاك أنها منسوخة بآية الموارث، وعن أبي موسى الأشعري وإبراهيم النخعي والشعبي والزهري ومجاهد والحسن وسعيد بن جبیر أنها محكمة لكنها مما تقاؤون به الناس، قال الحسن: أدركنا الناس وهم يقسمون على القربات واليتامى والمساكين من الورق والذهب، فإذا آل الأمر إلى قسمة الأرضين والرقيق وما أشبه ذلك قالوا لهم قولاً معروفاً. كانوا يقولون لهم: ارجعوا بورك فيكم. وعلى الاستحباب وهو مذهب فقهاء الأمصار اليوم قالوا: إن هذا الرضخ يستحب إذا كانت الورثة كباراً، أما إذا كانوا صغاراً فليس إلا القول المعروف كأن يقول الولي: إني لا أملك هذا المال إنما هو هؤلاء الضعفاء الذين لا يعرفون ما عليهم من الحق، وإن يكبروا فسيعرفون حقكم. والضمير في منه إما أن يعود إلى ما ترك، وإما إلى الميراث بدليل ذكر القسمة. وقيل: المراد قسمة الوصية؛ وإذا حضرها من لا يرث من الأقرباء واليتامى والمساكين، أمر الله الموصي أن يجعل لهم نصيباً من تلك الوصية و يقول لهم مع ذلك قولاً معروفاً؛ وقيل: أولوا القربى الوارثون واليتامى والمساكين الذين لا يرثون؛ وقوله: و قولوا لهم راجع إلى هؤلاء الذين لا يرثون؛ ويحكي هذا القول عن سعيد بن جبیر؛ وليخش الذين لو تركوا الجملة الشرطية وهي «لو» مع ما في حيزه صلة الذين؛ والمعنى ليخشى الذين من صفتهم وحالهم أنهم لو تركوا ذرية ضعافاً خافوا عليهم؛ وأما المخشى فغير منصوص عليه. قال بعض المفسرين: هم الأوصياء أمروا بأن يخشوا الله فيخافوا على من في حوزتهم من اليتامى خوفهم على ذريتهم لو تركوهم ضعافاً، أو أمروا بأن يخشوا على اليتامى من الضياع كما يخشون على أولادهم لو تركوهم وعلى هذا فيكون القول السديد أي الصواب. القصد هو أن لا يؤذوا اليتامى ويكلموهم كما يكلمون أولادهم بالقول الجميل ويدعوهم بيا بني و يا ولدي وهذا^۲

۱- الميسوط السرخسی ج ۱۶ ص ۵۹ - سنن ابی داود ج ۹ ص ۵۰۹ - مسند امام احمد ج ۳ ص ۳۰۳ - معجم الطبرانی الكبير ج ۲۰ ص ۱۷۰

۲- تفسير النيسابوری = غرائب القرآن ورغائب الفرقان، المجلد الثاني، الوقوف: - صفحة ۳۵۶

خوب توجه کنید:

و علی الاستحباب و هو مذهب فقهاء الأمصار اليوم قالوا...

یعنی حکم بر مستحب بودن کرده‌اند.

و این مذهب فقهای امصار است.

و این که منسوخ بودن این آیه را از ضحاک و سعید بن مسیب رضی الله عنهما روایت می‌کنند و می‌گویند که بیشتر مفسرین این آیه را منسوخ می‌دانند در حالی که ابی موسی اشعری و ابراهیم نخعی و شعبی و زهری و مجاهد و حسن و سعید بن جبیر رضی الله عنهم که می‌گویند این آیه منسوخ نیست و محکم است و مردم به خاطر دنیا پرستی آن را ترک کرده‌اند، آیا کم هستند؟

و دیگر اینکه حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها می‌گوید که عمل برادرش در رابطه با اطعام بعد از فوت پدر بزرگوارشان حضرت ابوبکر رضی الله عنه، عمل به این آیه (و إذا حضر القسمة أولوا القربى الآية) است.

عمرة بنت عبد الرحمن، أن عبد الله بن عبد الرحمن بن أبي بكر، قالَ مثلَ ذلكَ، حينَ قسمَ ميراثَ أبيه يعني: أمر بشاة، فاشترت من المال و بطعام فصنع، حينَ قسمَ ميراثَ أبيه، قالَ: فذكرت ذلكَ لعائشة، فقالت: عمل بالكتاب، هي لم تنسخ.

ترجمه: عبدالرحمن رضی الله عنه فرزند حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه وقتی حضرت ابابکر صدیق رضی الله عنه وفات یافتند امر کردند تا گوسفندی آورده و ذبح کرده و طعام درست کرده و در وقت تقسیم میراث پدر بزرگوارشان رضی الله عنه بین مردم اطعام کردند و راوی گوید من این را به ام المومنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها خبر دادم که برادرشان این کار را کرده‌اند و حضرت عایشه رضی الله عنها فرمودند: او به کتاب یعنی قرآن عمل کرده است و این آیه منسوخ نیست.^۱

و دیگر اینکه در تمامی تفاسیر بر منسوخ نبودن آن تأکید شده است.

در ضمن بحث منسوخ بودن یا نبودن بر سر واجب بودن یا نبودن است که اکثر صحابه رضی الله عنهم آن را واجب دانسته‌اند.

و در مستحب بودن آن هیچ اختلافی نیست.

۱- کتاب تفسیر القرآن "أبو بكر محمد بن إبراهيم بن المنذر النيسابوري (المتوفى: ۳۱۹هـ) و الدر المنثور سیوطی

بهاءالدین نقشبندی را بهتر بشناسیم (بحث تصوف)

بیشتر راه‌هایی که در طریقت به آن اقتداء می‌شود، طریقتی است که حضرت بهاءالدین نقشبندی رحمته الله علیه آن را بنانهاده است. حال کسانی که این ادعا را دارند که بر مسلک و روش نقشبندیه هستند، باید خود را با روشی که این اولیای الهی گذاشته وفق دهند.

آورده‌اند که مالک حسین که والی هرات بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق الدین محمد نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می‌باشد فرمودند که نمی‌باشد پس گفت بنای طریقت شما بر چیست فرمودند که "خلوت در انجمن به ظاهر با خلق و به باطن با حق".^۱

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ (۳۶) رَجُلًا لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (۳۷).^۲

در خانه‌هایی که الله تعالی رخصت داده که قدر و منزلت آن‌ها رفعت یابد و نامش در آن‌ها یاد شود در آن خانه‌ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند. (۳۶) مردانی که نه تجارت و دادوستدی آنان را از یاد الله تعالی و برپاداشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می‌شود می‌هراسند. (۳۷)

یعنی حتی وقتی با مردم هستند نیز الله تعالی را فراموش نمی‌کنند. در میان مردم زیستن و از یاد الله تعالی غافل نبودن. این است طریقه‌ی نقشبندیه. منظور این نیست که آن‌ها همیشه مشغول امور دنیوی بوده و وقتی را برای آخرت اختصاص نمی‌دهند بلکه منظور این است که آن‌ها حتی در مواقعی که به امور دنیوی مشغول هستند نیز از یاد الله تعالی غافل نیستند.

بعضی از این متصوفه را وقتی می‌پرسی که چه عمل خاصی انجام می‌دهی و آیا وردی یا اورادی داری می‌گویند و ادعا می‌کنند: دست‌به‌کار و دل به یار. درحالی که این ادعا را باید به الله تعالی ثابت کرد و نه به خلق الله؛ و از خلق باید پوشیده داشت.

ذکر نقشبندیه چیست؟ حضرت بهاءالدین نقشبندی «قدس سره» به غیر از الله و لا اله الا الله را ذکر نمی‌گوید و با

صفات الله تعالی کاری ندارد و این مهم است که حضرت بهاءالدین نقشبندی «قدس سره» به زبان اجازهی ذکر نمی‌دهد و

فقط با قلب ذکر می‌گوید.

و حال این گروه‌هایی که این اعمال را انجام می‌دهند خود را به طریق نقشبندیه می‌نامند، درحالی که اعمال آن‌ها هیچ کدام به روش حضرت بهاءالدین «قدس سره» نیست و ذکر جهر می‌کنند؛ البته اگر کارها و حرف‌های آن‌ها را بتوان ذکر نامید؛ و در جواب این را می‌آورند که پیر حضرت بهاءالدین «قدس سره» ذکر جهر می‌کردند درحالی که آن‌ها نیز این کار را نمی‌کردند؛ زیرا هیچ عالم و پیرو شریعت مخالف قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله گامی نمی‌نهد و اگر چنین امکانی هم داشته باشد، من این پاسخ را به ایشان می‌دهم که آیا آن‌ها طریقت بهاءالدین نقشبندی «قدس سره» را می‌روند یا طریقت پیر بهاءالدین «قدس سره» را؟ و آیا این کافی نیست که قرآن در دومرتبه ذکر خفیه را تأیید می‌کند (سوره‌ی اعراف آیات ۵۵ و ۲۰۵) و راه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه‌ی کرام رضی الله عنهم و امام مذهبشان، امام اعظم رحمته الله علیه بر راه خفیه است؟ این اعمال مانند این می‌ماند که ما به ظاهر چیزی را قبول کنیم و از وجهه‌ی داشتن این عمل سود ببریم ولی در دل و عمل این راه را قبول نکنیم و به باد سخره بگیریم و خلاف آن عمل کنیم.

۱- تفسیر حقّی (روح البیان) سوره‌ی نور ذیل آیات ۳۷-۳۸

۲- سوره نور آیه ۳۷

رقص و سماع

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ (۳۵).^۱

و نیست نماز ایشان نزد خانه‌ی الله ﷻ مگر صغیر زدن و دست‌به‌دست زدن (طریقه‌ی کفار این بود که در وقت نماز به‌عوض آنکه نماز بخوانند، سوت می‌زدند و دست می‌زدند و به‌طور لهو و لعب حرکت می‌کردند) پس روز قیامت به ایشان گفته می‌شود: بچشید عذاب را به کیفر کفرتان.

رقص و به‌اصطلاح متصوفه جذب که این دو در معنی با هم فرق دارند و معنی جذب یعنی کشش قلبی از طرف الله ﷻ، بنده را، بدون آن‌که او (بنده) بفهمد است، پیشه و سند گروه‌هایی شده که خود را اهل تصوف می‌دانند و با این ادعا و همچنین گروهی با تکیه بر خوشنامی پدران و اساتیدشان و سادگی مردم ما، دین را به سخره گرفته‌اند و دین را به حواج و نفس خود فروخته‌اند؛ همان‌گونه که الله ﷻ می‌گوید:

وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا (۴۱).^۲

و آیات مرا به بهای اندک مفروشید.

این اعمال برای اولین بار از سوی اصحاب سامری که در زمان حضرت موسی (ع) به‌جای الله ﷻ گوساله را پرستش کردند، صادر شده و با گفتن (ه‌هو) و سروصدا به رقص بر دور گوساله‌ی ساخت دست سامری درمی‌آمدند.

وسئل الإمام أبو بكر الطرطوشي رحمه الله: ما يقول سيدنا الفقيه في مذهب الصوفية؟ وأعلم حرس الله مدته أنه اجتمع جماعة من رجال، فيكثرون من ذكر الله تعالى، وذكر محمد صلى الله عليه وسلم، ثم إنهم يوقعون بالقضيب على شيء من الأديم، ويقوم بعضهم يرقص ويتواجد حتى يقع مغشياً عليه، ويحضرون شيئاً يأكلونه. هل الحضور معهم جائز أم لا؟ أفتونا مأجورين یرحمکم الله، وهذا القول الذي يذكرونه:

یا شیخ کف عن الذنوب * قبل التفرق والزَّل * واعمل لنفسك صالحاً * ما دام ينفعك العمل * أما الشباب فقد مضى * ومشیب رأسك قد نزل. وفي مثل هذا ونحوه.

از امام ابوبکر طرطوشی سؤال شد که:

در مذهب تصوف چه نظری دارند؟ توضیح عمل آن‌ها اینکه: جماعتی از مردان جمع می‌شوند و ذکر الله ﷻ را بسیارگویند و رسول الله ﷺ را زیاد ذکر کنند و شروع به خواندن شعر می‌کنند و بعضی از آن‌ها به رقص درمی‌آیند و تواجد می‌کنند و برای خوردن هم چیزهایی می‌آورند. به ما بگوئید که حاضر شدن پیش آن‌ها جایز است یا که خیر؟ و این جملات را به زبان می‌آورند:

ای شیخ ما، از ما، گناهانمان را بردار* قبل از جدا شدن و لیز خوردنمان* برای خود کار خیر انجام ده* مادامی که عمل تو را نفع می‌دهد* اما جوانی رفت* و پیری در سرت ظاهر شد (موهبت رو به سفیدی گذاشت)؛ و حرف‌هایی از این قبیل.

۱- سوره انفال آیه ۳۵

۲- سوره بقره آیه ۴۱

الجواب: یرحمک الله مذهب الصوفیة بطالة و جهالة و ضلالة و ما الإسلام إلا کتاب الله و سنة رسولہ، و أما الرقص و التواجد فأول من أحدثہ أصحاب السامريّ، لما اتخذہم عجلاً جسداً له خوار قاموا یرقصون حوالیہ و يتواجدون؛ فهو دين الكفار و عبادة العجل، و أما القضيبة فأول من اتخذہ الزنادقة ليشغلوا به المسلمين عن کتاب الله تعالى؛ و إنما كان یجلس النبی صلی الله علیہ و سلم مع أصحابہ کأنما علی رؤوسهم الطیر من الوقار^۱؛ فینبغي للسلطان و نوابہ أن یمنعہم من الحضور فی المساجد و غیرہا؛ ولا یحلّ لأحد یؤمن بالله و الیوم الآخر أن یحضر معهم، ولا یعینہم علی باطلہم؛ هذا مذهب مالک و أبي حنيفة و الشافعي و أحمد بن حنبل و غیرہم من أئمة المسلمين و بالله التوفیق.^۲

جواب: مذهب صوفیہ (با این صفات) باطل و نادانی و گمراهی است؛ و اسلام چیزی نیست جز قرآن و سنت رسول الله ﷺ؛ و اما رقص و تواجد کہ گفتید، اولین کسانی کہ آن را انجام دادند اصحاب سامری بودند. وقتی کہ سامری مجسمه‌ی گوساله‌ای را برای آن‌ها درست کرد (برای عبادت آن گوساله) از آن گوساله صدایی شنیده شد. در این هنگام آن‌ها دور آن گوساله بہ رقص و پای‌کوبی و تواجد پرداختند. پس آن دین کفار است و دین عبادت‌کنندگان گوساله (نہ دین اسلام) و اما قضيبة (شعر خواندن و مثنوی خواندن) کہ گفتید، پس اولین بار آن را زنادقہ (کفار) پیدا کردند و بہ وجود آوردند تا با این کار مسلمانان را از کتاب الله (قرآن) بازدارند و مشغول دارند؛ و صفت رسول الله ﷺ و اصحابش رضی الله عنہم در هنگام استماع (گوش دادن بہ) قرآن این گونه بود کہ انگار بر سر آن‌ها پرندہ‌ای نشسته است (پرنده اگر بر جایی بنشیند اگر آن مکان از خود حرکتی انجام دهد پرواز می‌کند و می‌رود ولی اگر آنجا از خود حرکتی ندهد در آنجا می‌ایستد پس آن‌ها طوری می‌نشسته‌اند کہ انگار چیزی جماد هستند) از وقار. پس بر سلطان و نایبانش شایسته است کہ آن‌ها را از حضور در مساجد و غیر آن منع کنند؛ و بر کسی کہ بہ الله ﷻ و آخرت ایمان دارد نشستن با آن‌ها حلال نیست و نباید بر باطل آن‌ها را یاری کرد. این است مذهب ابوحنیفہ رضی الله عنہ و مالک رضی الله عنہ و شافعی رضی الله عنہ و احمد حنبل رضی الله عنہ و غیر آن‌ها از امامان دین. الله ﷻ توفیق دهد.

این متن در این تفاسیر نیز آمده است: تفسیر اضواء البیان سورہی طہ ذیل آیهی ۸۰ - تفسیر حقّی (روح البیان) سورہی اعراف ذیل آیه ۱۴۷ و

۱۴۸

ولقد سئل أنس بن مالك عن القوم، يستمعون القرآن فيصعقون قال: أولئك الخوارج.^۳

از انس بن مالک رضی الله عنہ از کسانی کہ وقتی قرآن می‌شنوند بیهوش می‌شوند، سؤال شد؛ وی جواب دادند: آنان خوارج هستند.*

* و سئل ابن سيرين عن الذي يسمع القرآن فيصعق فقال: ميعاد ما بينا أن يجلس على حائط ويقرأ عليه القرآن من أوله إلى آخره، فإن سقط فهو كما يقول.^۴

از ابن سیرین رضی الله عنہ در بارہی کسانی کہ هنگام شنیدن قرآن می‌افتند پرسیده شد پس گفت: وعده‌ی ما و ایشان این است کہ بر دیواری بنشینند و قرآن را از اول تا آخر خوانده شود؛ اگر افتاد پس وی آن است کہ می‌گفته است.*

وقال قيس بن جبير: الصعقة عند القصاص من الشيطان.^۵

بیهوشی در هنگام قصه‌گویی از شیطان است.

۱- این حدیث را در این منابع می‌توانید ببینید: مسند امام احمد ج ۵ ص ۳۵۰ - سنن ابی داود ج ۱۰ ص ۳۳۴ - شرح الوقایہ کتاب الکراہیہ

۲- تفسیر قرطبی سورہی طہ ذیل آیهی ۹۰

۳- الإبانة الكبرى (ابن بطه) باب ذکر العرش و الايمان

۴- الإبانة الكبرى (ابن بطه) باب ذکر العرش و الايمان

۵- الإبانة الكبرى (ابن بطه) باب ذکر العرش و الايمان

ذکر چیست؟

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ (۱۵۲).^۱

پس مرا یاد کنید تا شمارا یاد کنم. مرا سپاس گوید و ناسپاسی من نکنید.

تفسیر آلوسی:

{ فاذكروني } بالطاعة قلباً و قالباً فيعم الذكر باللسان و القلب و الجوارح، فالأول: كما في «المنتخب» الحمد و التسبيح و التحميد و قراءة كتاب الله تعالى و الثاني: الفكر في الدلائل الدالة على التكليف و الوعد و الوعيد و في الصفات الإلهية و الأسرار الربانية؛ و الثالث: استغراق الجوارح في الأعمال المأمور بها خالية عن الأعمال المنهي عنها و لكون الصلاة مشتملة على هذه الثلاثة سماها الله تعالى ذكراً في قوله: { فاسعوا إلى ذكر الله } [الجمعة: ۹]^۲

{ فاذكروني } یعنی ذکر کنید با قلب و قالب پس عام است به ذکر با زبان و با قلب و ذکر با اعضای دیگر بدن. اولی (زبانی): همچنان که در المنتخب (اسم کتاب) آمده است: حمد است و تسبیح و قرائت کلام الله و دومی (قلبی): فکر کردن بر دلیل‌هایی که دلالت دارند بر تکالیف الهی و وعده و وعید الهی و در صفات الهی و اسرار الهی؛ و سومی (فعل جوارح): غرق شدن در انجام اعمالی که به انجام آن امر شده‌ایم و خالی کردن اعضاء از افعالی که از آن نهی شده‌ایم. به خاطر شامل بودن نماز بر هر سه ذکر (قلبی، زبانی و فعل اعضاء)، الله تعالی نماز را ذکر نامید در { فاسعوا إلى ذكر الله } بشتابید به سوی ذکر الله ﷻ.

تفسیر الرازی:

اعلم أن الله تعالى كلفنا في هذه الآية بأمرين: الذكر، والشكر

أما الذكر فقد يكون باللسان و قد يكون بالقلب و قد يكون بالجوارح، فذكرهم إياه باللسان أن يحمده و يسبحه و يمجده و يقرؤا كتابه.

و ذكرهم إياه بقلوبهم على ثلاثة أنواع.

أحدها: أن يتفكروا في الدلائل الدالة على ذاته و صفاته و يتفكروا في الجواب عن الشبهة القادحة في تلك الدلائل.

و ثانيها: أن يتفكروا في الدلائل الدالة على كيفية تكاليفه و أحكامه و أوامره و نواهيه و وعده و وعيده، فإذا عرفوا كيفية التكليف و عرفوا ما في الفعل من الوعد و في الترك من الوعيد سهل فعله عليهم.

و ثالثها: أن يتفكروا في أسرار مخلوقات الله تعالى حتى تصير كل ذرة من ذرات المخلوقات كالمرآة الجلوة المحاذية لعالم القدس، فإذا نظر العبد إليها انعكس شعاع بصره منها إلى عالم الجلال و هذا المقام مقام لا نهاية له.

۱- سوره بقره آیه ۱۵۲

۲- سوره بقره ذیل آیه ۱۵۲

أما ذكرهم إياه تعالى بجوارحهم، فهو أن تكون جوارحهم مستغرقة في الأعمال التي أمروا بها و خالية عن الأعمال التي هموا عنها.^۱

بدان که الله تعالى در این آیه ما را به دو چیز امر کرد: (۱) ذکر. (۲) شکر.

اما ذکر با زبان است و با قلب و با اعضای بدن. ذکر زبانی: وی (تعالی) را حمد و سپاس گویند و تسبیح (تنزیه به پاکی از هر چه که پاک دانستن الله ﷻ از آن لازم است، یاد کردن) و تمجید کنند وی تعالی را (به بزرگی یاد کردن) و خواندن کتاب الله می باشد.

ذکر قلبی سه نوع است:

- (۱) فکر در دلایل داله بر ذات و صفات الله ﷻ و اینکه به یافتن جواب از شبهه‌ای که بر دلایل وارد شود فکر کنند.
- (۲) فکر کردن در دلایل داله بر تکالیف و احکام و اوامر و نواهی و وعده و وعید، پس وقتی که کیفیت تکلیف را شناخت و دانست که در فعل آنچه به انجام آن مأمور شده، چه چیز در انتظار وی از ثواب می باشد و دانست که در انجام منهیات چه عذابی در انتظار وی است (که با دانستن این‌ها) انجام مأمور و ترک منهی بر وی (مکلف) آسان می شود.
- (۳) اینکه فکر کند در اسرار نهفته در مخلوقات الله ﷻ تا هر ذره از عالم به آینه‌ای مبدل شود که جلوه‌گاه عالم قدس شود. وقتی بنده‌ای به مخلوق نظر انداخت چشم وی از آنجا به عالم جلال (تعالی) برکشد و این مقامی است که آن را نهایتی نیست.

اما ذکر اعضای بدن این است که تمام بدن مشغول انجام اوامر الله ﷻ باشد و از نواهی وی تعالی خالی باشد.

و دیگر تفاسیر که بیشتر آن‌ها شرایط ذکر را در ذیل این آیه آورده‌اند.

همان گونه که می بینید ذکر یعنی یاد الله ﷻ با زبان و قلب و جوارح انسان می باشد و در این گروه نماز، اسماء الحسنی، لا اله الا الله، زکات، حج، روزه، ذکر می باشند و لا غیر.

{آورده‌اند که مالک حسین که والی هرات بود از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق الدین محمد نقشبند قدس سره پرسید که در طریقه شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت بنای طریقت شما بر چیست فرمودند که "خلوت در انجمن به ظاهر با خلق و به باطن با حق" *} تفسیر حقّی (روح البیان) سوره‌ی نور ذیل آیات ۳۷-۳۸

* فِي يُوتِ اِذْنَ اللّٰهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيْهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهٗ فِيْهَا بِالْعُدُوِّ وَالْاَصَالِ (۳۶) رَجُلًا لَا تُلٰهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ اِقَامِ الصَّلَاةِ وَ اِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُوْنَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيْهِ الْقُلُوْبُ وَ الْاَبْصَارُ (۳۷).^۲

ترجمه آیه: در خانه‌هایی که الله ﷻ رخصت داده که قدر و منزلت آن‌ها رفعت یابد و نامش در آن‌ها یاد شود در آن خانه‌ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند. (۳۶) مردانی که نه تجارت و دادوستدی آنان را از یاد الله ﷻ و برپاداشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن زیر و رو می شود می هراسند. (۳۷)

۱- سوره بقره ذیل آیه ۱۵۲

۲- سوره نور آیه ۳۷

کسانی که خود را از مذهب امام اعظم رحمه الله می‌دانند هیچ دلیلی برای ذکر جهر ندارند؛ زیرا امام ابوحنیفه رحمه الله با ذکر جهر مخالف‌اند به دلیل این آیه قرآنی: * وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵).^۱

فَقَالَ أَبُو حَنِيفَةَ: رَفَعَ الصَّوْتَ بِالذِّكْرِ بِدْعَةٍ يُخَالِفُ الْأَمْرُ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى {وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ}.^۲

حضرت ابوحنیفه رحمه الله: بلند کردن صدا در ذکر بدعت است و مخالف امر الله تعالی (وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ...) می‌باشد.*

و یاد کن پروردگار خود را در ضمیر خود به زاری و ترس کاری و یاد کن پروردگار خود را به کلام پست‌تر از بلند آوازی بامداد و شبانگاه و مباحث از غافلان؛ و دیگر مذاهب نیز با این امر مخالف‌اند. و این آیه نیز در این باره آمده است:

*ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۵۵).^۳

پروردگارتان را با تضرع و در نهان بخوانید، زیرا او متجاوزان سرکش را دوست ندارد.*

و کسانی که مذهب حنفی دارند و همچنین سایر مذاهب، ولی قول استاد یا پیر خود را بر قول امام اعظم رحمه الله و امامان دیگرمان در دیگر مذاهب اهل تسنن ترجیح می‌دهند، کسانی هستند که شریعت را فدای اهداف نفسانی خود کرده‌اند و دوری از این گروه‌ها لازم است و بیشتر این گروه‌ها همان‌طور که قبلاً گفته شد ادعای طریقت نقشبندیه را می‌کنند و در بالا ذکر نقشبندیه به‌خوبی توضیح داده شد که مخالف ذکر جهر هستند.

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (۱۰۸).^۴

در آن روز، همه از دعوت‌کننده‌ی الهی پیروی نموده و قدرت بر مخالفت او نخواهند داشت (و همگی از قبرها برمی‌خیزند) و همه صداهای در برابر (عظمت) الله رحمان، خاضع می‌شود و جز صدای آهسته چیزی نمی‌شنوی. این از نظر عقلی نیز ثابت است؛ زیرا شما حساب کنید در مقابل برترین قدرت ایستاده‌اید، آیا شما را یارای سروصدا کردن خواهد بود. پس هر که حضور وی در برابر الله تعالی بیشتر باشد صدایش آهسته‌تر خواهد بود.

جاهایی که ذکر جهر در شریعت اجازه داده شده است، از این قرار می‌باشد:

فالْحَاصِلُ أَنَّ الْجَهْرَ بِالتَّكْبِيرِ بِدْعَةٌ فِي كُلِّ وَقْتٍ إِلَّا فِي الْمَوَاضِعِ الْمُسْتَثْنَاةِ؛ وَ صَرَحَ قَاضِيخَانُ فِي فِتَاوَاهِ بِكَرَاهَةِ الذِّكْرِ جَهْرًا وَ تَبَعَهُ عَلَى ذَلِكَ صَاحِبُ الْمُسْتَصْفَى؛ وَ فِي الْفَتَاوَى الْعَلَامِيَّةِ: وَ تَمْنَعُ الصُّوفِيَّةُ مِنْ رَفْعِ الصَّوْتِ وَ الصَّفْقِ؛ وَ صَرَحَ

۱- سوره اعراف آیه ۲۰۵

۲- فتح القدیر ج ۳ ص ۲۴۹ و ۲۵۰- مرقاه المفاتیح ج ۳ ص ۵۴۳- البحر الرائق شرح کنز الدقائق ج ۵ ص ۲۱۰- رد المختار ج ۶ ص ۱۵۰

۳- سوره اعراف آیه ۵۵

۴- سوره طه آیه ۱۰۸

بحرمته العینی فی شرح التحفة و شنع علی من یفعله مدعیاً أنه من الصوفیة و استثنی من ذلك فی القنیة ما یفعله الأئمة فی زماننا فقال: إمام یعتقد فی کل غداة مع جماعته قراءة آية الكرسي و آخر البقرة «و شهد الله» و نحوه جهراً لا بأس به و الأفضل الإخفاء. ثم قال: التكبير جهراً فی غیر ایام التشریق لا یسن إلا یزاء العدو أو اللصوص.^۱

نتیجہ‌ی بحث این است که جهر گفتن تکبیر بدعت است مگر در جاهایی که شرع آن را استثناء کرده است؛ و قاضیخان (مفتی بزرگ حنفی) در فتاوی خود بر کراهت ذکر جهر فتوا داده است و همچنین صاحب کتاب مستصفی از آن تبعیت کرده است. در فتاوی علامیه آمده است: صوفیه را از رفع صوت و کف زدن منع کرده می‌شود. بدرالدین العینی بر حرمت آنچه کسانی که مدعی تصوف هستند انجام می‌دهند، تصریح کرده است و از این کراهت، آنچه امام جماعات از آیه الكرسي و مانند آن بعد از نماز به جهر می‌خوانند استثناء کرده است و افضل (در اینجاها نیز) خفیه خواندن آن است. سپس گفت: که تکبیر را جهراً گفتن در غیر ایام تشریق از سنت نیست مگر اینکه در برابر دشمن یا که راهزن و دزد باشد.

* وَ أَنَا نَقُولُ الْجَهْرُ بِالتَّكْبِيرِ بِدْعَةٌ إِلَّا فِي زَمَانٍ مَخْصُوصٍ.^۲

و ما می‌گوییم که تکبیر جهری بدعت است مگر در زمانی مخصوص.

مواضع ورود جهر در شرع:

(۱) ایام تشریق

(۲) اذان:

أنه إعلام للغائبين عن المسجد؛ فلهذا شرع فيه رفع الصوت، وسمي نداء؛ فإن النداء هو الصوت الرفيع.

و لهذا المعنى قال النبي صلى الله عليه و سلم لعبد الله بن زيد: " قم فألقه على بلال؛ فإنه أُندي صوتاً منك".^۳

اذان اعلام است برای غائبین؛ به همین خاطر بلند کردن صدا در آن مشروع شد و به همین خاطر به اذان نداء گفته شد؛ زیرا نداء یعنی بلند کردن صدا.

و به همین خاطر رسول الله ﷺ به عبدالله بن زيد رضی الله عنه فرمود: بلند شو و به بلال بگو اذان گوید زیرا صدای وی از تو بلندتر است.

(۳) اقامه: مثل اذان است.

(۴) ملاقات دشمن و ترس از راهزن یا دزد.

(۵) قرائت قرآن: وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أُنصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۲۰۴).^۴

وقتی قرآن خوانده می‌شود پس گوش کنید و سکوت کنید، باشد که نجات یابید.

ولی درباره‌ی ذکر آمده است:

۱- البحر الرائق ج ۲ ص ۱۷۰

۲- اصول فخر الاسلام باب الامر - كشف الاسرار شرح اصول البزدوی ج ۱ ص ۱۴۳

۳- فتح الباری شرح صحیح البخاری ج ۵ ص ۱۷۷

۴- سوره اعراف آیه ۲۰۴

وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ (۲۰۵).

پروردگارت را در دل خود به تضرع و ترس، بی آنکه صدای خود بلند کنی، هر صبح و شام یاد کن و از غافلان مباش. با توجه به آیه ی قبلی، قرآن از آن استثناء شد.

آیا می دانید که اهل کتاب (نصاری و یهود و ...) چگونه گمراه شده اند؟ آن ها قول پیر یا استاد خود را گرفته و می گفتند که پیر ما گفت آخوند ما گفت یا عالم ما گفت و متأسفانه نمی گفتند که کتاب آسمانی ما گفت و نمی گفتند الله ﷻ گفت یا قول پیامبرشان را صادقانه نمی آوردند و با این کار رو به ضلالت و گمراهی رفتند و حال و روز ما نیز در این زمان کمتر از آن ها نیست؛ زیرا قول پیر یا آخوندمان را بر قول الله ﷻ و پیامبرمان ﷺ ترجیح می دهیم و مانند یهود و نصاری روز به روز از قرآن و سنت فاصله می گیریم.

جواب دلایل جهریون:

در مورد آیه: «فاذكروا الله كذاكركم اباؤكم او أشد ذكرا»:

«و قوله تعالى فاذكروا الله كذاكركم اباؤكم او أشد ذكرا» ليس فيه التشبيه في الجهر بل في إكثار الذكر ثم اجمع العلماء على ان الذكر سرا هو الأفضل و الجهر بالذكر بدعة الا في مواضع مخصوصة مسّت الحاجة فيها الى الجهر به كالإذان و الإقامة و تكبيرات التشريق و تكبيرات الانتقال في الصلاة للإمام والتسبيح للمقتدى إذا ناب نائبة و التلبية في الحج و نحو ذلك.^۲

۱- در این آیه شریفه هیچ دلالتی بر تشبیه در جهر گفتن نیست بلکه منظور زیاد ذکر کردن است و بعد اینکه علماء بر افضلیت ذکر خفی اجماع دارند و جهر بالذكر بدعت است مگر در مواضعی مخصوص که بدان احتیاج باشد مانند اذان و اقامه و تکبیرات تشریق و تکبیرات انتقالات و تسبیح وقتی امام سهوی انجام دهد و تلبیه در حج و مانند آن.

۲- این آیه که آورده است در مورد قرآن خواندن است و از رسول الله ﷺ و صحابه اش ﷺ ثابت است و شرط آن نیز این است که یک نفر بخواند و بقیه بخوانند نه اینکه همخوانی کنند یا هر کس به جهر برای خودش بخواند و صحابه ﷺ آن چنان می نشستند که انگار بر سرشان پرنده ای نشسته باشد و با کمی تکان پر خواهد کشید.

متن کیفیت برخورد صحابه ﷺ در مورد ذکر و قرآن:

و سئل الإمام أبو بكر الطرطوشي رحمه الله: ما يقول سيدنا الفقيه في مذهب الصوفية؟ و أعلم حرس الله مدته أنه اجتمع جماعة من رجال، فيكثرون من ذكر الله تعالى و ذكر محمد صلى الله عليه وسلم، ثم إنهم يوقعون بالقضيب على شيء من الأديم، ويقوم بعضهم يرقص و يتواجد حتى يقع مغشياً عليه و يحضرون شيئاً يأكلونه. هل الحضور معهم جایز أم لا؟ أفئتنا مأجورين یرحمکم الله و هذا القول الذي يذكرونه:

۱- سورة اعراف آیه ۲۰۵

۲- التفسير المظهری المؤلف: المظهری، محمد ثناء الله المحقق: غلام نبی التونسی الناشر: مكتبة الرشدية - الباكستان الطبعة: ۱۴۱۲ هـ) ج ۳ ص ۳۶۱

یا شیخ کَفَّ عن الذُّنوبِ * قبلَ التَّفَرُّقِ و الزَّلَلِ * و اَعْمَلَ لِنَفْسِكَ صَالِحاً * ما دام یَنفَعُكَ الْعَمَلُ * أَمَا الشَّبَابُ فَقَدْ مَضَى * و مَشِيبُ رَأْسِكَ قَدْ نَزَلَ؛ و فی مثل هذا ونحوه.

از امام ابوبکر طرطوشی (رح) سؤال شد که:

در مذهب تصوف چه نظری دارند؟ توضیح عمل آن‌ها اینکه: جماعتی از مردان جمع می‌شوند و ذکر الله ﷻ را بسیار گویند و رسول الله ﷺ را زیاد ذکر کنند و شروع به خواندن شعر می‌کنند و بعضی از آن‌ها به رقص درمی‌آیند و تواجد می‌کنند و برای خوردن هم چیزهایی می‌آورند. به ما بگویید که حاضر شدن پیش آن‌ها جایز است یا که خیر؟ و این جملات را به زبان می‌آورند:

ای شیخ ما، از ما، گناهانمان را بردار * قبل از جدا شدن و لیز خوردنمان * برای خود کار خیر انجام ده * مادامی که عمل تو را نفع می‌دهد * اما جوانی رفت * و پیری در سرت ظاهر شد (موهبت رو به سفیدی گذاشت)؛ و حرف‌هایی از این قبیل.

الجواب: یرحمک الله مذهب الصوفیة بطالة وجهالة وضلالة و ما الإسلام إلا کتاب الله وسنة رسوله، وأما الرقص والتواجد فأول من أحدثه أصحاب السامري، لما اتخذ لهم عجلاً جسداً له خوار قاموا یرقصون حوالیه ویتواجدون؛ فهو دین الکفار وعباد العجل؛ و أما القضيبة فأول من اتخذہ الزنادقة لیشغلوا به المسلمین عن کتاب الله تعالى؛ وإنما کان یجلس النبی صلی الله علیه و سلم مع أصحابه کأنما علی رؤوسهم الطیر من الوقار (این حدیث را در این منابع می‌توانید ببینید: مسند امام احمد ج ۵ ص ۳۵۰- سنن ابی داود ج ۱۰ ص ۳۳۴- شرح الوقایه کتاب الکرامیه)؛ فینبغی للسلطان و نوابه أن یمنعهم من الحضور فی المساجد و غیرها؛ و لا یحلّ لأحد یؤمن بالله و الیوم الآخر أن یحضر معهم و لا یعینهم علی باطلهم؛ هذا مذهب مالک و أبی حنیفة والشافعی و أحمد بن حنبل و غیرهم من أئمة المسلمین و بالله التوفیق.^۱

جواب: مذهب صوفیه (با این صفات) باطل و نادانی و گمراهی است؛ و اسلام چیزی نیست جز قرآن و سنت رسول الله ﷺ؛ و اما رقص و تواجد که گفتید، اولین کسانی که آن را انجام دادند اصحاب سامری بودند. وقتی که سامری مجسمه‌ی گوساله‌ای را برای آن‌ها درست کرد (برای عبادت آن گوساله) از آن گوساله صدایی شنیده شد. در این هنگام آن‌ها دور آن گوساله به رقص و پای کوبی و تواجد پرداختند. پس آن دین کفار است و دین عبادت‌کنندگان گوساله (نه دین اسلام) و اما قضیب (شعر خواندن و مثنوی خواندن) که گفتید، پس اولین بار آن را زنادقه (کفار) پیدا کردند و به وجود آوردند تا با این کار مسلمانان را از کتاب الله (قرآن) بازدارند و مشغول دارند؛ و صفت رسول الله ﷺ و اصحابش ﷺ در هنگام استماع (گوش دادن به) قرآن این‌گونه بود که انگار بر سر آن‌ها پرنده‌ای نشسته است (پرنده اگر بر جایی بنشیند اگر آن مکان از خود حرکتی انجام دهد پرواز می‌کند و می‌رود ولی اگر آنجا از خود حرکتی ندهد در آنجا می‌ایستد پس آن‌ها طوری می‌نشسته‌اند که انگار چیزی جماد هستند) از وقار. پس بر سلطان و نایبانش شایسته است که آن‌ها را از حضور در مساجد و غیر آن منع کنند؛ و بر کسی که به الله ﷻ و آخرت ایمان دارد نشستن با آن‌ها حلال نیست و نباید بر باطل آن‌ها

را یاری کرد. این است مذهب ابوحنیفه رحمه الله و مالک رحمه الله و شافعی رحمه الله و احمد حنبل رحمه الله و غیر آنها از امامان دین. الله تعالی توفیق دهد.

این متن در این تفاسیر نیز آمده است: (تفسیر اضواء البیان سوره‌ی طه ذیل آیه‌ی ۸۰ - تفسیر حقّی (روح البیان) سوره‌ی اعراف ذیل آیه‌ی ۱۴۷ و ۱۴۸).

در مورد آیه «ثم انی دعوتکم چهارا»:

جواب آیه «ثم انی دعوتکم چهارا» در این آیه «مدعوا» یعنی خواننده شدگان قوم کافر حضرت نوح (ع) است و تبلیغ دین است و این جزو موارد چهار است و به بحث ذکر و تسبیح چهار و خفیه مربوط نمی‌شود پس هر گردی گردو نیست. نکند نویسنده این آیه را که در مورد دعوت کفار است، خواندن کفار را نیز عبادت می‌داند (نعوذ بالله).

در مورد آیه «لا واه حلیم»:

«لا واه حلیم»: برای «واه» چندین معنی ذکر شده است و در اصول فقه داریم که می‌گوید «و اذا وجد الاحتمال بطل الاستدلال»: هرگاه احتمال معانی مختلف وجود داشته باشد پس استدلال بدان برای یک معنی بخصوص باطل است:

اما معانی ذکر شده برای «واه»: مؤمن، موقن، کثیر الدعاء، رحیم، کثیر الذکر، کسی که از گناه خود نالان است؛ و بغوی گوید هر جا در قرآن «واه» بیاید یعنی خاشع و متضرع یعنی التماس کردن و اصرار بر دعا کردن را معنی می‌دهد. (تفسیر مظهری).

در مورد آیه «لا تُخَافُ بِهَا»:

جواب آیه «لا تُخَافُ بِهَا»: این آیه نیز ربطی به موضوع ذکر چهار ندارد بلکه در مورد نماز است که بعضی از نمازها را جهری خوانده شود و بعض دیگر را خفیه:

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

صدایت را به نماز بلند مکن و نیز صدایت را بدان آهسته مکن و میان این دوراهی برگزین؛ یعنی موضوع آیه نماز است.

۶- در مورد حدیث ابن عباس که انصراف رسول الله صلی الله علیه و آله از نماز را با تکبیر ایشان متوجه می‌شده است مخصوص اوایل اسلام است و اینکه علمای احناف و مجتهدینش این حدیث را مخصوص آموزش نماز دانسته‌اند.

زیرا: وَ رُوِيَ مِنْ حَدِيثِ هِشَامٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ قَيْسِ بْنِ عَبَادٍ: كَانَ الصَّحَابَةُ يَكْرَهُونَ رَفْعَ الصَّوْتِ عِنْدَ الذِّكْرِ، وَ عِنْدَ الْقِتَالِ، وَ عِنْدَ الْجَنَائِزِ.

وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ: ثَلَاثٌ مِمَّا أَحْدَثَ النَّاسُ: رَفْعُ الصَّوْتِ عِنْدَ الدُّعَاءِ، وَ رَفْعُ الْأَيْدِي وَ اخْتِصَارُ السُّجُودِ، وَ رَأَى مُجَاهِدَ رَجُلًا يَرْفَعُ صَوْتَهُ بِالْدُّعَاءِ فَحَصَبَهُ.^۱

و مخالف است با حدیث «خیر الدعاء الخفی»^۲.

در مورد «و ان ذکرنی فی ملاً ذکرته فی ملاً خیر منهم»:

«ذکرنی» مفرد است نه جمع پس دلالت بر جواز جهر دسته‌جمعی ندارد و برای معارض نشدن با احادیث نهی از جهر باید بر ذکر مخصوص به جهر مانند اذان و اقامه حمل شود.

و دیگر اینکه همچنان که قبلاً گذشت اجماع صحابه رضی الله عنهم بر عدم جهر در مواقعی غیر از موارد مخصوص شده است.

۱- عمدة القاری شرح صحیح البخاری المؤلف: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسین الفیتابی الحنفی بدر الدین العینی (المتوفی:

۸۵۵هـ) الناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

۲- اعلاء السنن ج ۲ ص ۲۵۴

حکم مولودخوانی در اسلام

ترجمه آیه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید الله ﷻ را و اطاعت کنید رسولش را و صاحبان امر را و هرگاه در چیزی نزاع (اختلاف) کردید، آن را به الله ﷻ و پیامبرش ارجاع دهید، اگر ایمان به الله ﷻ و روز قیامت دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است (۵۹).^۱

ترجمه آیه: و هر که بر وفق آیاتی که الله ﷻ نازل کرده است حکم نکند، کافر است (۴۴).^۲

ترجمه آیه: بگو: اگر الله ﷻ را دوست می‌دارید، از من - از رسول الله ﷺ - پیروی کنید تا الله ﷻ شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامزد و الله ﷻ آمرزنده مهربان است (۳۱).^۳

عبادت‌ها “توقیفی” هستند؛ یعنی در آن‌ها هیچ مجالی برای رأی و نظر افراد نیست بلکه باید تنها کسی که آن را تشریع می‌کند خود الله ﷻ باشد و جاهای مختلفی پیامبرش را به پیروی از وحی امر کرده است و بر اساس این است که علما تقریر کرده‌اند “عبادات مبنی بر اتباع (پیروی) است نه ابتداع (نوآوری)”.^۴

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ فِيهِ فَهُوَ رَدٌّ.^۵

رسول الله ﷺ می‌گویند: هر کس در این امر ما (دین) چیزی انجام دهد که در آن دین نبوده، پس آن کار مردود است.

و قال مسدد: حدثنا يحيى، عن شعبة، ثنا أبو إسحاق، عن عمرو بن ميمون، عن أصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قالوا: «إن المساجد بيوت الله في الأرض».^۶

مساجد خانه‌های الله ﷻ در زمین هستند.

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ تَعَمَّدَ عَلَيَّ كَذِبًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».^۷

رسول الله ﷺ: هر آن کس که بر من به عمد دروغی نسبت دهد؛ پس مکان خود را در آتش جهنم مهیا سازد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَتَّخِذُوا الْمَسَاجِدَ طُرُقًا إِلَّا لِدُكْرٍ أَوْ صَلَاةٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ.^۸

مساجد را راه عبور و مرور نگیرید مگر برای نماز و ذکر (یعنی مسجد راهی برای گذر نیست بلکه برای ذکر و نماز می‌باشد).

عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: نَهَى رَسُولُ اللَّهِ عَنِ الْبَيْعِ وَالْإِبْتِياعِ وَ عَنِ تَنَاشُدِ الْأَشْعَارِ فِي الْمَسَاجِدِ.^۹

۱- سوره نساء آیه ۵۹

۲- سوره آل عمران آیه ۳۱

۳- سوره مائده آیه ۴۴

۴- صحیح بخاری ج ۹ ص ۲۰۱- سنن ابی داود ج ۱۲ ص ۳۵۸ - عمدة القاری ج ۱۳ ص ۲۷۱

۵- مصنف ابن ابی شیبہ ج ۸ ص ۱۷۲

۶- صحیح البخاری ج ۱ ص ۵۱

۷- الفتح الکبیر ج ۳ ص ۳۱۴ - جامع المسانید و المراسیل ج ۸ ص ۱۴۷ - معجم الطبرانی الکبیر ج ۱۲ ص ۳۱۴ - مجمع الزوائد ج ۲ ص ۱۳۸

۸- سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۲۴۷- مسند امام احمد ج ۴ ص ۴۵۶ - سنن الترمذی ج ۲ ص ۲۳۹ - سنن الکبری للبيهقي ج ۱۳ ص ۱۴۸ - المستدرک علی الصحیحین ج ۴ ص ۴۱۸ - مسند الشاميين ج ۲ ص ۳۳۰ - صحیح ابن خزيمة ج ۳ ص ۱۵۸ - معجم الطبرانی ج ۳ ص ۲۰۴ - سنن النسائی ج ۱ ص ۲۶۲

رسول الله ﷺ نهی کردند از خرید و فروش و خواندن شعر در مساجد.

أخبرنا علي بن عبدان، أنا أحمد بن عبيد، أنا قتامة، حدثني محمد بن أبي بكر المقدمي، أنا عمر بن علي بن مقدم، أنا محمد بن عبد الله بن المهاجر، عن زفر بن وثيمة، عن حكيم بن حزام، قال: «نهي رسول الله صلى الله عليه وسلم أن يستقاد في المساجد وأن تنشده فيه الأشعار، أو تقام فيها الحدود»^۱.

رسول الله ﷺ نهی کردند از قصاص در مساجد و از خواندن شعر در آن و از اقامه حدود در آن.

بدعت: تأسیس کردن (به وجود آوردن) کاری در دین بعد از اكمال دین؛ و آنچه بعد پیامبر ﷺ پیداشده باشد از قبیل اهواء و اعمال. قاموس المحيط فصل الباء

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «إِذَا اتَّخَذَ الْفَيْءُ ذُولًا، وَالْأَمَانَةُ مَعْنَمًا، وَالزَّكَاةُ مَغْرَمًا، وَتُعْلِمَ لَغَيْرِ الدِّينِ، وَ اطَّاعَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ، وَعَقَّ أُمَّهُ وَادْنَى صَدِيقَهُ وَأَقْصَى أَبَاهُ، وَظَهَرَتِ الْأَصْوَاتُ فِي الْمَسَاجِدِ، وَ سَادَ الْقَبِيلَةَ فَاسِقُهُمْ، وَ كَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ أَرْدَلُهُمْ، وَأَكْرَمَ الرَّجُلُ مَخَافَةَ شَرِّهِ، وَظَهَرَتِ الْقَيْنَاتُ وَالْمَعَارِفُ، وَ شَرِبَتِ الْخُمُورُ، وَلَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوَّلَهَا فَلْيَرْتَقِبُوا عِنْدَ ذَلِكَ رِيحًا حَمْرَاءَ وَ زَلْزَلَةً وَ خَسْفًا وَ مَسْحًا وَ قَذْفًا، وَ آيَاتٍ تَتَابَعُ كِنَظَامٍ بِأَلٍ قُطِعَ سِلْكُهُ فَتَنَاعٌ»^۲.

رسول الله ﷺ می‌گویند: وقتی مال غنیمت را دولت حساب کرده شد (تقسیم کرده نشود و بر مردم ندهند) و امانت را مال غنیمت (مانند اینکه آن را از کفار به غنیمت گرفته باشند و مال خود بدانند) و زکات را غرامت دانسته شد (تاوان حساب شود نه عبادت و ذخیره‌ای آخرت) و علم (دین) آموخته شود، نه برای دین و مرد از زنش اطاعت کند و مادرش وی را عاق کند (نارضایتی مادر از وی) و دوست وی به وی نزدیک و پدرش از وی دور شود و صداها در مساجد آشکار شود و فاسق بر قوم سیادت کند و کفیل قوم پست‌ترین آن‌ها باشد و کسی را به خاطر ترس از شرش احترام کرده شود و آوازه‌خوانان و آلات لهو آشکار کرده شود و خمر نوشیده شود و آخر امت، اول امت (سابقین اسلام) را لعن کنند، پس در آن زمان انتظار بکشید بادی قرمز را و زلزله را و خسف (زمین فرو بردن = رانش زمین) و مسخ (تبدیل از صورت انسان به صورتی غیر آن) و قذف (بارش سنگ) و دیگر علامات در پی هم خواهد آمد، مثل رشته ای کهنه که وقتی پاره شود بقیه هم پشت سر هم می‌آیند.

وَعَنْ مَكْحُولٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ: مَتَى قِيَامُ السَّاعَةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ، وَلَكِنْ لَهَا أَشْرَاطٌ وَ تَقَارُبُ أَسْوَاقٍ». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا تَقَارُبُ أَسْوَاقِهَا؟ قَالَ: «كَسَادُهَا، وَ مَطَرٌ وَ لَا بُتَاتٌ، وَ أَنْ تَفْشُو الْعِيبَةَ وَ تَكْثُرَ أَوْلَادُ الْبَغِيَّةِ، وَ أَنْ يُعْظَمَ رَبُّ الْمَالِ، وَ أَنْ تَعْلُو أَصْوَاتُ الْفَسَقَةِ فِي الْمَسَاجِدِ، وَ أَنْ يَظْهَرَ أَهْلُ الْمُتَكَبَّرِ عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ»، قَالَ رَجُلٌ: فَمَا تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: «فِرَّ بِدِينِكَ وَ كُنْ حِلْسًا مِنْ أَحْلَاسِ بَيْتِكَ». رواه ابن أبي الدنيا هكذا مرسلاً^۳.

۱- السنن الصغرى للبيهقى باب ما يستحب للقاضى - صحيح ابن خزيمة ج ۳ ص ۱۵۸ - مسند امام احمد ج ۴ ص ۴۵۶

۲- سنن الترمذی ج ۶ ص ۳۸۵ - جامع المسانید و المراسیل ج ۱ ص ۱۴۴ - المسند الجامع کتاب الفتن - مشکاة المصابیح ج ۳ ص ۱۶۹ - مجمع الزوائد ج ۷ ص ۶۲۶

۳- الترغیب و الترہیب ج ۳ ص ۲۹۷ - غذاء الالباب شرح منظومة الآداب ج ۲ ص ۳۶۵ - حلیۃ الاولیاء ج ۳ ص ۴۰۶

مردی از رسول الله ﷺ پرسید که قیامت کی است؟ رسول الله ﷺ جواب دادند: مسئول (سؤال شونده) از سؤال کننده عالم تر نیست (وقت آن را من هم مثل تو نمی دانم) ولی قیامت دارای علامات می باشد و نزدیکی بازارها. گفتند: نزدیکی بازارها یعنی چه؟ ایشان گفتند: کساد شدن آن ها، زیاد شدن ولد زنا و تعظیم شدن صاحب مال (اشخاص به خاطر مالشان احترام کرده می شوند) و در مساجد صداهای فاسقان بالا رود و اینکه اهل باطل بر اهل حق غالب شوند. مرد گفت مرا به چه امر می کنی؟ (من باید در آن موقع چه کار کنم؟) جواب دادند: دینت را بردار و فرار کن و مانند بساط خانهات باش (همچنان که بساط خانه همیشه در خانه می ماند و بیرون نمی آید، پس وی را هم به خانه نشینی امر می کند).

(و البِدْعَةُ بالكسر: الحَدَّثُ فِي الدِّينِ بَعْدَ الْإِكْمَالِ أَوْ مَا اسْتُحْدِثَ بَعْدَ النَّبِيِّ، (صلى الله عليه وسلم)، من الأهواء والأعمال.^۱)

بدعت تأسیس کردن کاری در دین بعد از اكمال دین و آنچه پیداشده باشد بعد پیامبر ﷺ از قبیل اهواء و اعمال.

بدعت مولود در قرن چهارم و پنجم هجری توسط دشمنان اسلام به دلیل رواج بدعت و دور کردن مسلمانان از عبادت به وجود آورده شده است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لِصَاحِبِ بَدْعَةٍ صَوْمًا وَلَا صَلَاةً وَلَا صَدَقَةً وَلَا حَجًّا وَلَا عُمْرَةً وَلَا جِهَادًا وَلَا صَرْفًا وَلَا عَدْلًا يَخْرُجُ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا تَخْرُجُ الشَّعْرَةُ مِنَ الْعَجِينِ.^۲

رسول الله ﷺ: از صاحب بدعت، نه نمازش را قبول می کند و نه روزه و نه صدقه و نه حج و نه عمره و نه جهاد و نه روی گردانی (توبه و یا نافله) و نه عدالت (فریضه) و خارج خواهد شد از اسلام همچنان که موی از خمیر خارج می شود.

فَقَالَ الْعَرَبَاضُ صَلَّى بِنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَوَعظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجَلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ فَقَالَ قَاتِلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَأَنَّ هَذِهِ مَوْعِظَةٌ مُودَّعٌ فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا فَقَالَ أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّهُ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ بَعْدِي فَسِيرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الْمُهَدِّدِينَ الرَّاشِدِينَ تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَصُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحَدَّثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ.^۳

از عرباض رضی الله عنه: رسول الله ﷺ با ما نماز خواند و بعد رو به ما کرد و موعظه کرد، موعظه ای بلیغ، که چشمان را گریان کرد و قلب ها ترسید و کسی به ایشان عرض کرد؛ یا رسول الله ﷺ گویا که این موعظه ای وداع کننده است، پس بر ما چه چیزی عهد می کنی؟ گفت ﷺ: بر شماست که تقوی پیشه کنید و فرمان برداری کنید از امیر خود گرچه آن امیر یک بنده ی حبشی باشد، زیرا هر که بعد از من زنده باشد زود است که اختلافات زیادی ببیند، پس بر شما لازم است سنت من و سنت خلفای راشدین بعد از من و پس با چنگ و دندان بر آن بچسبید و دورباشید از محدثات (نو پیدا شده ها) زیرا هر محدثی بدعت است و هر بدعتی گمراهی.

۱- قاموس المحيط فصل الباء

۲- سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۹- مصباح الزجاجة ج ۱ ص ۴۹- الترغيب و الترهيب ج ۱ ص ۴۵ - جامع المسانيد و المراسيل ج ۲ ص ۵۰۲

۳- مستدرک علی الصحيحین ج ۱ ص ۱۸۶- سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۵- مسند امام احمد ج ۵ ص ۱۰۹- سنن ابی داوود ج ۱۲ ص ۳۵۸

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا بَشْرُ بْنُ مَنصُورٍ الْحَنَاطِيُّ عَنْ أَبِي زَيْدٍ عَنْ أَبِي الْمُغِيرَةِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: أَبِي اللَّهِ أَنْ يَقْبَلَ عَمَلُ صَاحِبٍ بِدْعَةٍ حَتَّى يَدَعَ بِدْعَتَهُ.^۱

رسول الله ﷺ: الله ﷻ از قبول عبادت صاحب بدعت ایا می کند (نمی پذیرد) تا وقتی که از بدعتش برگردد.

عَنْ غُضَيْفِ بْنِ الْحَارِثِ الثَّمَالِيِّ قَالَ بَعَثَ إِلَيَّ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ فَقَالَ يَا أَبَا أَسْمَاءَ إِنَّا قَدْ أَجْمَعْنَا النَّاسَ عَلَى أَمْرَيْنِ قَالَ وَ مَا هُمَا قَالَ رَفْعُ الْأَيْدِي عَلَى الْمَنَابِرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَالْقَصَصُ بَعْدَ الصُّبْحِ وَالْعَصْرُ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُمَا أَمْثَلُ بِدْعَتِكُمْ عِنْدِي وَ لَسْتُ مُجِيبَكَ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُمَا قَالَ لِمَ قَالَ لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا أَحْدَثَ قَوْمٌ بِدْعَةً إِلَّا رُفِعَ مِثْلُهَا مِنَ السُّنَّةِ فَتَمَسَّكَ بِسُنَّةٍ خَيْرٌ مِنْ إِحْدَاثِ بِدْعَةٍ.^۲

غُضَيْفِ بْنِ الْحَارِثِ الثَّمَالِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: عبدالملک بن مروان به سوی من کسی را فرستاده بود و گفته بود که ای ابا اسماء، ما مردم را برای دو چیز جمع کردیم؛ یکی اینکه در منبر دستها را بالا می بریم (به هنگام سخنرانی) و دیگری هم اینکه بعد از نماز صبح و عصر برای مردم قصه تعریف می کنیم. من جواب دادم که اما آن دو چیزی که گفتی، به نزد من بارزترین نمونه از بدعت های تو می باشد و من به هیچ یک از این ها (برای شرکت در آن ها) تو را اجابت نکنم؛ زیرا رسول الله ﷺ فرمودند: قومی بدعتی در دین نیاورند مگر اینکه مثل آن از سنت خواهد مرد. پس تمسک به سنت، از احداث بدعت اولی است.

بعضی از گروه ها چون هیچ گونه نصّ و حدیثی برای به اجرا درآوردن اهداف شوم خود نمی یابند با بدعت حسنه خواندن مولودخوانی و دیگر اعمال خلاف شریعت خود می خواهند برای اعمال خود دلیل تراشی کنند.

قال ابن الماجشون: سمعت مالكا يقول: «من ابتدع في الاسلام بدعة يراها حسنة؛ فقد زعم أن محمداً ﷺ خان الرسالة؛ لأن الله يقول: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ} [مائده: ۳]، فما لم يكن يومئذ ديناً؛ فلا يكون اليوم ديناً.^۳

امام مالک رحمه الله می گوید: “هر که در اسلام بدعتی بگذارد که آن را حسنه بیندارد، پنداشته است که محمد ﷺ در رسالتش خیانت کرده است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: {امروز دینتان را کامل کردم} پس هر چیزی که در آن روز جزو دین نبوده است امروز نیز جزو دین نیست”

هر آن کس که اعتقاد داشته باشد که بدعتی صحیح است پس معلوم می شود که به نظر آنان دین در زمان رسول الله ﷺ کامل نشده و اینان آن را کامل کرده اند؛ درحالی که الله تعالی می فرماید:

آیه: امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را - به عنوان - دین برای شما پسندیدم. پس هر کس بی آنکه متمایل به گناه باشد در - حال - گرسنگی - به خوردن محرّمات - ناچار گردد، بداند که الله ﷻ آمرزنده مهربان است (۳)^۴

۱- سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۵- فتح الكبير ج ۱ ص ۱۵

۲- مسند امام احمد ج ۳۴ ص ۳۲۵

۳- اعتصام شاطبی ج ۱ ص ۶۲ [ترجمه ی اعتصام شاطبی ج ۱ ص ۶۸]

۴- سوره المائده آیه ۳

نکاتی در مورد بدعت حسنه: آیا دین عزیزمان اسلام کامل شده است یا خیر؟ آیا رسول اکرم ﷺ ناعوذ بالله نمی دانستند که در آینده چنین چیزهایی می آید و به جای آنکه می گفتند: «شَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَ كُلُّ مُحَدَّثَةٍ بَدْعَةٌ وَ كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ»

بدترین کارها، نو پیداترین آن ها است و هر امر نو پیدا بدعت است و هر بدعتی گمراهی است.* در ادامه ی آن می گفتند که «إِلَّا بَدْعَةُ الْحَسَنَةِ» «جز بدعت حسنه»؟

آیا دین ما چیزی کم دارد تا با اضافه کردن این اعمال باید کامل شود؟ هر آن کس که اعتقاد داشته باشد که بدعتی صحیح است پس ناعوذ بالله این فکر را کرده است که دین در زمان رسول الله ﷺ کامل نشده و اینان آن را کامل کرده اند درحالی که الله ﷻ می فرماید:

آیه: امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خویش را بر شما تمام نمودم و اسلام را [به عنوان] دین برای شما پسندیدم. پس هر کس بی آنکه متمایل به گناه باشد در [حال] گرسنگی [به خوردن محرّمات] ناچار گردد، بداند که الله ﷻ آمرزنده مهربان است (۳).^۱

صحابه ی کرام ﷺ که بهترین انسان ها بعد از پیامبران (ع) هستند از نقطه به نقطه ی این دین عزیز بهترین استفاده ها را بردند و فقط تکیه بر قرآن و سنت رسول الله ﷺ آن ها را به بهترین درجه ها نائل کرده است و هیچ وقت احساس نکردند که در اسلام کاستی و کمی وجود دارد تا با اضافه کردن بدعتی آن کاستی را جبران کنند؛ و بهترین راه انجام امر خود الله ﷻ است که می گوید که اگر او را دوست دارید رسول الله ﷺ را اطاعت کنید (صفحه اول).^۲

عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «إِنَّمَا أَصْحَابِي كَالنَّجْمِ، فَبِأَيِّهِمْ أَتَدْتُمُ اهْتِدَيْتُمْ».^۳

رسول الله ﷺ: اصحاب من مانند ستارگان هستند، به هر کدام اقتدا کنید هدایت می یابید.

سلف صالح ما در روز تولد پیامبر ﷺ هیچ کاری اضافه بر دیگر روزها انجام نمی دادند و اگر کار خاصی انجام می دادند حتماً خبر آن به ما می رسید! این بر ما پنهان نیست که آن ها بسیار بیشتر از ما، پیامبر - صلی الله علیه وآله وسلم - را دوست داشتند و او را بزرگ می داشتند.

مسئله ی قابل تأمل این است که انتشار این بدعت در میان مسلمانان در سرزمین هایی شروع شد که در آن، مسلمانان در کنار نصارا (مسیحیان) زندگی می کردند، چنان که در شام و مصر رخ داد... زیرا نصارا در روز تولد حضرت مسیح (ع) و نزدیکانش جشن می گرفتند و این سبب سرعت انتشار این بدعت در میان مسلمانان شد درحالی که هیچ تردیدی نیست که ما به مخالفت با اهل کتاب دستور داده شده ایم.

اگر کاری را معلوم نباشد که سنت است یا که بدعت چه باید کرد:

وَمِنْهَا أَنْ مَا تَرَدَّدَ بَيْنَ الْوَاجِبِ وَالْبَدْعَةِ فَعَلَيْهِ أَنْ يَأْتِيَ بِهِ احتياطاً؛ لِأَنَّهُ لَا وَجْهَ لِتَرْكِ الْوَاجِبِ وَ مَا تَرَدَّدَ بَيْنَ الْبَدْعَةِ وَ السُّنَّةِ يَتْرُكُ؛ لِأَنَّ تَرْكَ الْبَدْعَةِ لَزِمٌ وَأَدَاءُ السُّنَّةِ غَيْرُ لَزِمٍ.^۱

۱- سوره مائده آیه ۳

۲- سوره آل عمران آیه ۳۱

۳- مشکاه المصابیح ج ۳ ص ۳۳۵

اگر بین واجب بودن و بدعت بودن تردید باشد عمل به آن از احتیاط است و اگر بین سنت بودن و بدعت بودن تردید باشد، پس آن عمل باید ترک شود؛ به دلیل اینکه ترک بدعت لازم است و ادای سنت غیر لازم.

کسانی که روز ولادت پیامبر ﷺ را جشن می گیرند متأسفانه مخالفان خود را به عدم محبت رسول الله ﷺ و حتی بیرون از دین و وهابیت متهم می کنند! و فراموش می کنند که بزرگداشت و محبت با پیروی و اتباع است نه با نوآوری و ابتداع در دین.

و از گمراهی های اینان هم این است که اصلاً مولّد را رکنی از دین و مذهب قرار داده اند و معتقدند که کسی که این کار را قبول نکند وهابی است و یا حتی بیرون از دین. (اعاذنا الله من هذه البدعات و الضلالت و هداانا لاستقامة صراطه القيم).

ترجمه آیه: گفت: ای قوم من، چه می گوئید اگر با من، از جانب پروردگارم حجّتی باشد و او مرا رزقی نیکو عطا کرده باشد؟ اگر شمارا نهی می کنم برای آن نیست که خود سودی ببرم. تا آنجا که بتوانم قصدی جز اصلاح شما ندارم. توفیق من تنها با الله ﷻ است، به او توکل کرده ام و به درگاه او روی می آورم (۸۸).^۲

۱- مبسوط سرخسی ج ۲ ص ۴۹۳ - بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع ج ۲ ص ۱۸۰ - بحر الرائق شرح کنز الدقائق ج ۴ ص ۲۰۴ - رد المختار ج ۸ ص ۵۶ و ج ۵ ص ۱۳۱ - حاشیه ی رد المختار ج ۲ ص ۱۱ و ۴۸۵

۲- سوره هود آیه ۸۸

۱۵ گروه تصوف (ترجمه صفحات ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ رساله عزیزیه)

نخست عمل صالح انجام بده و بعد از آن نیز به عمل خود اعتماد نکن و به زیاد بودن عمل فریب نخور و عمل کن و در قبول شدن آن به خدای تعالی توکل کن (عمل قیلمای صفا بولماز کونگده * آیاقسیز هیچ کشی یورمدی یولده) یعنی فقط باایمان به خداوند متعال نمی توان رضایت و خوشنودی خداوند را پیدا کرد بلکه تا زمانی که عمل صالح انجام ندهی در دلت صفا و روشنی پیدا نمی شود، مانند شخصی بی پا که نمی تواند راه برود، بدون عمل هم برای هیچ کس سیر نمودن به سوی الله تعالی ممکن نخواهد بود. (قچال قولسیز کشی بولغای شناور * شناور من دیسه هیچ قیلمه باور)؛ یعنی هرگاه شخصی بی دست و بازو به شما بگوید که «من در آب شنا می کنم»، به گفته اش هیچ باور نکن چون که گفته ی وی دروغ است. شخصی که بگوید من بدون عمل صالح به خدای تعالی نزدیک می شوم و به سوی او سیر می کنم پس باور نکن چون که خداوند متعال خودش امر به انجام عمل های صالح نموده لذا البته خداوند لایق نیست که خلاف امرش را بپذیرد و خلاف امرش را نخواهد پذیرفت (سالبدر راه سنت راه عامه * بویدن چقماغل اوزگا مقامه) یعنی هرگاه خواستی طی طریق طریقت نمائی راه اعتدال را طی کن و آن طریقی است سنت و کسانی که در آن راه می روند عوام الناس را به راه راست هدایت کرده راه نشان می دهند که به آن «سواد اعظم» می گویند، از آن راه به راه دیگری بیرون مرو. هر چه اهل سنت و جماعت در اعتقاد و اعمال و افعال گفته بر طریقه ی آن باشی چون که گروه هایی که گفته اند ما اهل تصوف هستیم بر «پانزده گروه» هستند. چهارده گروه از آن در خطا هستند مگر یکی بر سواد اعظم بوده که به آن تصوف سنت گفته می شود.

اولین گروه به نام حروفیون هستند؛ که آن خود بر دو نوع بوده؛ یکی حروف فرعی و یکی هم حروف اصلی؛ اما نام حروف اصلی روشنی است و نام حروف فرعی اوباشی؛ احوال این ها را ناظم رحمه ... علیه در بالا بیان کرد. این دو مذهب هرچند در ظاهر اهل تصوف باشند اما از کافران هستند و خون این ها و مال این ها مانند اهل حرب به اتفاق علماء حلال می باشد

دومین گروه به نام حبیبی می باشند. این ها قومی هستند که ادعای تصوف می کنند و می گویند که زمانی که خداوند متعال یکی از بندگانش را بسیار دوست بدارد خطابات الله تعالی از آن ساقط است و چیزهای حرام بر آن حلال است. این ها هم کافرانند و هم کسانی را که بر این مذهب هستند ملاحدون نیز می گویند. آنجایی که ناظم (رح) هم در باب کرامت ذکر نمود.

گروه سوم به نام اولیائیه هستند. آن ها هم ادعای تصوف می کنند. وقتی بنده ای به زعم خودشان اولیاء شود آن شخص را از پیغمبر برتر می دانند اما ذکرشان را به صورت جهریه می گویند و در دیگر کارهایشان موافق شریعت هستند. این ها هم کافر هستند. این دو مذهب در شهر هلی چین و ماچین زیادند.

گروه چهارم به نام شمرا حیه هستند. آن ها قومی می باشند که در مجالس ذکرشان بارابان و دف و زنبورک می زنند و زن های خود را برای جماع در آن مجلس در اختیار دیگران می گذارند و می گویند که زن ها سفره ی بهشتند. این ها هم کافرانند گر چند قرآن تلاوت می کنند.

گروه پنجم به نام اباحیه هستند. آن ها نیز دعوای (ادعای) تصوف دارند و می گویند که ماها اگر در این سلسله و شجره باشیم به یکدیگر اموالمان حلال و حتی اگر بدون سؤال هم گرفتیم جایز است و دختران باکره خود را

قبل از تحویل به داماد در اختیار شیخشان قرار می‌دهند و تا زمانی که با آن دختر جماع نکرده تحویل داماد نمی‌دهند. این گونه مذهب در شهرهای اصفهان و قراقوم زیاد است. این‌ها هم کافراند اگرچند که خداوند را یگانه و پیغمبر را بر حق بدانند.

گروه ششم به نام حلالیه هستند. آن‌ها هم دعوی تصوف می‌کنند و می‌گویند که ذکر مریدان برای عشق به خداست، بدین خاطر زدن طنبور حلال است. می‌گویند که خداوند خودش از آواز و رقص خوشش می‌آید و هم در نزد آن‌ها اگر حرکتی و کسبی نمایند، دادن یک‌سوم آن به شیخشان فرض است. این‌ها اهل بدعت هستند. این گونه مذاهب در شهرهای یارکانتده و قوقان و اندجان زیادند و هم در شهر اطراف بلغار به صورت مخفی یافت می‌شود.

گروه هفتم به نام حلولیه هستند. آن‌ها هم دعوی تصوف می‌نمایند و می‌گویند که زنان زیباروی با جوانان به صورت بغل کشی و با آغوش گرفته سلام و احوال‌پرسی کردن حلال است. بعد از آن کف زده رقص می‌کنند و می‌گویند که این چنین کردن صفتی از صفات الله تعالی است. این‌ها هم کافراند گرچه در ظاهرشان شهادتین باشد. این گونه مذهب در شهرهای هند زیاد است.

گروه هشتم به نام حوریه هستند. آن‌ها هم مانند مذهب حلولیه هستند اما این‌ها می‌گویند که به مجلس ذکر ما حوران می‌آیند و مایان بی‌هوش شده آن‌ها را جماع می‌نماییم. وقتی هم از مجلسشان بیرون آمدند در آن زمان غسل می‌کنند و همچنین می‌گویند: شناخت الله تعالی از ما ساخته نیست زیرا که بندگانمانند ما از کجا خداوند متعال را بشناسد و این بیت را هم می‌خوانند (تو را تو دانی هرگز نتوان شناخت کس * کس نداند هر کس تو دانی و بس) این‌ها هم اهل ضلالت‌اند. ادعای تصوف نمودنشان برایشان سودی ندارد.

گروه نهم به نام واقفیه هستند. آن‌ها قومی هستند که جایی را در نظر گرفته مانند مسجد می‌سازند و به آن با طهارت داخل می‌شود و نماز پنج‌گانه را ادا می‌کنند. بعد از آن دختری زیباروی را آورده در محراب می‌نشانند تا به آن‌ها دعا نماید و همه‌ی قوم بر روی آن دختر نگاه کرده «لا اله الا الله» گفته بی‌هوش می‌شوند. این‌ها هم اهل بدعت و ضلالت هستند.

گروه دهم به نام متجاهله هستند. آن‌ها قومی هستند که صوفی‌هایشان بر سرشان عمامه نمی‌گذارند و می‌گویند که صوفی بودن ما را هیچ کس نداند و لباس کافران را می‌پوشند و این‌ها هم اهل بدعت هستند. این دو مذهب در شهرهای دامغان و استرآباد هستند.

گروه یازدهم به نام متکاسله هستند. آن‌ها هم ادعای تصوف می‌کنند و اگر اغنیای ایشان داخل تصوف شد اموالش را چپاول می‌کنند و می‌گویند که راه فقیر شدن و فنا شدن همین است. آن‌ها اموال مالداران را به تاراج می‌برند. این‌ها هم اهل بدعت هستند. این چنین مذهب در شهرهای باش بالغ زیاد است.

گروه دوازدهم به نام الهامیه هستند. آن‌ها هم قومی هستند که ادعای تصوف می‌کنند و می‌گویند که طلب نمودن علم و قرائت قرآن لازم نیست بلکه برای ما ایات معموله و حکمت لازم است. این‌ها هم اهل ضلالت هستند.

گروه سیزدهم به نام سوفسطائیه هستند. آن‌ها هم قومی هستند که حقایق اشیاء را انکار می‌کنند و ادعای تصوف هم دارند و می‌گویند که اگر کرامتی هم از اولیاء دیده شود حقیقت ندارد. این‌ها هم اهل بدعت هستند. مذهب این‌ها در این زمان بسیار کم است. در زمان‌های اول در اسکندریه زیاد بوده است.

گروه چهاردهم به نام ادعاییه هستند. آن‌ها قومی‌اند که ادعای تصوف می‌کنند و می‌گویند مایان به آن‌طور مقامی رسیدیم و از آن‌گونه شیخی اخذ سلسله نمودیم و به کمال رسیدیم؛ و به خاطر مال ادعای شیخی می‌کنند و به انواع زینت‌های دنیا موصوف شدند. دوستدار اغنیاء هستند و از فقرا بیزار و فرار می‌کنند و زبانشان را از دروغ و غیبت نگه نمی‌دارند و همچنین می‌گویند: اگرچه مرشدان کارهای بدعت انجام دهند و سخن دروغ بگویند اعتباری ندارد؛ چون آن مست است و این کارها را برای امتحان و تجربه نمودن حال مرید انجام می‌دهند. این‌ها هم درست در مذهب ملحدین هستند و اصل ضلالت می‌باشند. پس در این چهارده گروه ذکر شده اگر خارق عادت هم دیده شود استدراج و معونت است و به کشف این‌ها گول نخورید.

گروه پانزدهم سنی به نام دارد؛ که آن‌ها اهل حق هستند که در کتاب ناظم رحمه‌الله علیه نوشته شده و در دیگر کتاب‌ها نیز مذکور است و حاجتی به بیان کردن آن نیست. اگر احتیاج شد به کتاب‌های مربوط مراجعه نمایید اما آن گفته ناظم رحمه‌الله... علیه که فرمود: شما طریق اعتدال را سلوک نمایید منظورش این است که می‌خواهد بگوید که از داخل شدن به این مذاهب یاد شده خودداری نمایید.

أَجْرَتِ گرفتن قاری برای خواندن قرآن و حج از طرف دیگری (حج بدل)

(باب الحج عن الغير) الأصل في هذا الباب أن الإنسان له أن يجعل ثواب عمله لغيره عند أهل السنة والجماعة صلاة أو صوماً أو حجاً أو صدقة أو قراءة قرآن أو الأذكار إلى غير ذلك من جميع أنواع البر، ويصل ذلك إلى الميت وينفعه، وقالت المعتزلة: ليس له ذلك، ولا يصل إليه ولا ينفعه.^۱

در بحث «بجای آوردن حج از طرف دیگری» در کتب فقهی ما چنین آمده است:

اصل در این بحث این است که به عقیده‌ی اهل سنت، انسان می‌تواند ثواب عمل خود را برای دیگری ببخشد؛ فرقی ندارد که این عمل نماز باشد و یا روزه و یا حج و یا صدقه و یا قرائت قرآن و یا قرائت اذکار و عباداتی غیر از این‌ها که نام بردیم و ثواب بخشیده شده به میت (مرده) می‌رسد و معتزله (گروه مخالف اهل سنت) گفته‌اند که انسان نمی‌تواند ثوابی ببخشد و به میت نمی‌رسد و سودی برایش ندارد.

روي «أن رجلاً سأل النبي - صلى الله عليه وسلم - فقال: كان لي أبوان أبرهما حال حياتهما فكيف لي ببرهما بعد موتهما فقال له - عليه الصلاة والسلام - إن من البر بعد البر أن تصلي لهما مع صلاتك وأن تصوم لهما مع صيامك» رواه الدارقطني.^۲

مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و بیان داشت که من به والدینم در وقت حیات آنان نیکی می‌کردم و حال ایشان مرده‌اند. بعد فوت آنان چگونه می‌توانم به آنان نیکی کنم؟ رسول الله ﷺ فرمودند: از نیکی بعد نیکی این است که به همراه نماز خودت برای آنان نیز نماز بخوانی و در کنار روزه‌ی خودت برای آنان نیز روزه‌بگیری.

وعن علي - رضي الله عنه - أن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال «من مر على المقابر، وقرأ قل هو الله أحد إحدى عشرة مرة ثم وهب أجرها للأموات أعطي من الأجر بعدد الأموات».^۳

از حضرت علی علیه السلام: رسول الله ﷺ فرمودند: هر کس بر قبرستان عبور کند و سوره «قل هو الله احد» را یازده مرتبه بخواند و بعد ثواب آن را به اموات ببخشد، به آن شخص به اندازه‌ی تعداد اموات اجر داده می‌شود.

وعن أنس قال قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - «من دخل المقابر فقرأ سورة {يس} [يس: ۱] خفف عنهم يومئذ، وكان له بعدد من فيها حسنات»^۴

از حضرت انس علیه السلام (صحابی): هر کس بر قبرستان داخل شود و سوره‌یس بخواند، در آن روز از عذاب اموات کم کرده می‌شود و برای قرائت کننده ثوابی به اندازه‌ی اموات داده می‌شود.

وعن أنس أنه «سأل رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فقال يا رسول الله إنا نتصدق عن موتانا ونحج عنهم وندعو لهم فهل يصل ذلك إليهم قال نعم إنه ليصل ويفرحون به كما يفرح أحدكم بالطبق إذا أهدي إليه» رواه أبو حفص العکبری.^۱

۱- تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق وحاشیة الشلیبی (۸۳/۲)

۲- تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق وحاشیة الشلیبی (۸۴/۲)

۳- مراقی الفلاح شرح نورالایضاح ج ۱ ص ۲۲۹ - الباب فی جمع بین سنه و الكتاب ج ۱ ص ۳۳۰

۴- مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح (۱۲۲۸/۳) - کوثر المعانی الدراری فی کشف خیایا صحیح البخاری (۱۴۴/۵) - الباب فی الجمع بین السنه والكتاب (۳۳۰/۱)

از حضرت انس رضی الله عنه: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیده شد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما از طرف اموات (مردگان) خود صدقه می‌دهیم و از طرف آنان حج می‌کنیم و برای آنان دعا می‌کنیم آیا این اعمال ما به آنان می‌رسد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: بله قطعاً به آنان می‌رسد و آنان (مردگان) به خاطر آن خوشحال می‌شوند همچنان که وقتی برای شما در ظرفی هدیه آورده می‌شود شما خوشحال می‌شوید.

وعن معقل بن یسار أنه قال: قال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - «اقرأوا على موتاكم سورة {يس} [يس: ١]»
رواه أبو داود.^۲

از معقل بن یسار (صحابی): رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند بر اموات خود سوره‌ی یس بخوانید.

وعنه - عليه الصلاة والسلام - أنه «ضحى بكبشين أملحين أحدهما عن نفسه والآخر عن أمته» متفق عليه.^۳

از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت است که ایشان دو گوسفند قربانی می‌کردند؛ یکی از طرف خودشان و دیگری از طرف امت خود. یعنی ثواب آن قربانی را به امتشان می‌بخشیدند.

حال معلوم شد که عبادت که در آن ثواب هست، می‌توان به دیگری چه زنده و چه مرده باشد بخشید و ثواب آن به اموات می‌رسد و از آن نفع می‌برند.

در این بحث دو امر معلوم گشت:

۱- کسی بگوید که خواندن قرآن برای اموات ثواب و نفع ندارد وی از اهل سنت نیست و یادمان باشد که حنفی یکی از مذاهب اهل سنت است پس آن فرد حنفی نیست.

۲- دومین امر این است که عمل ما باید ثواب داشته باشد تا آن را ببخشیم و اموات از آن استفاده کنند.

❖ قرائت قرآن در مراسم عزاء و بخشیدن ثواب آن:

بیان شد که می‌توان ثواب آن را بخشید و ثواب آن به میت می‌رسد و آنان خوشحال می‌شوند.

بحثی هست که اگر قاری برای این قرائت خود اجرت بگیرد آیا اجرت وی جایز است؟ و آیا قرائت در مقابل اجرت ثوابی دارد تا بگوییم به میت می‌رسد؟

رَوَى أَحْمَدُ وَإِسْحَاقُ بْنُ رَاهُوَيْه، وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ، وَعَبْدُ الرَّزَّاقِ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شَيْبَةَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «أَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَأْكُلُوا بِهِ، وَلَا تَجْفُوا عَنْهُ، وَلَا تَغْلُوا فِيهِ، وَلَا تَسْتَكْثِرُوا بِهِ».^۴

۱- البناية شرح الهداية (۴/ ۴۶۶) - كوثر المعاني الدراري في كشف خبايا صحيح البخاري (۵/ ۱۴۵) - المنهل العذب المورود شرح سنن أبي داود (۸/ ۲۵۹)

۲- منحة السلوك في شرح تحفة الملوك (ص: ۳۳۲) - سبل السلام (۱/ ۵۱۰) - نفحات النسمات في وصول إهداء الثواب للأمووات للسروجي (ص: ۲۹۱)

۳- صحيح ابن خزيمة ط ۳ (۲/ ۱۳۶۱) - مسند أبي داود الطيالسي (۳/ ۴۷۲) - شرح معاني الآثار (۴/ ۱۷۷)

۴- فتح باب العناية بشرح النقاية (۴/ ۲۵۳)

رسول الله ﷺ فرموده‌اند: قرآن بخوانید ولی با آن نخورید و در حق قرآن جفا نکنید؛ یعنی از آن دور نشوید و بخوانید و در آن غلو نکنید و به وسیله‌ی آن به زیادت اموال دنیا نپردازید.

فَالِاسْتِجَارُ عَلَى الطَّاعَاتِ مُطْلَقًا لَا يَصِحُّ عِنْدَ أَيْمَتِنَا الثَّلَاثَةِ أَبِي حَنِيفَةَ وَأَبِي يُوسُفَ وَمُحَمَّدٍ...

لَأَنَّ شَرْطَ الثَّوَابِ الْإِخْلَاصُ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْعَمَلِ وَالْقَارِئُ بِالْأَجْرَةِ إِنَّمَا يَقْرَأُ لِأَجْلِ الدُّنْيَا لَا لِوَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى بِدَلِيلِ أَنَّهُ لَوْ عَلِمَ أَنَّ الْمُسْتَأْجَرَ لَا يَدْفَعُ لَهُ شَيْئًا لَا يَقْرَأُ لَهُ حَرْفًا وَاحِدًا خُصُوصًا مَنْ جَعَلَ ذَلِكَ حِرْفَتَهُ وَلِذَا قَالَ تَاجُ الشَّرِيعَةِ فِي شَرْحِ الْهِدَايَةِ إِنَّ قَارِئَ الْقُرْآنِ بِالْأَجْرَةِ لَا يَسْتَحِقُّ الثَّوَابَ لَا لِلْمِيتِ وَلَا لِلْقَارِئِ.^۱

پس اجاره بر عبادات نزد امامان حنفی مذهب ما یعنی امام اعظم و امام ابویوسف و امام محمد و... ﷺ مطلقاً درست نیست؛ زیرا شرط ثواب این است که خالصاً لله باشد و قاری که در مقابل اجرت قرائت می‌کند، همانا برای کسب دنیا قرائت می‌کند نه برای الله تعالی؛ به دلیل اینکه اگر آن قاری بداند که مستأجر (اجاره‌کننده) به وی چیزی نخواهد داد، وی یک حرف نیز نمی‌خواند خصوصاً کسی که آن را برای خود حرفه قرار داده باشد و برای همین تاج الشریعه در شرح هدایه چنین گوید که قاری قرآن در برابر اجرت مستحق ثواب نمی‌شود نه برای میت و نه برای قاری.

وقراءة القرآن للدنيا مكروهة، والأفضل أن لا يعطى القارئ شيئاً. وفي "الواقعات": يمنع القارئ والآخذ والمعطي آثمان.^۲

قرائت قرآن برای کسب مال دنیا مکروه است و افضل این است که به قاری چیزی داده نشود و در واقعات (اسم کتاب) قاری و اجرت گیرنده و اجرت دهنده را هر دو گناهکار دانسته است.

حال وقتی ثوابی نیست پس چیزی برای بخشیدن نمانده است و کسانی که قاری اجاره می‌کنند و بر سر مراسم عزاء می‌گذارند اگر فکر کنند که به میت آنان ثوابی از آن می‌رسد، انتظار بیهوده‌ای است.

❖ بحث اجاره برای بجای آوردن حج برای دیگری:

پیرو مسئله فوق بحث اجاره برای بجای آوردن حج برای دیگری و انجام حج توسط عوامل کاروان که از طرف دولت حقوق می‌گیرند و از مردم نیز مبلغی می‌گیرند و به عوام می‌گویند که ما مثلاً پدرت را حاجی خواهیم نمود پیش می‌آید که در ادامه بیان خواهد شد:

والعبادات أنواع مالية محضة كالزكاة وبدنية محضة كالصلاة ومركبة منهما كالحج والنيابة تجري في النوع الأول في حالتي الاختيار والضرورة لحصول المقصود بفعل النائب ولا تجري في النوع الثاني بحال لأن المقصود وهو إتيان النفس لا يحصل به وتجري في النوع الثالث عند العجز للمعنى الثاني.^۳

عبادات بعضی از آن‌ها مالی خالص هستند مثل زکات و بعضی دیگر از آن‌ها بدنی خالص هستند مثل نماز و بعضی دیگر مرکب از این دو یعنی بدنی و مالی هستند مثل حج و نیابت در نوع اول در حالت اختیار و ضرورت روا است؛ زیرا مقصود

۱- العقود الدرية في تنقيح الفتاوى الحامدية (۱۲۷/۲)

۲- البنایة شرح الهدایة (۲۳۷/۱۲)

۳- الهدایة فی شرح بدایة المبتدی (۱۷۸/۱)

از وجوب این عبادات به فعل نایب (بدل) حاصل می‌شود و در نوع دوم که بدنی خالص است، نیابت (بدل) جاری نیست؛ زیرا مقصود از این نوع عبادات خسته کردن نفس است که با انجام دادن نایب حاصل نمی‌شود و در نوع سوم یعنی عبادت مرکب از بدنی و مالی که انجام دادن آن توسط نایب در صورت عاجز شدن شخص از انجام آن روا می‌گردد.

نتیجه: حج عبادتی است که اگر شخص قادر بر انجام آن باشد باید خودش انجام دهد و این شخص همین که خودش را به هر طریقی به مکه برساند و افعال حج را بجای آورد، حج وی درست است و از عهده‌ی فریضه‌ی حج برمی‌آید هرچند که وی پول خرج کند و یا خرج نکند. پس عوامل کاروان که خود از دولت اجرت می‌گیرند و به حج می‌روند، حج خود را می‌توانند بجای آورند.

حال اگر کسی از انجام حج عاجز گشت مثلاً مریض شد و یا فوت کرد، خرج کردن مال وی برای انجام حج واجب می‌گردد بدین معنی که با پول وی کسی دیگر از طرف وی به حج برود و این حج رفتن باید از خانه‌ی وی باشد و از پول آن شخص عاجز در راه حج خرج شود و اگر خرج نشود، حج از وی واقع نمی‌شود و فرض حج نیز ساقط نمی‌شود. به این متن توجه کنید:

(وفي المركب منهما تجزي عند العجز فقط) أي في المركب من المال والبدن تجزي النيابة عند العجز لحصول المشقة بدفع المال.^۱

در عبادت مرکب از بدنی و مالی، در وقت عاجز آمدن نیابت جایز است؛ زیرا با خرج کردن مال در این راه مشقت حاصل می‌شود.

(وَمِنْهَا) أَنْ يَكُونَ حَجُّ الْمَأْمُورِ بِمَالِ الْمُخْجُوعِ عَنْهُ فَإِنْ تَطَوَّعَ الْحَاجُّ عَنْهُ بِمَالِ نَفْسِهِ لَمْ يَجْزُ عَنْهُ حَتَّى يَحُجَّ بِمَالِهِ وَكَذَا إِذَا أَوْصَى أَنْ يَحُجَّ بِمَالِهِ وَمَاتَ فَتَطَوَّعَ عَنْهُ وَارِثُهُ بِمَالِ نَفْسِهِ، كَذَا فِي الْبَدَائِعِ.^۲

یکی از شرایط حج نیابتی (حج بدل) این است که مأمور (بدل) با مال شخص امر کننده به حج برود، پس اگر حاجی (بدل) از مال خود خرج حج کند، از حج آن کسی که فرستاده است واقع نمی‌شود و همچنین است اگر وصیت کند که از مال وی حج بجای آورده شود و بعد بمیرد و وارث وی از مال خود از طرف وی حج بجای آورد، از امر (امر کننده به حج) واقع نمی‌شود.

نتیجه اینکه عوامل کاروان از پول آمر در راه حج خرج نمی‌کنند زیرا دولت آنان را به خرج خود به حج می‌برد و آن پولی که از فرستنده به حج گرفته را خودش صاحب شده است و حج از طرف فرستنده به حج واقع نمی‌شود.

وَإِذَا دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ مَالًا لِلْحَجِّ عَنْ مَيِّتٍ فَأَنْفَقَ الْمَأْمُورُ شَيْئًا مِنْ مَالِ نَفْسِهِ فَإِنْ كَانَ فِي مَالِهِ وَقَاءٌ بِالتَّفَقُّعِ؛ لَا يَصِيرُ مُخَالَفًا وَيَرْجِعُ بِمَا أَنْفَقَ مِنْ مَالِ الْمَيِّتِ اسْتِحْسَانًا وَلَا يَرْجِعُ قِيَاسًا، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي مَالِ الْمَيِّتِ وَقَاءٌ بِالتَّفَقُّعِ فَأَنْفَقَ شَيْئًا مِنْ مَالِهِ؛ يُنْظَرُ إِنْ كَانَ أَكْثَرَ التَّفَقُّعِ مِنْ مَالِ الْمَيِّتِ؛ جَازَ وَوَقَعَ الْحَجُّ عَنْ الْمَيِّتِ، وَإِلَّا فَلَا، وَهَذَا اسْتِحْسَانٌ وَالْقِيَاسُ أَنَّ لَا يَجُوزُ هَكَذَا فِي مُحِيطِ السَّرْحَسِيِّ.^۳

۱- تبیین الحقائق شرح کنز الدقائق وحاشیة الشلیبی (۲/ ۸۵)

۲- الفتاوی الهندیة (۱/ ۲۵۷)

۳- الفتاوی الهندیة (۱/ ۲۵۷)

اگر کسی به شخصی دیگر مالی بدهد تا از طرف میت حج بجای آورد و آن شخص از مال خود در راه حج خرج کند، در این صورت اگر در مال کسی که از طرف وی به حج رفته است آن مقدار پول باشد پس در انجام حج مخالفت نکرده است و از مال میت مقدار خرج شده را بگیرد و اگر در مال میت این مقدار پول نبود و مأمور از جیب خود خرج کرد، در این صورت باید دید اگر بیشتر خرج از مال میت باشد حج درست است و آلا حج میت ادا نشده است.

مَنْ عَلَيْهِ الْحَجُّ إِذَا مَاتَ قَبْلَ أَذَانِهِ فَإِنْ مَاتَ عَنْ غَيْرِ وَصِيَّةٍ يَأْتُمُ بِلَا خِلَافٍ وَإِنْ أَحَبَّ الْوَارِثُ أَنْ يَحُجَّ عَنْهُ حَجٌّ وَأَرْجُو أَنْ يُجْزِيَهُ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، كَذَا ذَكَرَ أَبُو حَنِيفَةَ - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى - وَإِنْ مَاتَ عَنْ وَصِيَّةٍ لَا يَسْقُطُ الْحَجُّ عَنْهُ وَإِذَا حَجَّ عَنْهُ يَجُوزُ عِنْدَنَا بِاسْتِجْمَاعِ شُرَاطِ الْجَوَازِ وَهِيَ نِيَّةُ الْحَجِّ وَأَنْ يَكُونَ الْحَجُّ بِمَالِ الْمُوصِي أَوْ بِكَثْرِهِ لَا تَطَوُّعًا وَأَنْ يَكُونَ رَاكِبًا لَا مَاشِيًا وَيَحُجُّ عَنْهُ مِنْ ثُلْثِ مَالِهِ سَوَاءً قَيَّدَ الْوَصِيَّةَ بِالثُّلْثِ بِأَنْ أَوْصَى أَنْ.^۱

کسی که بر وی حج واجب شده باشد و قبل ادای آن فوت شود پس در این صورت اگر بدون وصیت به انجام حج بمیرد به اجماع امامان گناهکار می شود و اگر وارث دوست داشت می تواند از طرف وی حج بجای آورد و امید می دهیم که از حج آن میت واقع شود ان شاء الله؛ این را امام اعظم رحمته الله فرموده اند؛ و اگر وصیت کند حج از وی ساقط نمی شود و وقتی به خاطر دارا بودن شرایط حج بدل از طرف وی حج کرده شود، از وی واقع می شود و شرایط حج بدل این است که حج به وسیله ی مال میت باشد و یا اکثر خرج آن از مال میت باشد و دیگر اینکه مأمور (حج بدل کننده) باید سواره حج کند و از یک سوم مال وصیت کننده خواهد بود.

وَمِنْهَا: الْأَمْرُ بِالْحَجِّ فَلَا يَجُوزُ حَجُّ الْغَيْرِ عَنْهُ بغير أمره؛ لَأَنَّ جَوَازَهُ بِطَرِيقِ النَّيَابَةِ عَنْهُ، وَالنِّيَابَةُ لَا تُثَبِّتُ إِلَّا بِالْأَمْرِ إِلَّا الْوَارِثَ يَحُجُّ عَنْ مَوْرَثِهِ بغير أمره، فَإِنَّهُ يَجُوزُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِالنَّصِّ، وَلَوْ جُودَ الْأَمْرُ هُنَاكَ دَلَالَةً عَلَى مَا نَذَكُرُ.^۲

یکی از شرایط حج بدل این است که به امر آن شخص که از طرف وی حج انجام می شود باشد؛ زیرا جایز بودن حج از طرف دیگری به طریق نیابت و بدل است و نیابت فقط با امر ثابت می شود و در صورت بجای آوردن وارث بدون امر جایز است؛ زیرا امر هرچند صراحتاً نیست بلکه دلالتاً از طرف وی ثابت است.

يَحُجُّ عَنْهُ بِثُلْثِ مَالِهِ أَوْ أَطْلَقَ بِأَنْ أَوْصَى بِأَنْ يَحُجَّ عَنْهُ هَكَذَا فِي الْبَدَائِعِ فَإِنْ لَمْ يُبَيِّنْ مَكَانًا يَحُجُّ عَنْهُ مِنْ وَطَنِهِ عِنْدَ عُلَمَائِنَا، وَهَذَا إِذَا كَانَ ثُلْثُ مَالِهِ يَكْفِي لِلْحَجِّ مِنْ وَطَنِهِ فَأَمَّا إِذَا كَانَ لَا يَكْفِي لَذَلِكَ فَإِنَّهُ يَحُجُّ عَنْهُ مِنْ حَيْثُ يُمَكِّنُ الْإِحْجَاجُ عَنْهُ بِثُلْثِ مَالِهِ، كَذَا فِي الْمُحِيطِ.^۳

اگر مکانی برای شروع حج وی ذکر نکند پس نزد علمای ما احناف از وطن میت انجام شود و این وقتی است که یک سوم اموال میت برای چنین حجتی کفایت کند و آلا از مکانی حج شروع شود که پول میت به آن می رسد.

وَمِنْهَا: أَنْ يَكُونَ حَجُّ الْمَأْمُورِ بِمَالِ الْمُحْجُوجِ عَنْهُ، فَإِنْ تَطَوَّعَ الْحَاجُّ عَنْهُ بِمَالِ نَفْسِهِ لَمْ يَجْزِ عَنْهُ حَتَّى يَحُجَّ بِمَالِهِ.^۴

یکی دیگر از شرایط جایز بودن حج از طرف دیگری این است که حج با اموال و پول میت انجام شود و اگر حاجی از خودش خرج کند، از طرف میت واقع نمی شود تا وقتی که با مال میت انجام شود.

۱- الفتاوى الهندية (۱/ ۲۵۸)

۲- بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع (۲/ ۲۱۳)

۳- الفتاوى الهندية (۱/ ۲۵۹)

۴- بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع (۲/ ۲۱۳)

وَلَوْ أَحَجَّ عَنْهُ مِنْ غَيْرِ وَطَنِهِ مَعَ إِمْكَانِ الْإِحْجَاجِ مِنْ وَطَنِهِ مِنْ ثُلُثِ مَالِهِ فَإِنَّ الْوَصِيَّ يَكُونُ ضَامِنًا وَيَكُونُ الْحَجُّ لَهُ وَيَحُجُّ عَنْ الْمَيِّتِ تَأْتِيًا إِلَّا إِذَا كَانَ الْمَكَانُ الَّذِي أَحَجَّ مِنْهُ قَرِيبًا إِلَى وَطَنِهِ مِنْ حَيْثُ يَبْلُغُ إِلَيْهِ وَيَرْجِعُ إِلَى وَطَنِهِ قَبْلَ اللَّيْلِ فَحِينَئِذٍ لَا يَكُونُ ضَامِنًا وَلَوْ أَحَجَّ عَنْهُ مِنْ مَوْضِعٍ وَفَضَلَ عَنْهُ مِنْ ثُلُثِ مَالِهِ وَتَبَيَّنَ أَنَّهُ كَانَ يَبْلُغُ أَبْعَدَ مِنْهُ؛ فَإِنَّ الْوَصِيَّ يَكُونُ ضَامِنًا وَيَحُجُّ عَنْهُ مِنْ حَيْثُ يَبْلُغُ إِلَّا إِذَا كَانَ الْفَضْلُ يَسِيرًا مِنْ زَادٍ وَكَسُوفَةٍ فَلَا يَكُونُ مُخَالَفًا وَيَرُدُّ الْفَضْلَ عَلَى الْوَرَثَةِ، كَذَا فِي الظَّهْرِيَّةِ.^۱

اگر از مکانی غیر از وطن میت از طرف وی حج بجای آورده شود و امکان انجام حج از وطن میت با یکسوم اموال میت وجود داشته باشد، پس وصی (کسی که به وی وصیت شده که حج وی را بجای آورد و یا کسی را بفرستد) در این صورت ضامن پول خرج شده است و حج برای وصی است و باید از طرف میت حجتی دیگر انجام شود. البته در صورتی که مکانی که از آن از طرف میت به حج رفته است به وطن میت نزدیک باشد طوری که بتواند تا شب برود و برگردد، در این صورت اشکال ندارد و حج از میت واقع می‌شود.

اگر وصی از مکانی از طرف میت حج بجای آورد و در این صورت از یکسوم مال میت مال اضافی بماند و آشکار شود که می‌شد از مکانی دورتر حج بجای آورد، پس وصی ضامن خرج است و باید از طرف میت از مکانی دورتر بفرستد البته اگر پول اضافه آمده ناچیز باشد، مثل خوردوخوراک سفر و لباسی باشد، پس در این صورت مخالف حساب نمی‌شود و حج از طرف میت واقع می‌شود و آنچه از خرج اضافه آمده است، باید به وارثان وی پس داده شود.

نتیجه اینکه باید از مال میت باشد و باید در راه حج خرج شود و اگر از جیب خود خرج کند و از مال میت پس بگیرد، حج از طرف میت واقع می‌شود و اگر از جیب خود خرج کند و در راه حج از مال میت خرج نکند، حج از طرف میت واقع نشود.

پس عوامل کاروان هیچ مبلغی از مال میت در راه حج خرج نمی‌کنند و از طرف میت نیز واقع نمی‌شود و اگر ادعا کند که مثلاً پدر تو را حاجی کردم وی دروغ گو است و به دروغ اموال مردم را گرفته است.

و اما در مورد اجرت گرفتن برای انجام حج:

همچنان که در بحث قرائت قرآن با اجرت گرفتن بیان شد، اجرت در عبادات در نزد سه امام ما حنفی‌ها جایز نیست و کسی که پول می‌دهد و پول می‌گیرد گناهکار هستند.

فَالْإِسْتِجَارُ عَلَى الطَّاعَاتِ مُطْلَقًا لَا يَصِحُّ عِنْدَ أَيْمَتِنَا الثَّلَاثَةِ أَبِي حَنِيفَةَ وَأَبِي يُوسُفَ وَمُحَمَّدٍ...

لِأَنَّ شَرْطَ الثَّوَابِ الْإِخْلَاصُ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْعَمَلِ.^۲

پس اجاره کردن بر عبادات مطلقاً و مؤکداً در نزد سه امام ما احناف یعنی امام اعظم و امام ابویوسف و امام محمد ﷺ جایز نیست زیرا شرط کسب ثواب از عمل این است که خالص برای الله ﷻ باشد.

و حکم اجرت برای حج چنین است:

۱- الفتاوی الهندیة (۱/ ۲۵۹)

۲- العقود الدریة فی تنقیح الفتاوی الحامدیة (۲/ ۱۲۷)

وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ الْحَجَّ عَنِ الْغَيْرِ بِطَرِيقِ النَّيَابَةِ لَا الْإِسْتِجَارَ، وَلِهَذَا لَوْ فَضَلَ مَعَ النَّائِبِ شَيْءٌ مِنَ التَّفَقُّهِ يَجِبُ عَلَيْهِ رَدُّهُ لِلْأَصِيلِ أَوْ وَرَثَتِهِ، وَلَوْ كَانَ أَجْرُهُ لَمَّا وَجِبَ رَدُّهُ.^۱

علماء اجماع دارند بر اینکه حج از طرف دیگری به طریق نیابت است نه اجاره و برای همین گفته‌اند که اگر از مال میت در دست حج بدل کننده اضافه آمد باید آن را به آمر و یا وارثان میت برگرداند و اگر اجرت بود که چنین گفته نمی‌شد.

وَقَدْ اتَّفَقَتْ كُلُّهُمْ جَمِيعًا فِي الشَّرُوحِ وَالْفَتَاوَى عَلَى التَّغْلِيلِ بِالضَّرُورَةِ وَهِيَ خَشْيَةُ ضِيَاعِ الْقُرْآنِ كَمَا فِي الْهِدَايَةِ، وَقَدْ نَقَلْتُ لَكَ مَا فِي مَشَاهِيرِ مَتُونِ الْمَذْهَبِ الْمُوضُوعَةِ لِلْفَتَوَى فَلَا حَاجَةَ إِلَى نَقْلِ مَا فِي الشَّرُوحِ وَالْفَتَاوَى، وَقَدْ اتَّفَقَتْ كُلُّهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّصْرِيحِ بِأَصْلِ الْمَذْهَبِ مِنْ عَدَمِ الْجَوَازِ، ثُمَّ اسْتَشْنَوْا بَعْدَهُ مَا عَلِمْتُهُ، فَهَذَا دَلِيلٌ قَاطِعٌ وَبُرْهَانٌ سَاطِعٌ عَلَى أَنَّ الْمُفْتَى بِهِ لَيْسَ هُوَ جَوَازُ الْإِسْتِجَارِ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ بَلْ عَلَى مَا ذَكَرُوهُ فَقَطْ مِمَّا فِيهِ ضَرُورَةٌ ظَاهِرَةٌ تُبِيحُ الْخُرُوجَ عَنْ أَصْلِ الْمَذْهَبِ مِنْ طُرُقِ الْمَنْعِ، فَإِنَّ مَفَاهِيمَ الْكُتُبِ حُجَّةٌ وَلَوْ مَفْهُومٌ لَقَبٍ عَلَى مَا صَرَّحَ بِهِ الْأُصُولِيُّونَ بَلْ هُوَ مَنْطُوقٌ، فَإِنَّ الْإِسْتِثْنَاءَ مِنْ أَدَوَاتِ الْعُمُومِ كَمَا صَرَّحُوا بِهِ أَيْضًا. الدر المختار وحاشية ابن عابدين.^۲

و همانا همه متفق القول هستند یعنی کتب شرح و فتاوی بر اینکه اجاره بر عبادات وقتی جایز است که ضرورت در آن باشد و آن ضرورت همان ترس از ضایع شدن و ترک شدن قرآن است همچنان که در هدایه مذکور است و برایت نقل قول کردم که در متون مشهور مذهب که برای فتوی دادن وضع شده‌اند پس نیازی به نقل آنچه در شرح‌ها و کتب فتوی وجود دارد نیست؛ و **همه متفق القول ابتدا بیان می‌کنند که اجاره بر عبادات کلاً و مطلقاً جایز نیست و**

بعد از آن چند مورد از آنچه می‌دانی را (تعلیم قرآن و تعلیم فقه و امامت و اذان) استثنا می‌کنند پس این دلیل قطعی است و برهان قاطعی است که آنچه باید فتوی داده شود این است که اجاره بر هر نوع عبادتی جایز نیست بلکه در مواردی است که ضرورت دین ایجاب کند که این ضرورت باعث می‌شود که به خاطر منعی که وارد شده است از اصل مذهب خارج شویم زیرا مفهوم کتب حجت است هرچند که طبق آنچه اصول فقه شناسان تصریح کرده‌اند مفهوم لقب باشد و بلکه این مفهوم منطوق است؛ زیرا استثنا از آلات عموم است همچنان که این را نیز به صراحت بیان داشته‌اند.

پس به اجاره گرفتن برای انجام حج و عمره نیز درست نیست و گناه است و وقتی ثوابی ندارد چگونه بعضی ادعا می‌کنند که تبرع می‌کنند؛ تبرع یعنی بخشش و در انجام عبادت در مقابل اجرت ثوابی نیست تا آن را ببخشند.

❖ در اینجا مسئله‌ای دیگر در مورد حج را از کتاب اسلام المسلم یا سلام خاتم الانبیاء تألیف مؤلف را می‌آوریم که شبهه‌ای که در خصوص ربوی بودن حج به وجود آورده‌اند را به خوبی تشریح می‌کند:

مشتری: کسی که برای حج ثبت‌نام کرده است.

۱- سؤال: برای چه مسلمانان ایران به حساب سازمان حج پول واریز می‌کنند؟

جواب: برای اینکه با این کار خود را برای تشریف به حج ثبت‌نام کنند.

۱- الدر المختار وحاشية ابن عابدين (رد المختار) (۵۶/۶)

۲- رد المختار (۵۶/۶)

۲- سؤال: این چه نوع عقدی است؟

ج: این عقد اجاره می‌باشد. «هی بیع نفع معلوم بعوض کذا دین او عین».^۱ (اجاره بیع نفع است در مقابل عوض؛ مثلاً این مقدار پول در مقابل فلان کار) «الاجیر المشترك يستحق الاجر بعمله و له ان يعمل للعامة كالقصاره و نحوه» (اجیر مشترک وقتی که عمل را انجام داد مستحق اجر خواهد شد و وی می‌تواند برای همه کار کند و مثل سفید کردن پارچه و مانند آن).^۲

۳- ولی این سازمان پولش را قبل از این که آنان را به حج ببرد می‌گیرد، آیا این اشکال ندارد؟

جواب: خیر؛ زیرا می‌توان اجاره‌بها را پیش از تحویل مال الاجاره پرداخت کرد. «ولا تجب الاجر بالعقد بل بتعجيلها او شرطه او باستيفاء النفع و التمكن منه» (با عقد اجاره اجر واجب نمی‌شود بلکه با از پیش پرداخت کردن آن و یا شرط اینکه از پیش دهد و یا با استیفای مال الاجاره یا قادر شدن بر استفاده از مال الاجاره واجب می‌شود).^۳

۴- ولی این سازمان می‌گوید که این را به صورت امانی پیش بانک بگذارید و مشتری می‌تواند هرگاه که خواست پولش را پس بگیرد؟

جواب: بله این مانند آن است که کسی بگوید من تو را به حج خواهم برد به شرطی که اجاره‌بها را پیش پیش پردازی تا تو را ارزان‌تر ببرم.

بالاخره این پول مال کیست جواب را روشن‌تر توضیح بدهید؟

این پول از دست مشتری خارج شده است و مال وی محسوب نمی‌شود ولی اگر آن شخص بخواهد می‌تواند اجاره را قبل از شروع اجاره فسخ کند و در آن صورت پول به مشتری برمی‌گردد. پس مالک آن است و اگر سود آن را بگیرد بر وی حرام و باید زکات آن را بدهد ولی اگر آن پول را نگیرد معلوم است که پول مال سازمان حج بوده است و از ملک مشتری خارج است و به مشتری ربطی ندارد که آن سازمان با آن پول چه کار می‌کند. (بدا المکتری الدابه من سفره بخلاف بدا المکاری (اجاره با پشیمان شدن مستأجر از سفرش فسخ می‌شود و با پشیمان شدن ماجر فسخ نمی‌شود).^۴

و از آنجاکه پس از واریز کردن، پول از ملک مشتری خارج می‌شود، پس زکات نیز بر گردن مشتری ثابت نیست. در پایان این را باید یادآور شویم که اگر آن شخص پولش را پس بگیرد، معامله (عقد اجاره) فسخ می‌شود و نوبت وی باطل می‌شود و این خود دلیل بر عدم مالکیت بر آن پول می‌باشد.

اللهم لا اله الا انت ما توفيق دهم و امیدواریم از دنبال کردن دنیا به وسیله‌ی دین دور و محفوظ باشیم.

۱- مختصر الوقایه (التقایه ص ۱۱۰)

۲- ۱۱۳ همان

۳- همان ۱۱۰

۴- همان ۱۱۴

تحلیل و احکام آن

اگر کسی زن خود را سه طلاق نماید، دیگر آن زن بر وی حرام است تا وقتی که به نکاح دیگری دربیاید و آن زوج دوم با وی نزدیکی داشته باشد و زوج دوم طلاق دهد و عدت زوج دوم نیز بگذرد.
دلیل:

قرآن کریم: پس اگر باز زن را طلاق داد دیگر بر او حلال نیست
مگر آنکه به نکاح مردی دیگر درآید.^۱

رسول الله ﷺ به کسی که شوهرش وی را سه طلاق داده بود و آن زن به نکاح دیگری درآمده بود گفتند: تو بر شوهر اولت حلال نیستی تا وقتی که شوهر دومت با تو نزدیکی و آمیزش داشته باشد.^۲

توجه: طلاق یعنی گفتن الفاظ طلاق و به زبان آوردن آن و در این مورد اگر یک طلاق دهد، یکی واقع می‌شود و دو طلاق دیگر دارد و اگر بعداً یک طلاق دیگر دهد، طلاق دوم نیز واقع می‌شود و یک طلاق برای مرد باقی مانده است و اگر بار سوم طلاق دهد، زنی سه طلاقه شده است؛ پس حکمش مسئله‌ی فوق‌الذکر است.

و همچنین است اگر در همان اول بگوید: «دو طلاق»، برای وی یک طلاق باقی می‌ماند و اگر بار دیگر طلاق دهد، حکم فوق‌الذکر شامل وی می‌شود.

و همچنین است اگر به یک باره سه طلاق دهد، بر وی حکم فوق‌الذکر جاری می‌شود.

اگر کسی زن خود را ۳ مرتبه طلاق دهد، آن زن بر آن مرد حرام است مگر اینکه آن زن با فرد دیگری ازدواج کرده و آن مرد زن را طلاق دهد و عدت زن بگذرد که در این صورت بر شوهر اول حلال می‌گردد و ازدواج کردن به این شرط که نکاح بکنند و دوباره بعد از نزدیکی طلاق دهند مورد لعن رسول الله ﷺ قرار گرفته است و با ملعون شدن نیز باز آن زن بر همسر اول حلال می‌شود و این قول امام اعظم رحمته الله است و امام ابویوسف رحمته الله آن را فاسد می‌داند و اصلاً با این عمل حلال نمی‌داند.

و امام محمد رحمته الله می‌گوید که این نکاح (دومی) جایز است ولی برای اولی حلال نمی‌شود.

قال: (فإن تزوجها بشرط التحليل كره وحلت الأول)،

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.^۳

اگر (بعد از دو طلاق و رجوع، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود؛ مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند (و با او آمیزش جنسی نماید. در این صورت) اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت، گناهی ندارد که بازگشت کنند (و با همسر اول، دوباره ازدواج نماید)؛ در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می‌شمرند. این‌ها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاه‌اند، بیان می‌نماید.

۱- سوره بقره/ ۲۳۰

۲- مسند ابی داود الطیالسی ج ۳ ص ۸۰ - المعجم الكبير للطبرانی ج ۲۴ ص ۳۵۰ - المبسوط للسرخی ج ۶ ص ۹

۳- آیه ۲۳۰ سوره بقره

وقال أبو يوسف: النكاح فاسد لأنه كالمؤقت ولا تحل للأول لفساده. وقال محمد: هو جائز لشروط الجواز ولا تحل الأول لأنه عجل ما أخره الشرع فيعاقب بالمنع كقتل المورث. ولأبي حنيفة قوله - عليه الصلاة والسلام -: «لعن الله المحلل والمحلل له»، ومراده النكاح بشرط التحليل فيكره للحديث، وتحل للثاني لأنه - عليه الصلاة والسلام - سماه محللا وهو المثبت للحل، أو نقول وجد الدخول في نكاح صحيح، لأن النكاح لا يفسد بالشروط فتحل للأول.^۱

امام ابو یوسف رحمته الله می گوید: نكاح به شرط تحليل فاسد است و برای شوهر اول هم حلال نمی باشد و امام محمد رحمته الله می گوید نكاح جایز می باشد اما برای شوهر اول حلال نمی باشد چون آن چیزی را که شرع تأخیر کرده است را تعجیل کرده (شرع گفته بود که با کسی دیگر ازدواج کند و اگر طلاق داد و عدت گذراند برای همسر اول حلال می شود و این شخص با شرط کردن ازدواج برای تحلیل در این کار عجله کرده است) و امام اعظم رحمته الله می گوید که رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است: لعنت الله صلی الله علیه و آله بر محلل و محلل له باشد و منظور نكاح به شرط تحليل است و در این حدیث این ملعون ها را محلل و محلل له نامیده است پس حلالیت ثابت می شود و گوییم که دخول در نكاح شرعی یافت شد زیرا نكاح با شرط فاسد باطل و فاسد نمی شود پس برای اولی حلال می گردد.

قوله - عليه الصلاة والسلام -: «لعن الله المحلل والمحلل له»

رسول الله صلی الله علیه و آله: لعنت الله صلی الله علیه و آله بر محلل و محلل له باشد.^۲

مُحَلِّلٌ: کسی که برای «حلال گرداندن» بر زوج اول، زن مطلقه‌ی کسی را برای خود نكاح می کند.

محلل له: کسی که برای «حلال گرداندن»، مطلقه‌ی خود را بر کسی دیگر نكاح می کند.

و در هر صورت محلل و محلل له ملعون به حساب می آیند.

وَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - «أَلَا أُبَيِّنُكُمْ بِالتَّيْسِ الْمُسْتَعَارِ قَالُوا بَلَى قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ فَيَحْلِلُهَا لِزَوْجِ كَانَ لَهَا قَبْلَهُ»^۳

رسول الله صلی الله علیه و آله: آیا شما را از حیوان نر عاریتی خبر دهم؟ گفتند: بلی خبر دهید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: آن مردی است که زن خود را به نكاح درمی آورد تا برای شوهر اولش حلال شود.

وَأَمَّا إلْحَاقُ اللَّعْنِ بِالزَّوْجِ الْأَوَّلِ، وَهُوَ الْمُحَلِّلُ لَهُ فَيَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ لِوَجْهَيْنِ: أَحَدُهُمَا: أَنَّهُ سَبَبٌ لِمُبَاشَرَةِ الزَّوْجِ الثَّانِي هَذَا النِّكَاحِ لِقَصْدِ الْفِرَاقِ، وَالطَّلَاقِ دُونَ الْإِبْقَاءِ، وَتَحْقِيقِ مَا وَضَعَ لَهُ، وَالْمُسَبَّبُ شَرِيكُ الْمُبَاشَرِ فِي الْإِسْمِ، وَالثَّوَابِ فِي التَّسَبُّبِ لِلْمَعْصِيَةِ، وَالطَّاعَةِ.

وَالثَّانِي أَنَّهُ بَاشَرَ مَا يُفْضِي إِلَى الَّذِي تَنْفِرُ مِنْهُ الطَّبَاعُ السَّلِيمَةُ، وَتَكْرَهُهُ مِنْ عَوْدِهَا إِلَيْهِ مِنْ مُضَاجَعَةِ غَيْرِهِ إِيَّاهَا وَاسْتِمْتَاعِهِ بِهَا، وَهُوَ الطَّلَاقُ الثَّلَاثُ إِذْ لَوْلَاهَا لَمَا وَقَعَ فِيهِ فَكَانَ إلْحَاقُهُ اللَّعْنِ بِهِ لِأَجْلِ الطَّلَاقِ وَاللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - أَعْلَمُ.^۴

و اما ملعون بودن شوهر اول به خاطر راضی شدن به تحلیل به دو دلیل می تواند باشد:

۱ الاختیار لتعلیل المختار ج ۳ ص ۱۵۱

۲- سنن ابن ماجه ج ۳ ص ۱۱۸ - السنن الصغیر للبيهقي ج ۳ ص ۶۰

۳- المبسوط للسرخسی (۲۲۸ / ۳۰)

۴- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع (۱۸۸ / ۳)

دلیل اول اینکه این شخص باعث شده است که شوهر دوم این نکاح را به قصد جدایی و طلاق انجام دهد و به قصد نگاهداشتن زن نیست و قصد وی تثبیت آنچه نکاح برای آن وضع شده را ندارد و مسبب یک امر، شریک آن شخص اقدام کننده است و جزا و مکافات برای گناه و عبادت می باشد.

و دلیل دوم ملعون بودن زوج اول این است که وی اقدام به امری کرده است که کسی که طبیعت وی سالم باشد از آن امر نفرت دارد و از برگشت کردن به زنی که با دیگری هم خوابی کرده و مورد استفاده ی جنسی وی واقع شده است اکراه دارد و آن سه طلاق است که اگر این نبود در آن ورود نمی کرد پس ملعون شدن وی به خاطر طلاق ها می باشد.

مقدار مکث بعد از سلام نماز فرض

وَأَمَّا بَيَانُ مَا يُسْتَحَبُّ لِلْإِمَامِ أَنْ يَفْعَلَهُ عَقِيبَ الْفَرَاغِ مِنَ الصَّلَاةِ فَقَوْلُ: إِذَا فَرَغَ الْإِمَامُ مِنَ الصَّلَاةِ فَلَا يَخْلُو إِمَّا أَنْ كَانَتْ صَلَاةً لَا تُصَلَّى بَعْدَهَا سُنَّةٌ: أَوْ كَانَتْ صَلَاةً تُصَلَّى بَعْدَهَا سُنَّةٌ: فَإِنْ كَانَتْ صَلَاةً لَا تُصَلَّى بَعْدَهَا سُنَّةٌ كَالْفَجْرِ وَالْعَصْرِ فَإِنْ شَاءَ الْإِمَامُ قَامَ وَإِنْ شَاءَ قَعَدَ فِي مَكَانِهِ يَشْتَغِلُ بِالدُّعَاءِ؛ لِأَنَّهُ لَا تَطَوُّعَ بَعْدَ هَاتَيْنِ الصَّلَاتَيْنِ فَلَا بَأْسَ بِالْقُعُودِ، إِلَّا أَنَّهُ يُكْرَهُ الْمُكْثُ عَلَى هَيْئَتِهِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ لِمَا رُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - «أَنَّ النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - كَانَ إِذَا فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ لَا يَمُكُّثُ فِي مَكَانِهِ إِلَّا مِقْدَارَ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» وَرُوِيَ أَنَّ جُلُوسَ الْإِمَامِ فِي مُصَلَّاهُ بَعْدَ الْفَرَاغِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ - بِدْعَةٌ...^۱

و اما در بیان آنچه که برای امام مستحب است که بعد از تمام شدن نماز (فرض) انجام دهد می گوئیم: وقتی امام از نماز (فرض) فارغ شد از دو حالت خالی نیست: ۱- بعد از فرض، نماز سنتی نیست و ۲- بعد از فرض نماز سنت وجود دارد؛ پس اگر نمازی باشد که بعد از آن نماز سنت نیست مثل صبح و عصر، امام اگر خواست بلند شود و اگر هم خواست می نشیند و مشغول دعا می شود؛ زیرا بعد از این دو نماز (صبح و عصر) نماز سنتی نیست پس اشکالی ندارد که بنشیند ولی بر همان شکل که در نماز است روبه قبله نشستن مکروه است؛ زیرا از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله وقتی از نماز (فرض) فارغ می شدند در مکان خود مکث نمی کردند مگر مقدار گفتن: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» و روایت شده است که نشستن امام در مکان نماز خود بعد از فارغ شدن (از نماز فرض) بدعت است.

... (وَأِنْ) كَانَتْ صَلَاةً بَعْدَهَا سُنَّةٌ يُكْرَهُ لَهُ الْمُكْثُ قَاعِدًا، وَكَرَاهَةُ الْقُعُودِ مَرْوِيَّةٌ عَنِ الصَّحَابَةِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - رُوِيَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - أَنَّهُمَا كَانَا إِذَا فَرَغَا مِنَ الصَّلَاةِ قَامَا كَأَنَّهُمَا عَلَى الرَّضْفِ^۲

...و اگر بعد از نماز فرض نماز سنت وجود داشته باشد پس مکث وی مکروه است و مکروه بودن و ناپسند بودن آن از صحابه رضی الله عنهم (جمع یعنی یاران) روایت شده است و همچنین روایت شده است که حضرات ابوبکر و عمر رضی الله عنهم همین که از نماز (فرض) فارغ می شدند بلند می شدند انگار که بر روی سنگ داغ پا نهاده باشند. یعنی آن قدر سریع که چنین تداعی می کرد که پا بر روی سنگ داغ گذاشته باشند.

و کذا یکره له أن یمکث فی مکانہ بعدما سلم طویلاً. فقد صح عن عائشة رضي الله عنها أن رسول الله عليه السلام «كان لا یمکث فی مکان صلاته بعدما سلم. بمقدار أن یقول: «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، فبعد ذلك ینظر إن کان فی صلاة یتنفل بعدها یبشر ویتنفل وإن کان فی صلاة لا یتنفل بعدها انحراف واستقبل القوم إن لم یخلو من یصلی.^۳

همچنین مکروه است که در مکان خود بعد اینکه سلام داد مکث طولانی داشته باشد؛ زیرا روایت صحیح وارد شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله در مکان نماز خود بیش از گفتن «اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» مکث نمی کردند پس بعد سلام دادن اگر در نمازی باشد که بعد آن نماز سنت باشد پس مستقیم برود و سنت ادا کند و

۱- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع (۱/ ۱۵۹)

۲- بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع (۱/ ۱۶۰)

۳- المحيط البرهانی فی الفقه النعمانی (۱/ ۳۸۲)

اگر در نمازی باشد که بعد آن سنت نیست، بعد از سلام از مکان خود منحرف شده و اگر مقابل وی نمازگزار نباشد رو به قوم بنشیند.

فایده بحث:

حفظ سنت رسول الله ﷺ از وظایف همه مسلمانان می باشد و در این دوره مشاهده می شود که در برخی جاها نمازهای سنت ترک شده و خوانده نمی شود و در جاهایی نیز که خوانده می شود رفته رفته با آوردن بدعاتی سنت رسول الله ﷺ را کم رنگ تر کرده و به دنبال بیرون کردن آن از زندگی مردم هستند. برای مثال در حال حاضر بیشتر گروه هایی که اعتقاد وهابیت دارند نمازهای سنت را نمی خوانند و در خیلی از گروه های دیگر با آوردن دلایل واهی نمازهای سنت را در مسافرت ترک می کنند. با این وجود بیشتر مسلمانان نسبت به رعایت سنت دقت و مواظبت دارند ولی یکی از این اعمالی که در حال حاضر باعث از بین رفتن سنت رسول الله ﷺ شده این است که در طی چند سال اخیر نمازهای سنت که بعد از نماز فرض هستند را با خواندن دعا به تأخیر می اندارند که در متون دینی این امر را مکروه و از بین برنده ثواب نماز سنت می دانند. پس ضروریست که مسلمانان مواظبت کامل بر همه ارکان سنت رسول الله ﷺ داشته و ضمن رعایت آن مواظبت کامل بر عدم نفوذ بدعات در دین مبینمان داشته باشیم.

عن أم حبيبة زوج النبي صلى الله عليه وسلم أنها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «ما من مسلم يصلي كل يوم ثنتي عشرة ركعة تطوعاً غير الفريضة إلا بني له بيت في الجنة - أو بني الله له بيتا في الجنة، زاد أبو النضر: قالت أم حبيبة: فما برحت أصليهن بعد و قال عمرو مثله و قال النعمان مثله».^۱

رسول الله ﷺ: مسلمانانی نیست که بر دوازده رکعت غیر از فرائض در طول شبانه روز مداومت کند، مگر اینکه الله تعالی برای وی خانه ای در بهشت بنا کند.

حدثنا محمد بن عبيد المحاربي، حدثنا علي بن هاشم عن ابن أبي ليلى عن عطية ونافع عن ابن عمر، قال: «صليت مع النبي في الحضر والسفر، فصليت معه في الحضر الظهر أربعاً و بعدها ركعتين و صليت معه في السفر الظهر ركعتين و بعدها ركعتين و العصر ركعتين و لم يصل بعدها شيئاً و المغرب في الحضر و السفر سواء ثلاث ركعات لا تنقص في الحضر و لا في السفر و هي و تر النهار و بعدها ركعتين و العشاء ركعتين و بعدها ركعتين».^۲

از ابن عمر رضی الله عنهما: همراه رسول الله ﷺ در اقامت و مسافرت نماز خواندم؛ پس با ایشان در حضر - غیر سفر یعنی در منزل - (فرض) ظهر را چهار رکعت خواندم و بعدش دو رکعت - سنت -؛ و در سفر همراه ایشان (فرض) ظهر را دو رکعت خواندم و دو رکعت - سنت - بعد آن؛ و (فرض) عصر را دو رکعت و بعد از آن چیزی نخواندند؛ و (فرض) مغرب را در سفر و حضر همان سه رکعت خواندند؛ و آن - سه رکعت فرض مغرب - وتر روز می باشد و بعد از آن دو رکعت - سنت - خواندند؛ و (فرض) عشاء را دو رکعت و بعد از آن دو رکعت - سنت - خواندند.

۱- صحیح مسلم ج ۶ ص ۷ - مسند امام احمد ج ۷ ص ۴۶۰ - مستخرج ابی عوانه باب صلوات السنن التی - مسند ابی یعلی ج ۱ ص ۶۰ - سنن النسائی الکبری ج ۱ ص ۴۶۲ - مسند البزار ج ۸ ص ۱۶۹ - مصنف ابن ابی شیبہ ج ۲ ص ۱۰۸ - مجمع الزوائد ج ۲ ص ۴۸۵ - صحیح ابن حبان ج ۳ ص ۳۱۶ - المستدرک علی الصحیحین ج ۱ ص ۴۵۵

۲- سنن الترمذی ج ۳ ص ۱۰۹ - مشکاة المصابیح ج ۱ ص ۳۸۶ - معجم ابن الاعرابی و المسند الجامع الصلاة (التشهاد) - مسند عبد الله بن عمر الطرسوسی - مسند امام احمد ج ۲ ص ۲۱۷

منابع و مأخذ:

❖ قرآن کریم.

- ۱- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ۴۶۳هـ) المحقق: علی محمد البجاوی الناشر: دار الجیل، بیروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م عدد الأجزاء: ۴ [ترقیم الكتاب موافق للمطبوع وهو ضمن خدمة التراجم]
- ۲- الإبانة الكبرى (ابن بطه): أبو عبد الله عبيد الله بن محمد بن محمد بن حمدان العُكْبَرى المعروف بابن بَطَّة العُكْبَرى (المتوفى: ۳۸۷هـ). المحقق: رضا معطی، وعثمان الأثيوبی، ويوسف الوابل. الناشر: دار الراية للنشر والتوزيع، الرياض. عدد الأجزاء: ۹
- ۳- إتحاف الخيرة المهرة بزوائد المسانيد العشرة المؤلف: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل بن سليم بن قايمار بن عثمان البوصيري الكنانی الشافعی (المتوفى: ۸۴۰هـ) تقديم: فضيلة الشيخ الدكتور أحمد معبد عبد الكريم المحقق: دار المشكاة للبحث العلمي بإشراف أبو تميم ياسر بن إبراهيم دار النشر: دار الوطن للنشر، الرياض الطبعة: الأولى، ۱۴۲۰ هـ - ۱۹۹۹ م عدد الأجزاء: ۹ (۸ ومجلد فهرس)
- ۴- الاستذكار، المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ۴۶۳هـ)، تحقيق: سالم محمد عطا، محمد علی معوض، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۱ - ۲۰۰۰، عدد الأجزاء: ۹، [ترقیم الكتاب موافق للمطبوع]
- ۵- الاختيار لتعليل المختار: عبد الله بن محمود بن مودود الموصلی البلدحي، مجد الدين أبو الفضل الحنفی (المتوفى: ۶۸۳هـ) عليها تعليقات: الشيخ محمود أبو دقيقة (من علماء الحنفية ومدرس بكلية أصول الدين سابقا) الناشر: مطبعة الحلبي - القاهرة (وصورتها دار الكتب العلمية - بيروت، وغيرها) تاريخ النشر: ۱۳۵۶ هـ - ۱۹۳۷ م عدد الأجزاء: ۵
- ۶- البحر الرائق شرح كنز الدقائق: زين الدين بن إبراهيم بن محمد، المعروف بابن نجيم المصري (المتوفى: ۹۷۰هـ). وفي آخره: تكملة البحر الرائق لمحمد بن حسين بن علي الطوري الحنفی القادري (ت بعد ۱۱۳۸ هـ). وبالحاشية: منحة الخالق لابن عابدين. الناشر: دار الكتاب الإسلامي. الطبعة: الثانية - بدون تاريخ. عدد الأجزاء: ۸
- ۷- تفسير طبري جامع البيان في تأويل القرآن المؤلف: محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب الآملي، أبو جعفر الطبري (المتوفى: ۳۱۰هـ) المحقق: أحمد محمد شاكر الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى، ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م عدد الأجزاء: ۲۴ [ترقیم الكتاب موافق للمطبوع، والصفحات مذيلة بحواشي أحمد ومحمود شاكر، وهو ضمن خدمة مقارنة التفاسير]
- ۸- السُّيُوفُ الْبَوَاتِرُ لِمَنْ يُقَدِّمُ صَلَاةَ الصُّبْحِ عَلَى الْفَجْرِ الْآخِرِ المؤلف: عبد الله بن عمر بن أبي بكر بن يحيى العلوي الحضرمي الشافعی (المتوفى: ۱۲۶۵هـ) المحقق: صالح عبد الإله بلفقيه الناشر: مركز تريم للدراسات والنشر - اليمن الطبعة: الأولى عدد الأجزاء: ۱ [ترقیم الكتاب موافق للمطبوع]
- ۹- البناء في شرح الهداية: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابي الحنفی بدر الدين العيني (المتوفى: ۸۵۵هـ) الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، لبنان الطبعة: الأولى، ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م عدد الأجزاء: ۱۳ سنن أبي داود
- ۱۰- (سایت آموزشده فنی و حرفه ای پسران رشت وشهید چمران: تالار گفتمان در تاریخ ۱۷-۱-۱۳۸۹) سایت رشد

- ۱۱- سنن الكبرى للبيهقي: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُو جردى الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ). المحقق: محمد عبد القادر عطا. الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان. الطبعة: الثالثة، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٣ م. مصنف ابن أبي شيبة
- ۱۲- سنن الترمذي: محمد بن عيسى بن سورة بن موسى بن الضحاك، الترمذي، أبو عيسى (المتوفى: ٢٧٩هـ). تحقيق وتعليق: أحمد محمد شاكر (ج ١، ٢) و محمد فؤاد عبد الباقي (ج ٣) و إبراهيم عطوة عوض المدرس في الأزهر الشريف (ج ٤، ٥). الناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي - مصر. الطبعة: الثانية، ١٣٩٥ هـ - ١٩٧٥ م. عدد الأجزاء: ٥ أجزاء
- ۱۳- بلوغ المرام من أدلة الأحكام المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ) تحقيق وتخريج وتعليق: سمير بن أمين الزهرى الناشر: دار الفلق - الرياض الطبعة: السابعة، ١٤٢٤ هـ عدد الأجزاء: ١
- صحيح البخارى: محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخارى الجعفى. المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر. الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي). الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ عدد الأجزاء: ٩
- ۱۴- اعلاء السنن: ظفر احمد عثمانى تهانوى على ضوء ما افاده اشرف على التهانوى نشر ادارة القران و علوم الاسلامى كراچى پاکستان. ١٤١٨ هـ ق.
- ۱۵- مسند امام احمد: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى: ٢٤١هـ). المحقق: شعيب الأرناؤوط - عادل مرشد، وآخرون. إشراف: د عبد الله بن عبد المحسن التركي. الناشر: مؤسسة الرسالة. الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م
- ۱۶- شرح الوقايه ملا على القارى. فتح باب العناية بشرح النقاية المؤلف: ملا على القارى (ت ١٠١٤هـ) صحيح ابن خزيمة
- ۱۷- كنز العمال فى سنن الأقوال والأفعال المؤلف: علاء الدين على بن حسام الدين ابن قاضى خان القادري الشاذلى الهندى البرهانفورى ثم المدنى فالمكى الشهير بالمتقى الهندى (المتوفى: ٩٧٥هـ) المحقق: بكرى حيانى - صفوة السقا الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الخامسة، ١٤٠١هـ/١٩٨١م
- ۱۸- فتح البارى شرح صحيح البخارى المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعى الناشر: دار المعرفة - بيروت، ١٣٧٩ رقم كتبه وأبوابه وأحاديثه: محمد فؤاد عبد الباقي قام بإخراجه وصححه وأشرف على طبعه: محب الدين الخطيب عليه تعليقات العلامة: عبد العزيز بن عبد الله بن باز عدد الأجزاء: ١٣ المستدرک على الصحيحين
- ۱۹- المبسوط السرخسى المؤلف: محمد بن أحمد بن أبى سهل شمس الأئمة السرخسى (المتوفى: ٤٨٣هـ) الناشر: دار المعرفة - بيروت الطبعة: بدون طبعة تاريخ النشر: ١٤١٤هـ-١٩٩٣م عدد الأجزاء: ٣٠
- ۲۰- مسند البزار: أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق بن خالد بن عبيد الله العتكي المعروف بالبزار (المتوفى: ٢٩٢هـ). المحقق: محفوظ الرحمن زين الله، (حقق الأجزاء من ١ إلى ٩). وعادل بن سعد (حقق الأجزاء من ١٠ إلى ١٧). وصبرى عبد الخالق الشافعى (حقق الجزء ١٨). الناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة. الطبعة: الأولى، (بدأت ١٩٨٨م، وانتهت ٢٠٠٩م). عدد الأجزاء: ١٨
- ۲۱- الفتح الكبير: عبد الرحمن بن أبى بكر، جلال الدين السيوطى (المتوفى: ٩١١هـ). المحقق: يوسف النبهانى. الناشر: دار الفكر - بيروت / لبنان. الطبعة: الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٣م. عدد الأجزاء: ٣.

- ٢٢- مستخرج أبی عوانة المؤلف: أبو عوانة يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم النيسابوري الإسفراييني (المتوفى: ٣١٦هـ) تحقيق: أيمن بن عارف الدمشقي الناشر: دار المعرفة - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م. عدد الأجزاء: ٥
- ٢٣- مسند السراج المؤلف: أبو العباس محمد بن إسحاق بن إبراهيم بن مهران الخراساني النيسابوري المعروف بالسراج (المتوفى: ٣١٣هـ) حققه وخرج أحاديثه وعلق عليه: الأستاذ إرشاد الحق الأثري الناشر: إدارة العلوم الأثرية، فيصل آباد - باكستان الطبعة: ١٤٢٣ هـ - ٢٠٠٢ م عدد الأجزاء: ١
- ٢٤- صحيح مسلم: مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ٢٦١هـ). المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي. الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. عدد الأجزاء: ٥
- ٢٥- مسند الشاميين المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ) المحقق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٠٥ - ١٩٨٤ عدد الأجزاء: ٤
- ٢٦- معجم الطبراني الكبير: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: حمدي بن عبد المجيد السلفي. دار النشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة. الطبعة: الثانية. عدد الأجزاء: ٢٥
- ٢٧- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد المؤلف: أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي (المتوفى: ٨٠٧هـ) المحقق: حسام الدين القدسي الناشر: مكتبة القدسي، القاهرة عام النشر: ١٤١٤ هـ ١٩٩٤ م عدد الأجزاء: ١٠
- ٢٨- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع علاء الدين، أبو بكر بن مسعود بن أحمد الكاساني الحنفی (المتوفى: ٥٨٧هـ) الناشر: دار الكتب العلمية الطبعة: الثانية، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م عدد الأجزاء: ٧
- ٢٩- تحفة الفقهاء المؤلف: محمد بن أحمد بن أبي أحمد، أبو بكر علاء الدين السمرقندي (المتوفى: نحو ٥٤٠هـ) الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان الطبعة: الثانية، ١٤١٤ هـ - ١٩٩٤ م
- ٣٠- نيل الأوطار المؤلف: محمد بن علي بن محمد بن عبد الله الشوكاني اليمني (المتوفى: ١٢٥٠هـ) تحقيق: عصام الدين الصباطي الناشر: دار الحديث، مصر الطبعة: الأولى، ١٤١٣هـ - ١٩٩٣م عدد الأجزاء: ٨
- ٣١- عمدة القاري شرح صحيح بخاري: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابي الحنفی بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ). الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. عدد الأجزاء: ٢٥ × ١٢
- ٣٢- فقه كيداني، لطف الله نسفي. إيران گنبد قابوس.
- ٣٣- مختصر الوقايه (النقايه). إيران گنبد قابوس المدخل إلى مذهب الإمام أحمد
- ٣٤- رد المختار على الدر المختار: ابن عابدين، محمد أمين بن عمر بن عبد العزيز عابدين الدمشقي الحنفی (المتوفى: ١٢٥٢هـ) الناشر: دار الفكر-بيروت الطبعة: الثانية، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م عدد الأجزاء: ٦
- ٣٥- جامع المسانيد و المراسيل: عبدالرحمن بن أبي بكر بن محمد ابن همام الخضيرى السيوطى، جلال الدين: إمام حافظ مؤرخ أديب. الناشر: دارالكتب العلمية. عدد المجلدات: ٣
- ٣٦- دلائل النبوة لأبي نعيم الأصبهاني المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهاني (المتوفى: ٤٣٠هـ) حققه: الدكتور محمد رواس قلعه جي، عبد البر عباس الناشر: دار النفائس، بيروت الطبعة: الثانية، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م عدد الأجزاء: ٢ [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخریج]
- ٣٧- المسند الجامع حققه و رتبه و ضبط نصه محمود محمد خليل الناشر: دارالجليل للطباعة و النشر و التوزيع، بيروت، الشركه المتحده لتوزيع المصحف و المطبوعات، الكويت الطبعة: ١٤١٣هـ - ١٩٩٣ م

- ٣٨- الدعوات الكبير المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرَوَجَرْدِي الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ) المحقق: بدر بن عبد الله البدر الناشر: غراس للنشر والتوزيع - الكويت الطبعة: الأولى للنسخة الكاملة، ٢٠٠٩ م عدد الأجزاء: ٢ [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع، وهو ضمن خدمة التخریج] (مع الشكر للأخ/ أحمد الخضري)
- ٣٩- سنن نسائي الكبرى: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، النسائي (المتوفى: ٣٠٣هـ). المحقق: حسن عبد المنعم شلبي. الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م. عدد الأجزاء: (١٠ و ٢ فهارس)
- ٤٠- مشكاة المصابيح: محمد بن عبد الله الخطيب العمري، أبو عبد الله، ولي الدين، التبريزي (المتوفى: ٧٤١هـ). المحقق: محمد ناصر الدين الألباني. الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت. الطبعة: الثالثة، ١٩٨٥. عدد الأجزاء: ٣
- ٤١- المنتخب من مسند عبد بن حميد المؤلف: أبو محمد عبد الحميد بن حميد بن نصر الكشي ويقال له: الكشي بالفتح والإعجام (المتوفى: ٢٤٩هـ) المحقق: صبحي البدری السامرائي، محمود محمد خليل الصعدي الناشر: مكتبة السنة - القاهرة الطبعة: الأولى، ١٤٠٨ - ١٩٨٨ عدد الأجزاء: ١
- ٤٢- فيض القدير شرح الجامع الصغير، المؤلف: زين الدين محمد المدعو بعبد الرؤوف بن تاج العارفين بن علي بن زين العابدين الحدادي ثم المناوي القاهري (المتوفى: ١٠٣١هـ)، الناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى، ١٣٥٦، عدد الأجزاء: ٦، مع الكتاب: تعليقات يسيرة لماجد الحموي، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٤٣- تهذيب الكمال في أسماء الرجال المؤلف: يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف، أبو الحجاج، جمال الدين ابن الزكي أبي محمد القضاعي الكلبی المزني (المتوفى: ٧٤٢هـ) المحقق: د. بشار عواد معروف الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت
- ٤٤- سير أعلام النبلاء: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي (تركمانی الاصل) (المتوفى: ٧٤٨هـ). الناشر: دار الحديث - القاهرة. الطبعة: ١٤٢٧هـ - ٢٠٠٦ م. عدد الأجزاء: ١٨
- ٤٥- مراقى الفلاح شرح متن نور الإيضاح المؤلف: حسن بن عمار بن علي الشرنبلالي المصري الحنفی (المتوفى: ١٠٦٩هـ) اعتنى به وراجع: نعيم زرزور الناشر: المكتبة العصرية الطبعة: الأولى، ١٤٢٥ هـ - ٢٠٠٥ م عدد الأجزاء: ١
- ٤٦- الترغيب والترهيب من الحديث الشريف المؤلف: عبد العظيم بن عبد القوي بن عبد الله، أبو محمد، زكي الدين المنذري (المتوفى: ٦٥٦هـ) المحقق: إبراهيم شمس الدين الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت
- ٤٧- معرفة الصحابة لابن منده المؤلف: أبو عبد الله محمد بن إسحاق بن محمد بن يحيى بن منده العبدی (المتوفى: ٣٩٥هـ) حققه وقدم له وعلق عليه: الأستاذ الدكتور/ عامر حسن صبري الناشر: مطبوعات جامعة الإمارات العربية المتحدة الطبعة: الأولى، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م عدد الأجزاء: ١
- ٤٨- سنن الدارمي. دار الكتب العلمية؛ و أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام بن عبد الصمد الدارمي، التميمي السمرقندي (المتوفى: ٢٥٥هـ) تحقيق: حسين سليم أسد الداراني الناشر: دار المغني للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ - ٢٠٠٠ م عدد الأجزاء: ٤
- ٤٩- تفسير روح البيان (تفسير حق): إسماعيل حق بن مصطفى الإستانبولي الحنفی الخلوتي، المولى أبو الفداء (المتوفى: ١١٢٧هـ). الناشر: دار الفكر - بيروت
- ٥٠- تفسير قرطبي: أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح الأنصاري الخزرجي شمس الدين القرطبي (المتوفى: ٦٧١هـ). تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش. الناشر: دار الكتب المصرية - القاهرة. الطبعة: الثانية، ١٣٨٤ هـ - ١٩٦٤ م. عدد الأجزاء: ٢٠ جزءا (في ١٠ مجلدات)

- ٥١- تفسير الألوسی: شهاب الدين محمود بن عبد الله الحسيني الألوسی (المتوفى: ١٢٧٠هـ). المحقق: على عبد الباري عطية. الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٤١٥ هـ عدد الأجزاء: ١٦ (١٥ ومجلد فهرس)
- ٥٢- تفسير رازی: أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري (المتوفى: ٦٠٦هـ). الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت. الطبعة: الثالثة - ١٤٢٠ هـ
- ٥٣- مرقاة المفاتيح: على بن (سلطان) محمد، أبو الحسن نور الدين الملا الهروي القاري (المتوفى: ١٠١٤هـ). الناشر: دار الفكر، بيروت - لبنان. الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠٢ م. عدد الأجزاء: ٩
- ٥٤- تفسير اضواء البيان: محمد الأمين بن محمد المختار بن عبد القادر الجكني الشنقيطي (المتوفى: ١٣٩٣هـ). الناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع بيروت - لبنان. عام النشر: ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م
- ٥٥- سنن النسائي الصغرى: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، النسائي (المتوفى: ٣٠٣هـ). تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة. الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب. الطبعة: الثانية، ١٤٠٦ - ١٩٨٦. عدد الأجزاء: ٨
- ٥٦- غذاء الالباب شرح منظومة الآداب: شمس الدين، أبو العون محمد بن أحمد بن سالم السفاريني الحنبلي (المتوفى: ١١٨٨هـ). الناشر: مؤسسة قرطبة - مصر. الطبعة: الثانية، ١٤١٤ هـ / ١٩٩٣ م. عدد الأجزاء: ٢
- ٥٧- حلية الأولياء وطبقات الأصفياء المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق بن موسى بن مهران الأصبهاني (المتوفى: ٤٣٠هـ) الناشر: السعادة - بجوار محافظة مصر، ١٣٩٤هـ - ١٩٧٤ م ثم صورتها عدة دور منها ١ - دار الكتاب العربي - بيروت - دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - دار الكتب العلمية - بيروت (طبعة ١٤٠٩هـ بدون تحقيق) عدد الأجزاء: ١٠
- ٥٨- مصباح الزجاجة: أبو العباس شهاب الدين أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل بن سليم بن قايمار بن عثمان البوصيري الكنانى الشافعى (المتوفى: ٨٤٠هـ). المحقق: محمد المنتقى الكشناوى. الناشر: دار العربية - بيروت. الطبعة: الثانية، ١٤٠٣ هـ عدد الأجزاء: ٤
- ٥٩- اعتصام شاطبي: إبراهيم بن موسى بن محمد اللخمي الغرناطى الشهير بالشاطبي (المتوفى: ٧٩٠هـ).
- ٦٠- الجوهره النيره: أبو بكر بن علي بن محمد الحدادى العبادى الزبيديّ اليمنى الحنفى (المتوفى: ٨٠٠هـ) الناشر: المطبعة الخيرية الطبعة: الأولى، ١٣٢٢ هـ عدد الأجزاء: ٢
- ٦١- احياء علوم الدين: ابو حامد محمد بن محمد الغزالى الطوسى (المتوفى: ٥٠٥هـ) الناشر: دار المعرفهز - بيروت. عدد الأجزاء: ٤.
- ٦٢- تنقيح القول الحثيث شرح لباب الحديث: محمد بن عمر نووى الجاوى البنتنى إقليمياً، التنارى بلبداً. الناشر: دار الفكر. عدد المجلدات: ٢
- ٦٣- شرح الصدور بشرح حال الموتى والقبور، جلال الدين عبد الرحمن السيوطى، سنه الولادة ٨٤٩هـ/ سنه الوفاة ٩١١هـ تحقيق عبد المجيد طعمه حلبى، الناشر دار المعرفة، سنه النشر ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م، مكان النشر لبنان، عدد الأجزاء ١
- ٦٤- سنن النسائي الصغرى: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني، النسائي (المتوفى: ٣٠٣هـ). تحقيق: عبد الفتاح أبو غدة. الناشر: مكتب المطبوعات الإسلامية - حلب. الطبعة: الثانية، ١٤٠٦ - ١٩٨٦. عدد الأجزاء: ٨
- ٦٥- التلخيص الحبير فى تخريج أحاديث الرافعى الكبير، المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلانى (المتوفى: ٨٥٢هـ)، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى ١٤١٩ هـ ١٩٨٩ م. عدد الأجزاء: ٤

- ٦٦- معجم الطبرانی الأوسط: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني (المتوفى: ٣٦٠هـ). المحقق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني. الناشر: دار الحرمين - القاهرة. عدد الأجزاء: ١٠
- ٦٧- التذكرة في أحوال الموتى الإمام القرطبي كتاب في الوعظ والإرشاد جمع فيه المصنف آيات وأحاديث في ذكر الموت وأحوال الموتى
- ٦٨- فتاوى ابن حجر الهيتمي: أحمد بن محمد بن علي بن حجر الهيتمي السعدى الأنصارى، شهاب الدين شيخ الإسلام، أبو العباس: فقيه باحث مصرى. الناشر: دار الفكر. تاريخ الاصدار: ١٩٨٣. عدد المجلدات: ٤
- ٦٩- مواهب الجليل في شرح مختصر خليل؛ المؤلف: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن محمد بن عبد الرحمن الطرابلسي المغربي، المعروف بالحطاب الرعيني المالكي (المتوفى: ٩٥٤هـ)، الناشر: دار الفكر، الطبعة: الثالثة، ١٤١٢هـ - ١٩٩٢م، عدد الأجزاء: ٦
- ٧٠- بلغة السالك لأقرب المسالك المعروف بحاشية الصاوى على الشرح الصغير (الشرح الصغير، هو شرح الشيخ الدريد لكتابه المسمى أقرب المسالك لمذهب الإمام مالك)، المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد الخلو، الشهير بالصاوى المالكي (المتوفى: ١٢٤١هـ)، الناشر: دار المعارف، الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ، عدد الأجزاء: ٤
- ٧١- صحيح ابن حبان لإحسان في تقريب صحيح ابن حبان المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد بن حبان بن معاذ بن مَعْبَد، التميمي، أبو حاتم، الدارمي، البُستي (المتوفى: ٣٥٤هـ) ترتيب: الأمير علاء الدين على بن بلبان الفارسي (المتوفى: ٧٣٩هـ) حققه وخرج أحاديثه وعلق عليه: شعيب الأرناؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت الطبعة: الأولى، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م
- ٧٢- من فضائل سورة الإخلاص وما لقارئها، المؤلف: أبو محمد الحسن بن محمد بن الحسن بن علي البغدادي الخلال (المتوفى: ٤٣٩هـ)، المحقق: محمد بن رزق بن طرهوني، الناشر: مكتبة لينة - القاهرة - دمنهور، الطبعة: الأولى، ١٤١٢هـ عدد الأجزاء: ١
- ٧٣- تحفة الأحوذى بشرح جامع الترمذى المؤلف: أبو العلا محمد عبد الرحمن بن عبد الرحيم المباركفوري (المتوفى: ١٣٥٣هـ) الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت عدد الأجزاء: ١٠
- ٧٤- الكتاب: الدر المختار شرح تنوير الأبصار وجامع البحار، المؤلف: محمد بن علي بن محمد الحِصْنى المعروف بعلاء الدين الحصكفى الحنفى (المتوفى: ١٠٨٨هـ)، المحقق: عبد المنعم خليل إبراهيم، الناشر: دار الكتب العلمية، الطبعة: الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٢م، عدد الأجزاء: ١، أعده للشاملة/ فريق رابطَة النساخ برعاية (مركز النخب العلمية)، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]
- ٧٥- كنز الدقائق، المؤلف: أبو البركات عبد الله بن أحمد بن محمود حافظ الدين النسفى (المتوفى: ٧١٠هـ)، المحقق: أ. د. سائد بكداش، الناشر: دار البشائر الإسلامية، دار السراج، الطبعة: الأولى، ١٤٣٢هـ - ٢٠١١م، عدد الأجزاء: ١
- ٧٦- لسان الميزان: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ). المحقق: دائرة المعارف النظامية - الهند. الناشر: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات بيروت - لبنان. الطبعة: الثانية، ١٣٩٠هـ / ١٩٧١م. عدد الأجزاء: ٧
- ٧٧- ميزان الاعتدال: شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَائِمَاز الذهبى (المتوفى: ٧٤٨هـ). تحقيق: على محمد البجاوى. الناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت - لبنان. الطبعة: الأولى، ١٣٨٢ هـ - ١٩٦٣ م. عدد الأجزاء: ٤

- ٧٨- الفردوس بـمـاثـور الخـطـاب: شـيـرويه بن شـهـردار بن شـيـرويه بن فـنـاخـسـرو، أبـو شـجـاع الـدـيـلمـي الـهـمـذـاني (الـمـتـوـفـي: ٥٠٩هـ). المـحـقـق: السـعـيـد بن بـسـيـونـي زـغـلـول. النـاشـر: دار الـكـتـب الـعـلـمـيـة - بـيـروـت. الطـبـعـة: الـأـوـلـى، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م. عـدـد الأـجـزاء: ٥
- ٧٩- تـجـهـيـز الجـنـازـه بـر حـاشـيـه جـواهر النـفـيس حـامـد ابن كـمـال الـديـن صـالـح الـديـن البـوبـكـاني ١٣١٢ - تـارـيـخ طـبـع ١٨٩٥م - نـعـمـاني كـتـبـخـانـه كـابل افـغـانـسـتان. ١ جـزء
- ٨٠- حـاشـيـة الطـحـطاوي عـلـى مـراقـي الفـلـاح شـرح نـور الإيـضـاح المـؤلف: أحمـد بن مـحـمـد بن إسماعـيـل الطـحـطاوي الحـنـفـي - تـوفـى ١٢٣١ هـ المـحـقـق: مـحـمـد عـبـد العـزـيـز الخـالـدي النـاشـر: دار الـكـتـب الـعـلـمـيـة بـيـروـت - لـبـنـان الطـبـعـة: الـأـوـلـى ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م عـدـد الأـجـزاء: ١
- ٨١- كـتـاب تـفـسـيـر القـرآن "أبو بـكـر مـحـمـد بن إـبراهـيـم بن المـنـذر النـيـسـابـوري
- ٨٢- كـتـاب الفـوائـد (الـغـيـلانـيـات) المـؤلف: أبو بـكـر مـحـمـد بن عـبـد الله بن إـبراهـيـم بن عـبـدوئـه البـغـدـادي الشـافـعي البـزـاز (الـمـتـوـفـي: ٣٥٤هـ) حـقـقـه: حـلمـي كـامـل أسـعـد عـبـد الـهـادـي قـدم لـه وراجـعـه وعلـق عـلـيـه: أبو عـبـيـدـة مـشـهـور بن حـسـن آل سـلـمـان النـاشـر: دار ابن الجـوزـي - السـعـودـيـة / الرـيـاض الطـبـعـة: الـأـوـلـى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م عـدـد الأـجـزاء: ١
- ٨٣- جـامـع الأـحـادـيـث (ويشـتـمـل عـلـى جـمـع الجـوامـع لـلـسـيـوطـي والـجـامـع الأزـهـر وكنـوز الحـقـائـق لـلـمـناوي، والـفـتـح الكـبـيـر لـلـنـبـهـاني) المـؤلف: عـبـد الـرحـمـن بن أبـي بـكـر، جـلال الـديـن السـيـوطـي (الـمـتـوـفـي: ٩١١هـ) ضـبـط نـصـوصـه وخرـج أـحـادـيـثـه: فـريـق مـن البـاحـثـيـن بإشـراف د عـلـى جـمـعـة (مـفـتـى الـديـار المـصـريـة) طـبـع عـلـى نـفـقـة: د حـسـن عـبـاس زـكي عـدـد الأـجـزاء: ١٣
- ٨٤- المـعـرفـة والتـارـيـخ المـؤلف: يعقـوب بن سـفـيـان بن جـوان الفـارـسي الفـسـوي، أبو يـوسـف (الـمـتـوـفـي: ٢٧٧هـ) المـحـقـق: أكرم ضـيـاء العـمرى النـاشـر: مؤسـسـة الرـسـالـة، بـيـروـت الطـبـعـة: الثـانـيـة، ١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م عـدـد الأـجـزاء: ٣
- ٨٥- روائـع التـفـسـيـر (الجـامـع لتـفـسـيـر الإـمـام ابن رجب الحـنـبـلي) المـؤلف الإـمـام الحـافـظ / أبو الفـرج عـبـد الـرحـمـن بن رجب الحـنـبـلي (الـمـتـوـفـي: ٧٩٥هـ)
- أحوال القـبـور المـؤلف: زين الـديـن عـبـد الـرحـمـن بن أحمد بن رجب بن الحـسـن، السـلـامي، البـغـدـادي، ثم الدـمـشـقي، الحـنـبـلي (الـمـتـوـفـي: ٧٩٥هـ)
- ٨٦- المـسـالـك فـي شـرح موطأ مالـك المـؤلف: القـاضـي مـحـمـد بن عـبـد الله أبو بـكـر بن العـربـي المـعـافـري الـاشـبـيلي المـالـكي (الـمـتـوـفـي: ٥٤٣هـ)
- قـرأه وعلـق عـلـيـه: مـحـمـد بن الحـسـيـن السـلـيـمـاني وعائـشـة بـنت الحـسـيـن السـلـيـمـاني
- ٨٧- التـوضـيـح لـحـل غـوامـض التـنـقـيـح، عـبـدالله بن مـسـعـود، ٢(ج) آرام باغ، پاكستان، تجـارـتـخـانـه كـتب
- ٨٨- البـدـايـة والنـهـايـة المـؤلف: أبو الفـداء إسماعـيـل بن عـمـر بن كـثـيـر القـرشي البـصري ثم الدـمـشـقي (الـمـتـوـفـي: ٧٧٤هـ)
- ٨٩- تـفـسـيـر الدر المـنـثـور: عـبـد الـرحـمـن بن أبـي بـكـر، جـلال الـديـن السـيـوطـي (الـمـتـوـفـي: ٩١١هـ). النـاشـر: دار الفـكـر - بـيـروـت. عـدـد الأـجـزاء: ٨
- ٩٠- المـطـالـب العـالـيـة بزوائـد المـسـانـيـد الثـمـانيـة المـؤلف: أبو الفـضل أحمد بن عـلـى بن مـحـمـد بن أحمد بن حـجـر العـسـقـلـاني (الـمـتـوـفـي: ٨٥٢هـ)
- ٩١- سـير السـلف الصـالـحـيـن لإسماعـيـل بن مـحـمـد الأصبـهـاني المـؤلف: إسماعـيـل بن مـحـمـد بن الفـضل بن عـلـى القـرشي الطـلـيـحي التـيـمـي الأصبـهـاني، أبو القاسـم، المـلقـب بـقـوام السـنـة (الـمـتـوـفـي: ٥٣٥هـ)
- ٩٢- صـفـة الصـفـوة جـمال الـديـن أبو الفـرج عـبـد الـرحـمـن بن عـلـى بن مـحـمـد الجـوزـي (الـمـتـوـفـي: ٥٩٧هـ)
- ٩٣- طـلـوع الثـريا لـاظـهـار ما خـفـيا الإـمـام جـلال الـديـن السـيـوطـي (٩١١هـ) دراسـه و تحـقـيـق: جـابـر زـايـد السـمـيـري الجـامـعـه الـاسـلامـيـه - غـزـه - فـلـسـطـيـن

- ٩٤- نصب الرأیة لأحادیث الهدایة مع حاشيته بغیة الألمعی فی تخریج الزیلعی المؤلف: جمال الدین أبو محمد عبد الله بن یوسف بن محمد الزیلعی (المتوفی: ٧٦٢هـ) قدم للكتاب: محمد یوسف البنوری صححه ووضح الحاشیة: عبد العزیز الدیوبندی الفنجانی، إلى كتاب الحج، ثم أكملها محمد یوسف الكاملفوری المحقق: محمد عوامة الناشر: مؤسسة الريان للطباعة والنشر - بیروت - لبنان / دار القبلة للثقافة الإسلامية - جدة - السعودية الطبعة: الأولى، ١٤١٨هـ/١٩٩٧م عدد الأجزاء: ٤
- ٩٥- سنن الدارقطنی: أبو الحسن علی بن عمر بن أحمد بن مهدی بن مسعود بن النعمان بن دینار البغدادی الدارقطنی (المتوفی: ٣٨٥هـ) حققه وضبط نصه وعلق علیه: شعیب الارنؤوط، حسن عبد المنعم شلبی، عبد اللطیف حرز الله، أحمد برهوم الناشر: مؤسسة الرسالة، بیروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ هـ - ٢٠٠٤ م عدد الأجزاء: ٥
- ٩٦- مرعاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح المؤلف: أبو الحسن عبید الله بن محمد عبد السلام بن خان محمد بن أمان الله بن حسام الدین الرحمانی المبارکفوری (المتوفی: ١٤١٤هـ) الناشر: إدارة البحوث العلمیة والدعوة والإفتاء - الجامعة السلفیة - بنارس الهند الطبعة: الثالثة - ١٤٠٤ هـ ١٩٨٤ م
- ٩٧- الهدایة فی شرح بادیة المبتدی المؤلف: علی بن أبی بکر بن عبد الجلیل الفرغانی المرغینانی، أبو الحسن برهان الدین (المتوفی: ٥٩٣هـ) المحقق: طلال یوسف الناشر: دار احیاء التراث العربی - بیروت - لبنان عدد الأجزاء: ٤
- ٩٨- تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، عبد الله بن یوسف بن محمد الزیلعی عثمان بن علی بن محجن البارعی، فخر الدین الزیلعی الحنفی (المتوفی: ٧٤٣هـ) الحاشیة: شهاب الدین أحمد بن محمد بن أحمد بن یونس بن إسماعیل بن یونس الشلبی (المتوفی: ١٠٢١هـ) الناشر: المطبعة الكبرى الأمیریة - بولاق، القاهرة الطبعة: الأولى، ١٣١٣ هـ
- ٩٩- ملتقى الابهرة: المؤلف: إبراهیم بن محمد بن إبراهیم الحلبی الحنفی (المتوفی: ٩٥٦هـ)، المحقق: خرج آیاته وأحادیثه خلیل عمران المنصور، الناشر: دار الكتب العلمیة - لبنان / بیروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ - ١٩٩٨م، عدد الأجزاء: ٤
- کوثر المعانی الدراری فی کشف خبايا صحیح البخاری
- ١٠٠- اللباب فی شرح الكتاب المؤلف: عبد الغنی بن طالب بن حمادة بن إبراهیم الغنیمی الدمشقی المیدانی الحنفی (المتوفی: ١٢٩٨هـ) حققه، وفصله، وضبطه، وعلق حواشیه: محمد محیی الدین عبد الحمید الناشر: المكتبة العلمیة، بیروت - لبنان عدد الأجزاء: ٤
- ١٠١- منحة السلوك فی شرح تحفة الملوك، المؤلف: أبو محمد محمود بن أحمد بن موسی بن أحمد بن حسین الغیتابی الحنفی بدر الدین العینی (المتوفی: ٨٥٥هـ)، المحقق: د. أحمد عبد الرزاق الکیسی، الناشر: وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامیة - قطر، الطبعة: الأولى، ١٤٢٨هـ - ٢٠٠٧م، عدد الأجزاء: ١
- ١٠٢- سبل السلام المؤلف: محمد بن إسماعیل بن صلاح بن محمد الحسنی، الکحلانی ثم الصنعانی، أبو إبراهیم، عز الدین، المعروف كأسلافه بالأمیر (المتوفی: ١١٨٢هـ) الناشر: دار الحديث الطبعة: بدون طبعة وبدون تاریخ عدد الأجزاء: ٢ «بلوغ المرام لابن حجر» بأعلى الصفحة يليه - مفصلاً بفواصل - شرحه «سبل السلام» للصنعانی
- ١٠٣- نفحات النسمات فی وصول إهداء الثواب للأموات المؤلف: أحمد بن إبراهیم بن عبد الغنی السروجی، أبو العباس، شمس الدین (المتوفی: ٧١٠هـ) المحقق: أبو عبد الرحمن شوکت بن رفقی شحاتتوغ الناشر: الدار الأثریة [طبع ضمن مجموع فيه رسائل فی حکم إهداء ثواب قراءة القرآن للأموات] الطبعة: الأولى ١٤٣٠ هـ - ٢٠٠٩ م عدد الأجزاء: ١
- ١٠٤- شرح معانی الآثار، المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجری المصری المعروف بالطحاوی (المتوفی: ٣٢١هـ)، حققه وقدم له: (محمد زهری النجار - محمد سید جاد الحق) من

- علماء الأزهر الشريف، راجعه ورقم كتبه وأبوابه وأحاديثه: د يوسف عبد الرحمن المرعشلي - الباحث بمركز خدمة السنة بالمدينة النبوية، الناشر: عالم الكتب، الطبعة: الأولى - ١٤١٤ هـ ١٩٩٤ م، عدد الأجزاء: ٥ (٤ وجزء للفهارس)
- ١٠٥- مسند أبي داود الطيالسي المؤلف: أبو داود سليمان بن داود بن الجارود الطيالسي البصري (المتوفى: ٢٠٤هـ) المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركي الناشر: دار هجر - مصر الطبعة: الأولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م عدد الأجزاء: ٤
- ١٠٦- العقود الدرية في تنقيح الفتاوى الحامدية المؤلف: ابن عابدين، محمد أمين بن عمر بن عبد العزيز عابدين الدمشقي الحنفی (المتوفى: ١٢٥٢هـ) الناشر: دار المعرفة الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ عدد الأجزاء: ٢
- ١٠٧- الفتاوى الهندية المؤلف: لجنة علماء برئاسة نظام الدين البلخي الناشر: دار الفكر الطبعة: الثانية، ١٣١٠ هـ عدد الأجزاء: ٦
- ١٠٨- شرح صحيح مسلم للقاضي عياض المسمى اكمال المعلم بفوائد مسلم المؤلف: عياض بن موسى بن عياض بن عمرو بن اليحصبي السبتي، ابوالفضل (المتوفى: ٥٥٤٤هـ) المحقق: الدكتور يحيى اسماعيل الناشر: دارالوفاء للطباعة و النشر و التوزيع، مصر الطبعة: الاولى، ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م عدد الاجزاء: ٨
- ١٠٩- الدراية في تخريج أحاديث الهداية المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ) المحقق: السيد عبد الله هاشم اليماني المدني الناشر: دار المعرفة - بيروت عدد الأجزاء: ٢
- ١١٠- شرح مشكل الآثار المؤلف: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة بن عبد الملك بن سلمة الأزدي الحجري المصري المعروف بالطحاوي (المتوفى: ٣٢١هـ) تحقيق: شعيب الأرناؤوط الناشر: مؤسسة الرسالة الطبعة: الأولى - ١٤١٥ هـ ١٤٩٤ م عدد الأجزاء: ١٦ (١٥ وجزء للفهارس)
- ١١١- معجم ابن الأعرابي مصدر الكتاب: موقع جامع الحديث <http://www.alsunnah.com>
- ١١٢- مسند عبدالله بن عمر الطرسوسي: أبو أمية محمد بن إبراهيم بن مسلم الخزاعي البغدادي ثم الطرسوسي (المتوفى: ٢٧٣هـ). المحقق: أحمد راتب عرموش. الناشر: دار النفائس - بيروت. الطبعة: الأولى، ١٣٩٣. عدد الأجزاء: ١
- ١١٣- كشف الأسرار شرح أصول البزدوي المؤلف: عبد العزيز بن أحمد بن محمد، علاء الدين البخاري الحنفی (المتوفى: ٧٣٠هـ) الناشر: دار الكتاب الإسلامي الطبعة: بدون طبعة وبدون تاريخ عدد الأجزاء: ٤ «أصول البزدوي» بأعلى الصفحة يليه - مفصلاً بفاصل - شرحه «كشف الأسرار» لعلاء الدين البخاري
- ١١٤- فيض الباري على صحيح البخاري المؤلف: (أمالی) محمد أنور شاه بن معظم شاه الكشميري الهندي ثم الديوبندي (المتوفى: ١٣٥٣هـ) المحقق: محمد بدر عالم الميرتهی، أستاذ الحديث بالجامعة الإسلامية بداهيل (جمع الأمالی وحررها ووضع حاشية البدر الساري إلى فيض الباري) الناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان الطبعة: الأولى، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٥ م عدد الأجزاء: ٦